[illegible]

جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا

الحمد لله که کتاب فائحة البرکات جامع حسنات از تصانیف عالم باعمل فاضل اوحد مولوی سید عبد الصمد صاحب سهسوانی تلمیذ رشید فقیر جامع الحسنات والبرکات ذی المجد والمفاخر مولانا محمد عبد القادر صاحب البدایونی مسکنا والحنفی مذهبا والقادری مشربا ادام الله فیضه مسمی به

مختصر حق الیقین فی مولد سید المرسلین

حسب ارشاد فیض بنیاد لطف بانتیں نیک نهاد صاحب المروت والامتنان منبع الفضل والاحسان جناب معلی القاب حکیم مولوی محمد واجد علی صاحب بهادر خلف الصدق جناب غفران مآب حکیم محمد سعادت علی خان بهادر رئیس اعظم آنوله ضلع بریلی بمعرفت جناب مولوی سید عزیز الدین صاحب سهسوانی ادام الله برکاته

در مطبع علوی محمد علی بخش خان لکهنؤ طبع یافت

PE13652

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین خاتم النبیین
سیدنا و مولانا محمد و علی آله و اصحابه و احبابه اجمعین اما بعد بر کافهٔ اهل اسلام
آشکارا باد که عقد مجالس اذکار سراسر موجب برکت ست و سبب نزول رحمت رب غفور
و اعلان توقیر و تکریم و اشاعت ذکر کریم حضرت محبوب رب العالمین سید المرسلین صلی الله
علیه وسلم که رفعنا لك ذكرك مبین رفعت شان و لعمرك قسم جان آن سرور جهان ست
مستوجب حصول قرب ست و نور علی نور سیما درین قرب قیامت که منکرین نبوت جناب
خاتم رسالت و مانعین و مبطلین و جاحدین عظمت و وجاهت حضرت محبوب رب العزت
در مجامع و مجالس خود ها در پی اخفاء و انکار فضائل و ارهاصات و معجزات حضرت سید
المرسلین باشند اجتماع اهل اسلام برای مجالس اذکار حضرت خیر الانام علیه السلام و اشاعت
تکریم و توقیر و ذکر تکریم حضرت سرور عالم صلی الله علیه وسلم البته زیاده تر موجب احکام ربانی
و مستلزم ارغام شیاطین ست هر چند که نزد اهل ایقان اینهمه عیان ست اما از انجا که این زمانه
آن عجبی ست که جهلا و سفها را حوصله خودسری در سر افتاده که عمومات کتاب و سنت
و معتقدات حقه متفقه جمهور اهلسنت و جماعت را بر طاق اغماض گذاشته خود را شارع
فهمیده اند و نوبت بتحمیق و تجهیل و تفسیق و تذلیل بلکه تکفیر و تضلیل برگزیدگان رب جلیل
رسانیده اند حتی تنزیه او تعالی را از زمان و مکان و جهت در بدعات حقیقیه داخل [illegible]

وملحدی میگوید که عقد قضیه غیر مطابقه للواقع والقای آن بر ملائکه و انبیا خارج از قدرت
الٰهیه نیست والا لازم آید که قدرت انسانی از ید از قدرت ربانی باشد بدینجهت بعثت و وحی سری
و مکالمه حقیقی باحق تعالی و عصمت لابدی بلکه عصمت انبیا برای مقبولین خود ثابت میکند
نفی و نهی از کتاب و سنت و اجماع است خبر نداشته از حیات انبیا علیهم السلام در برزخ که بتصریح
محققین دین بالاتفاق حسی حقیقی جسدی مماثل حیات دنیوی هست انکار کرده بدین بنا عدم
جواز استمداد و توسل و تشفع و عدم سماع حضرت سرور انام سلام و کلام زائرین قبر مبارک را
حق می‌پندارد و دولی ایمانی از عطا گردیدن شفاعت بجناب شفیع المذنبین که احادیث صحیحه
صریحه مثل اعطیت الشفاعة وغیره مثبت آن هستند و از حقیت و تحقق قطعیت شفاعت
آنحضرت انکار میدارد حالانکه بموجب تصریح جمهور اهل سنت اعتقاد بودن آنحضرت یقیناً اول
شافع و اول مشفع و مقبول الشفاعت واجب است و سیادتی بر معجزات و فضائل جناب
سرور کائنات گفتگوهای بیهوده میکند و گراهی بر اطلاق لفظ آیت بر معجزه اعتراض می‌نماید
و حالی بر معجزه چندی از افعال ولی اعتقاد الوهیت حکم شرک فی العبادت لازم می‌سازد و بر افعال
بر امور خیر که از مستحسنات ائمه اعلام متضمن ترویج خیر و موجب رونق اسلام اند با وجود اندراج
در عمومات شریعت و عدم مزاحمت و مخالفت کتاب و سنت اطلاق بدعت به یک معنی ساخته
بی باکانه در میدان تضلیل و تکفیر ائمه دین قدم می‌اندازد که آنها مام این ایام را از رفضه و ستادیر
لزوم طعن و ملام بر اصحاب کرام میگرداند بلکه بعبارات اقوال این جهال را بطور الزام رد و برد می عوام
پیش نموده نوبت طعن بجناب نبی کریم و قرآن عظیم می‌رساند پس هر شخص که در راه حق می‌دارند
آخر ای باد صبا این همه آورده تست پس بدینجهت چندی از ناخداترسان از حسن و فضل مجالس اذکار
حضرت خیر الانام سید الابرار صلی الله علیه وسلم انکار دارند و بر ابطال شرف و برکت ایام ولادت
با سعادت همتها می‌گمارند و با وجودیکه ائمه معتمدین و اجله مستندین از فقها و محدثین باستحسان
هیئت اجتماعیه مجالس شریفه در ازمنه لطیفه در کتب مشهوره بدین تصریح فرموده اند بلکه رسائل
مستقله درین باب تالیف نموده اند اگر درپای کسی درین باب خارشکی خلیده بدفع شبهات
پرداخته اند و قول شاذ و نادر را مرده و ساخته انهم با آنکه اینهمه از مطالعه محروم بوده قوم انسان اخوان

و سیرت شامی و مواهب و حسن المقصد و کشف الظنون و غیره توان دریافت با اینهمه چند بی از طائفه
هوائیه بر مجرد انکار شکیب ننموده اعتقاد شرف و برکت ایام ولادت باسعادت و فضل استحباب
اعاده شکر نعمت و عقد مجلس اذکار پر برکت را از جان شناوت توامان مانند بزم جشم کنهیا قرار
میدهند و بر مجوزین و عاملین مجالس شریفه تهمت دخول در زمره مشرکان و ضلال اهل ایمان می نهند
و نمی دانند که این حکم فاسد چه آفتها بر پا می سازد و در ثبوت روایت دین اسلام و احکام شریعت
بواسطه اهل عدالت رخنه می اندازد و از غایت غوایت و غباوت اینقدر هم نمی اندیشند که سلسله
سلسله سند دین خود باد شان است میکنند هم داخل مجوزین و عاملین این عمل بوده اند بمشاهده
این حال بخیال خوشنودی ذو الجلال خواستم که بدفع طعن و ملام عوام کالانعام از حضرات ائمه اسلام
بپردازم و حرفی چند در رفع اوهام آن لیام تحریر سازم از جمله رسائل طائفه مجموعه قنوجیه را
که جمع نموده دو برادر خورد و کلان است و این طائفه را بران نازش بی پایان است برای تحریر
جواب منتخب ساختم و عجالةً به تحریر آنچه در خاطر آمد بی آنکه نوبت بجمع کتب کثیره رسد درین رساله
پرداختم **قوله** در خواص و عوام هندوستان شائع است الخ **اقول** درینمقام نقل عباراتی چند
از علماء دین بقلم می آید تا واضح گردد که تخصیص ذکر هندوستان محض بنا بر ابهام و تغلیط عوام
می نماید علامه قسطلانی علیه الرحمه در مواهب لدنیه که مستند این طائفه هست فرموده و لا زال
اهل الاسلام یحتفلون بشهر مولده علیه السلام و یعملون الولائم و یتصدقون
فی لیالیه بانواع الصدقات و یظهرون السرور و یزیدون فی المبرات و یعتنون
بقراءة مولده الکریم و یظهر علیهم من برکاته کل فضل عظیم الخ و همین مطلب از حافظ
ابو الخیر سخاوی در سیرت شامی منقول است ملا علی قاری علیه الرحمه که هم مستند این طائفه است
در مورد روی فرموده اما اهل مکة معدن الخیر و البرکة فیتوجهون الی المکان المتواتر
بین الناس انه محل مولده رجاء بلوغ کل منهم بذلک لقصده و یزید اهتمامهم
الی آخره و همدران است و لاهل المدینة کثرهم الله تعالی به احتفال و علی فعله اقبال الخ
و همدران است و اما العجم فمن حین دخل هذا الشهر المعظم و الزمان المکرم لاهلها
مجالس فخام من انواع الطعام للقراء الکرام و العلماء العظام و الفقراء من الخاص

والعام الخ **قوله** باآنکه از فقها و محدثین معتمد هیچکی باستحسان و جواز آن نرفته الخ **اقول** این
قولی ست سقیم و کیدی ست عظیم شیخ عبد الحق و ملا علی قاری و محمد طاهر صاحب مجمع البحار و شیخ
عبد الوهاب متقی مکی و امام ابن جزری صاحب حصن حصین و حافظ ابن رجب حنبلی و علامه
ابو الطیب سبتی مالکی و حافظ جلال سیوطی و صاحب سیرت شامی و مجد الدین شیرازی و علامه
سیف الدین ابو جعفر ترکمانی دمشقی حنفی و شیخ برهان الدین جعبری و علامه محمد ابیشد و امام
سلیمان برسوی و مولانا حسن بحرینی و برهان ناصحی و شیخ شمس الدین سیواسی و شیخ محمد بن
حمزة العربی الواعظ و شمس الدین دمیاطی و فخر الدین دنفلی و حافظ زین الدین عراقی و علامه
برهان ابو الصفا و حافظ ابو شامه و حافظ ابن حجر عسقلانی و علامه ابو القاسم لولوی و علامه
ابو الحسن البکری و امام سخاوی و برهان الدین صاحب سیرت حلبی و علامه ابن حجر مکی و امثال
تصانیف این حضرات معروف و مشهور و در کتب متداوله مشهوره مثل کشف الظنون وغیره
و قبول مسطور و مذکور است و سوای این حضرات دیگر علما و مستندین از اجله محدثین و فقهاء مشهورین
از اهل حرمین طیبین و سائر بلاد اسلامیه در رسائل و فتاوی خود استحسان آن فرموده اند و رسائل
مولد تالیف نموده اند بارها اگر از قصور علم بکتب علماء سابقین عبور نشده بود دریافت این
از اقوال مشهوره علماء لاحقین و فضلاء متاخرین که در قرب همین زمان گذشته اند چه دور بود تا
کسانیکه در سلسله سند صاحب رساله و امثالش در روایات کتب فقه و تفسیر و حدیث و فتاوی
معدود و در رسائل امثال صاحب رساله استنادا باوشان موجود مانند شاه ولی الله صاحب
و شاه عبد الرحیم صاحب محدث دهلوی و مرزا حسن علی صاحب محدث لکهنوی و غیرهم اگر
گوئی که صاحب رساله که در سکر خود بینی سرشار است همه سابقین و لاحقین را بی خبر از فقه
و حدیث بلکه از جاهلین و ضالین بلکه موافق عقیده طائفه از کافرین و مشرکین می شمارد پس
چه جای اعتماد و اعتبار است و ذکر این همه سابقین و لاحقین از ائمه دین و علماء مشهورین
بمقابله اش بیکار است پس اولا گویم که اگرچه حامیه طائفه اسماعیلیه باینجهت بخوفی از خدا
و فقدان شرم و حیا همین اعتقاد دارند و آنحضرات عظام و متبعین آن کرام را از زمره ضالین
و جاهلین از دین می شمارند اما از صاحب رساله تصریح این امر ظاهر نیست چه در تخمین

رساله که برای اظهار استناد صاحب رساله سند استاد صاحب رساله ثبت است و منقبت شان بلفظ
استاذ المحققین سند العالمین فی العالمین مولانا المفتی صدر الدین خان بهادر درج و در آن
سند الکتاب بودن صاحب رساله فقه و اصول فقه و عقاید و کتب دیگر علوم دین مثل بخاری
و تفسیر بیضاوی و غیره را از مفتی صاحب موصوف مذکور است و همان سند متضمن بودن صاحب رساله
بتربیت و اهلیت و شرم و حیا مسطور است همان سند العالمین فی العالمین در فتوی مشهوره خود که
بحالت حیات شان در لکهنؤ مطبوع هم شده است می فرمایند عمل مولد شریف در ماه مولد
حضرت سید الاولین و الآخرین صلی الله علیه وسلم و اجتماع مومنین در آن و در مسعود و ذکر خالی از شایبه
از منهیات و مکروهات الی قوله از بهترین اعمال حسنه است و متوارث است از علمای اعلام و قضات
و مفتیان اهل اسلام و مشایخ کرام کابراً عن کابر و اتفاقی است جم غفیر را از اعاظم علمای دین
عرب و عجم بر حسن این عمل مکرم و مقبول به اکابر محدثین و فقهای اقطار عالم است و شک نیست که
این عمل محمود موجب مزید ثواب و برکات و نزول رحمت و شفای قلوب و انشراح صدور و قرة
عیون اهل اسلام و ارغام شیاطین و خذلان اهل ضلال و طغیان است خصوصاً درین زمانه درین ممالک
که بی ادبان و جاهلان از عوام به تقویت و استظهار علمای حال نوبت به زبان درازی بافضل خلایق
رسانیده اند الی آخره و بعد نقل اقوال ائمه دین و علمای مشهورین فرموده پس قول تاج الدین
فاکهانی مالکی که این عمل مذموم است بمقابل جم غفیر از ائمه دین و علمای محققین از فقها و محدثین که
باستحسان آن رفته اند مقبول نیست و رده السیوطی و کثیر من العلماء الاعلام بما یشفی قلوب المؤمنین
پس تشبث از انکار فاکهانی و تفرد او در آن این عمل مکرم را مختلف فیه گفتن غلطی فاحش است عجب
و بس عجب از ان گروه صافی عقیدت که عمل مولد شریف را از بدعات سیئه گویند و بجز اینکه این
عمل بدین هیئت و خصوصیت آن در ماه مولد حضرت سرور انس و جان صلی الله علیه وسلم منقول
از قرون ثلثه نیست دلیلی دیگر نزد خود ندارند حتی که کدام روایت شاذه از کتب غیر مشهوره
فقه حنفیه هم بحرمت یا کراهت آن پیش نمی کنند و نمی دانند که برین تقدیر لازم می آید که جمله
مستحسنات علمای متاخرین که در کتب فقه مذاهب اربعه خصوصاً فقه حنفی مملو از آن است و هزارها
مرقوم است استحسنه المتاخرون جمله در بدعات داخل شود و علمای متاخرین از فقها باجمعهم

از اہل بدع و ضلال بشمار درآیند چه این مستحسنات ایشان اثری در قرون ثلثه نبود و ما هو الا ارتفاع
الامان عن الشرعیات اعاذنا الله تعالی من هذه العقیدة الفاسدة محفلی که در آن ذکر
جمیل ولادت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم بلا انضمام منکرات و مکروهات شرعیه باشد
آن را مجمع آثام و بدعات فهمیدن و اجماع تمامی علمای دین سابق و حال را از مذاهب اربعه شرقاً
و غرباً در عرب و عجم بر ضلالت و بطلان قرار دادن و حرمین شریفین زادهما الله شرفاً را دار البدع
انگاشتن و اتباع سنت منحصر در افراد عدیده بلاد هندوستان دانستن چه خوش اعتقادی
و حسن ظن نسبت بعلمای اسلام و بلاد اسلام است حرره العبد المسکین محمد صدر الدین
ختم الله له بالحسنی و ثانیاً بر تقدیریکه صاحب رساله همه مجوزین این عمل را از غیر معتد بها
بلکه گمراه و بدعتی می شمارد پس چرا از اکثر همین ائمه دین فقها و محدثین برای اثبات دعاوی خود
سندهای بیجا می آرد و بر سر شاخ نشستن و بن را بریدن بر عقل خود خط کشیدن است قوله بدعت را
دو معنی است یکی لغوی عام که عبارت از مطلق محدث است خواه عبادت بود یا عادت دوم شرعی
خاص که عبارت است از زیادت و انتقاص در دین بعد صحابه بدون اذن شارع لا قولاً و لا فعلاً
و لا صراحة و لا اشارة پس لفظ بدعت در این حدیث و در احادیث دیگر عام است شامل همه
محدثات و این عموم بحسب معنی شرعی خاص است نه معنی لغوی عام الی قوله و از این قبیل است
تعمیر مناره مسجد که بنا بر اعلام اوقات صلوة است و تصنیف کتب که آله و عون تعلیم و تبلیغ سنت
و استعمال منخل و مداومت بر اکل لب حنطه و مثلها که هر یک از اینها ماذون فیه بل مامور به است
بسبیل اجمال الی آخره اقول از این مقام با وضوح ثابت است که چیزیکه بالاجمال داخل ماذونات
شرعیه باشد گو خصوص آن صراحة از قول و فعل شارع بهیئت کذائیه ماثور نباشد و نه از
صحابه کرام مروی باشد در ضلالت داخل شدن نمی تواند پس از مستحسنات ائمه دین اعتراض
وهابیه مندفع و مطرود و خرافات شان همه باطل و مردود شد زانکه حضرات آن مستحسنات را
باشاره مضامین احادیث صریحه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم مستحسن گردانیده اند
و داخل بودن آنها در عمومات ماذونات بلکه مامورات شرعیه بالاجمال بثبوت رسانیده اند
قطع نظر از استحسان عام دیگر بدعات حسنه حال خصوص اظهار سرور و ادای شکر نعمت در ایام

مبارک ولادت شریفه انکه صاحب مجمع البحار که مستند این طائفه است ونزد این طائفه در آیه محققین
واجله فقهاء ومحدثین داخل در خاتمه مجمع البحار فرموده تم بحمد الله وتیسیره الثلث الاخیر
من مجمع بحار الانوار فی غرائب التنزیل ولطائف الاخبار فی اللیلة الثانیة عشر
من شهر السرور والبهجة مظهر منبع الانوار والرحمة شهر ربیع الاول فانه شهر امرنا
باظهار الحبور فیه کل عام الی آخره واگر برین تسلی نیاید تا کلام ابن الحاج مستند خود مطالعه
نماید که باشاره آنحضرت صلی الله علیه وسلم فضیلت شهر مبارک واولویت زیادت اعمال
صالحات دران تحقیق می فرماید باقیماند طعن بر لفظ بدعت پس اینکه آنحضرات بران مستحسنات در کتب
شرعیه اطلاق محدث وبدعت می نمایند وصراحة بدعت بمعنی شرعی را التقسیم می فرمایند پس
این اعتراض واشکال مغلطه جهال است حلش اینکه مراد شان از بدعت که آنرا مورد تقسیم ساخته اند
وبران هم اطلاق معنی شرعی پرداخته اند امری است که بخصوصه سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نباشد وقول وفعل آنجناب ازان ساکت باشد خواه مزاحم ومخالف سنت ومغیر ومنافی که ادای
طریقه محموده آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد خواه موافق قواعد عامه شریعت بالاجمال
حکماً داخل سنت وثابت باشاره احادیث صریحه جناب شفیع امت صلی الله علیه وسلم باشد
که آنحضرت این معنی عام را هم معنی شرعی فرموده اند وتقسیم آن نموده اند ملا علی قاری علیه الرحمه
در شرح موطا امام محمد فرموده اصل البدعة ما احدث علی غیر مثال سابق ویطلق
فی الشرع علی ما یقابل السنة ای ما لم یکن فی عهده صلی الله علیه وسلم ثم ینقسم
الی الاحکام الخمسة کذا ذکره الحافظ السیوطی مؤیدات این امر معروف ومشهور وقدری
ازان در دیگر رسایل منقول ومسطور اما اینجا اختصار منظور است ووجه تقسیم بدعت واطلاق معنی
شرعی بران بمعنی چند امر است اولا که لفظ بدعت بمعنی لغوی شامل کل ما احدث من غیر سابق است
ولفظ سنت بمعنی لغوی شامل هر طریقه هر کس است اما هرگاه در عرف شرع سنت اصالة اسم
خاص ای قول وفعل وتقریر آنحضرت صلی الله علیه وسلم شده است واطلاق بدعت بران نیامده است
وبدعت مقابل سنت است پس بمعنی خاص یعنی هر چیزیکه بالخصوص سنت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم نباشد البته بمعنی لغوی لفظ بدعت می تواند شد صرف اصطلاح اهل شرع سنت ودوم آنکه

از صحابه کرام اطلاق لفظ بدعت بر محدثات خود شان ثابت هست با وجود بلکه گاهی بر سنت آنحضرت
اطلاق بدعت نفرموده اند پس البته این اطلاق بدون تقسیم بسوی حسنه و سیئه درست نمی تواند شد
قطع نظر ازین همه نزاع متنازعان در استعمال آن در اطلاق معنی شرعی بران نزاع لفظی هست لو فرضنا که
همین معنی لغوی هست و معنی شرعی اصطلاحی منحصر در خصوص آن معنی هست که جز بر بدعت سیئه
صادق نشود اما این از کجا که بر مستحسنات ائمه دین با وجود عدم مزاحمت کدامی سنت و با وجود
در مسند و باشد شریعت بالاجمال حکم ضلالت لازم گردانیده آید اطلاق بدعت بران بمعنی دیگر است را
و لزوم کلیت ضلالت برای معنی دیگر حاصل آنکه میان معنی لغوی و اصطلاحی تفرقه ساختن و تعدد اصطلاحات
پس پشت انداختن و به تحقیق و تطبیق چنانکه ائمه دین فرموده اند نپرداختن و بی باکانه حکم طعن
بر ائمه اعلام افراختن همان کیدی هست که شیطان لعین خوارج و روافض و معتزله و غیرهم را که ما خذ تحقیق شان اند
دران گرفتار گردانیده بقعر ضلالت رسانیده هست قوله و عند الاستقرار در عبادات بدنیه
محضه مثل صوم و صلوة و تلاوت و امثال ذلک بدعت غیر سیئه یافته نمی شود الی آخره اقول
منشاء این دعاوی همان کج فهمی اقوال اکابر است سنت التزامی که در قواعد عامه شریعت مندرج
نباشد از طرف خود در عبادات داخل نمودن حسن نمی تواند شد اما آنچه بطور عموم از مسند و باشد
شارع باشد اگر به نیت برکت کدامی هیئت خاص آن که منافی و مغیر حدود معینه شریعت نباشد
بعمل آورده شود البته در عبادات بدنیه هم اطلاق بدعت حسنه موافق تصریحات استعمالات
ائمه دین بران نموده خواهد شد اینجا که نزاع مختصر است بر نقل عبارت کتاب تنبیه السفیه که رد مجتهد
روافض هست اکتفا میرود جائیکه مجتهد مذکور در کتاب صوارم الزام بدعت بر صاحب تحفه
وغیره نهاده صاحب تنبیه السفیه جوابش بدین عبارت داده اگر مراد از بدعت بدعت حسنه است
نعم و مرحبا و هیچ کس از فرق اسلامیه انقسام بدعت را مذموم نمی شمارد و اگر مراد بدعت سیئه است
پس لا نسلم که ازین عبارت مفهوم شود چه بسیار خیرها در عهد سلف نبود مثل بناء مدارس
و قناطر و تدوین کتب و علوم که خلف صالح پیدا کرده اند و در طریقه زهد و عبادات و مجاهدات
و اشغال اختراع بسیار واقع شده و اصلا جای ملامت و عتاب نیست قال الله تعالی و رهبانیة
ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله الی آخره و مؤیدات این مستقر

می‌آیند از همین مقام ظاهر است که مجدد به مخالفت تمام فرق اسلامیه نموده اند **قوله** فقیر میگوید که آنچه
در قول علما تقسیم بدعت بسوی حسنه و سیئه یافته می شود و کلیه کل بدعة ضلالة محمول بر بدعت سیئه شده
مبنی بر غفلتی است که در تعریف و تشخیص بدعت رو داده **الی قوله** ازین سو رانده و زان سو مانده
بنابر احتیاج برفع تناقض بصورت تلفیق و تطبیق بظن خود که ان الظن لا یغنی من الحق شیئا
قسمت بدعت بحسنه و سیئه کردند و ضلالت هر بدعت را حمل بر سیئه نمودند چون ایشان تقلید مجدد
نه کرده و سه است هر که آید بعمق نظر به تحقیق و تنقیح زائد نکرده بر قول منقول بلا امعان جمود کنند در تیه
رفته این دار جهال همه را فرا گرفت الی آخره **اقول** اصلحه الله این چه حماقت هست و چه سفاهت
و بیقولی الشعار بلکه تصریح است باینکه از عهد صحابه کرام تا هزار دوم که هزاران هزار از محققین و فقهاء
محدثین بر بسیاری از امور باوجود اطلاق بدعت حکم استحسان فرموده اند و تقسیم بدعت بسوی حسنه
سیئه و حمل کلیه حکم ضلالت بر کل بدعة سیئه نموده معاذ الله آن همه ائمه دین در دار عضال جهل گرفتار
بوده اند پس این سخنی است که بالبداهة بر جهالت صاحب ساله شهادت میدهد و همین سخن لغویت
بیان صاحب ساله بجلوه ظهور می نهد **قوله** همین شاحضرت مجدد در هزار دوم باشاعت این
و تفریق تنفید و ملهم شده تردید تقسیم بدعت نمودند **الی قوله** بعد آنجناب علمای دیگر موفق
باین ادراک شده ضلالت هر بدعت باثبات رسانیدند الی آخره **اقول** اولا ملهم شدن شیخ
تنها در هزار دوم به تردید تقسیم امری بیک معنی مستلزم بطلان تقسیم آن امر بمعنی دیگر مقتضی فساد
اثبات حسن بعض افرادش بآن معنی نیست چنانکه ائمه اخیار و مشائخ کبار آن شیخ نامدار در هزار
اول تصریح فرموده اند و نه این الهام استلزام تضلیل و تجهیل آن ائمه اعلام و شیوخ اسلام دارد تا که
مذهب اسماعیلیه و بابیه بثبوت رسد و ثانیا قطع نظر از تصریحات ائمه دین که در هزار اول
گذشته اند بموجب قول صاحب ساله در مرض جهل گرفتار بوده اند بسیاری از امور را
که کتاب و سنت از آنها بهیئت مخصوصه کذائیه ساکت است و از قول و فعل آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ماثور نیستند باوجود ترک شائع در هزار دوم هم همین شیخ نامدار ذی شان و دیگر
اخلاف شده الاتباع سلسله ایشان استحسان و تجویز آن فرموده اند پس استدلال بمکاتیب و اقوال
آن صاحب حال در حق صاحب ساله و دیگران ازین طائفه موجب وبال و نکال است و ثالثا

بلکه بدعت طائفه نجدیه باید دید که در بیجا از نافهمی خود برای تجهیل کافه علماء دین تا هزار و دو صد سال و
بیک قول شیخ میکنند حالانکه در همین مجموعه قنوجیه تبرا و تشنیع و تفضیح بمقتضای الکنایة ابلغ من التصریح
بحال آن صاحب جاه عائد میگردانند چنانکه برادر بزرگ این خورد هیچ گرگ حمله سترگ بر شیخ نموده و گفته
بعض از شارعان شریعت این قوم اشاره بالسبابه را که باتفاق احادیث و آثار متواتره و اجماع
ائمه اربعه و صاحبین و جمیع فقهاء و محدثین سنت است حرام گفته اند آه قطع نظر از آنکه ادعاء ثبوت
سنیت رفع سبابه باتفاق احادیث و آثار متواتره و اجماع جمیع فقهاء و محدثین ثابت نگردانیده
باید دید که چگونه تشنیع شنیع تهمت تشریع در مسئله خلافیه بر شیخ لازم می نماید و ایشان را منکر سنت
متواتره و مخالف اجماع جمیع قرار میدهد پس صاحب رساله که برای تغلیط عوام نام امام شیخ برای
اثبات تخطیه کافه علماء کرام تا هزار و دو صد بر زبان می آرد حالا بیان کند که بموجب عقیده وهابیه شیخ را
از کدام فریق می پندارد **قوله** اطلاقش هیچ جا در حق تخصیص و تقیید ندیده آه **اقول** این دعاء غلط
محض است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله و
رسوله کان علیه من الاثم مثل آثام من عمل بها در مرقاة گفته و قیدا البدعة بالضلالة
لاخراج البدعة الحسنة کالمنارة کذا ذکره ابن الملک آه در مجمع البحار بذیل بدعة ضلالة
نوشته هو احتراز عن البدعة الحسنة آه محدث دهلوی در اشعة اللمعات در شرح این حدیث
فرموده بخلاف بدعت حسنه که در وی مصلحت دین و تقویت و ترویج آن باشد آه در مظاهر حق
بذیل حدیث من احدث فی امرنا ما لیس منه نوشته اور لفظ ما لیس منه میں اشاره هی اسکی طرف
که نکالنا اوس چیز کا جو مخالف کتاب و سنت کی هو برا هی آه و کفی بذلک حجة علی المخالفین **قوله**
بعد اعتراف در بارهٔ امری به بدعت بودن در پی تقسیم رفتن بدان ماند که یکی گوید بول و قسم است
پاک و مباح و حرام و نجس آه **اقول** جوش جهالت صاحب رساله در کمال ترقی است و این قول
زاید از ما سبق و او نافهمی بیهده معنی ابهر دم در میدان تجهیل و تضلیل ائمه دین قدم می نهد قطع نظر
از ظهور سفاهت درین قول اشعار طعن و تبرا بر اصحاب کبار حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
وسلم است تفصیل این اجمال آنکه از روایات معتبره ثابت که صحابه کرام باوجود اعتراف به بدعت
بودن در بارهٔ بسیاری از امور در پی استحسان و مدح آن رفته اند و رافض از جهالت خود در حق صحابه

کرام الفاظ ضلالت القیام بر زبان می آرند و مدح آن امور را باوجود اعتراف و اطلاق بدعت
مخالفت حضرت شارع می شمارند ائمهٔ دین فرموده اند که مدار قبح و ذم بر مزاحمت و تغییر احکام
کتاب و سنت ست نه بر مجرد تلفظ لفظ بدعت و این لفظ بدو معنی مستعمل ست و بیک معنی منقسم ست
بسوی بدعت حسنه و بدعت سیئه پس در تعبیر بدعت حسنه و حکم تحسین امری باوجود اعتراف بدعت
بودنش هیچ جای اعتراض نیست حالا صاحب رساله میخواهد که باز همان وسوسه از بیخ و بن برکنده را
رونق تازه دهد و فتنهٔ افسرده خوابیده را بیدار ساخته بمنصهٔ ظهور نهد بنا علیه به پردهٔ تجهیل
آن ائمهٔ اعلام حقیقةً قصد تضلیل صحابه کرام دارد که هیچو الفاظ شنیعه تشنیع بر زبان می آرد حالا چند
اقوال علماء دین نقل نمایم تا واضح گردد که تحقیق تقسیم آن ائمهٔ اعلام همه صواب و درست ست و اعتراض
صاحب رساله بران کرام محض جهل تام مربوط و بست امام بخاری علیه الرحمة در صحیح خود روایت نموده
که حضرت امیر المؤمنین فاروق رضی الله تعالی عنه در حق اهتمام جماعت تراویح و التزام آن فرموده
نعمت البدعة هذه شعرانی در کشف الغمه آورده کان ابو امامة الباهلی رض یقول احدثتم
قیام شهر رمضان و لم یکتب علیکم فدوموا علی ما فعلتم و لا تترکوه فان الله تعالی عاتب
بنی اسرائیل فی قوله و رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله الخ
و حضرت ابن عمر رض در حق صلوة ضحی فرموده نعمت البدعة هذه و نیز فرموده ما ابتدع المسلمون
افضل من صلوة الضحی هکذا فی فتح الباری و غیره امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف بذیل شرح قول
حضرت امیر المؤمنین رضی الله تعالی عنه فرموده انما دعاها بدعة لان رسول الله صلی الله
علیه و سلم لم یسنها لهم و لا کانت فی زمن ابی بکر رض و رغب فیها لقوله نعم لیدل علی
فضلها و لئلا یمنع هذا اللقب من فعلها و البدعة فی الاصل احداث امر لم یکن فی
زمن رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم البدعة علی نوعین ان کانت تندرج تحت
مستحسن فی الشرع فهی بدعة حسنة الخ و امام قسطلانی فرموده سماها بدعة لانه
صلی الله علیه و سلم لم یسن لهم الاجتماع لها و لا کانت فی زمن الصدیق رض و هی
خمسة واجبة و مندوبة و محرمة و مکروهة و مباحة و حدیث کل بدعة
ضلالة من العام المخصوص و قد رغب عمر رض فیها بقوله نعم البدعة و هی کلمة

يجمع المحاسن كلها الخ ودر مجمع البحار گفته في حديث عمر رض في قيام رمضان نعمت البدعة هي
نوعان بدعة هدى وبدعة ضلال فمن الاول ما كان تحت عموم ما ندب
الشارع اليه وحض عليه فلا يذم لوعد الاجر عليه بحديث من سن سنة حسنة
وفي ضده من سن سنة سيئة ومن الثاني ما كان بخلاف ما امر به فيذم وينكر
عليه والتراويح من الاول لانه صلى الله عليه وسلم لم يسن لهم الاجتماع وانما
صلاها ليالي ثم تركها ولا كانت في زمن الصديق وهي على الحقيقة سنة لحديث
عليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين واقتدوا بالذين بعدي وعلى الآخر
يحمل حديث كل بدعة ضلالة الخ ودر سيرت شامي از امام ابو شامه آورده قال عمر رض
نعمت البدعة يعني انها محدثة لم تكن واذا كانت فليس فيها رد لما مضى فالبدع
الحسنة متفق على جواز فعلها والاستحباب لها ورجاء الثواب لمن حسنت نيته
فيها وهي كل مبتدع موافق لقواعد الشريعة غير مخالف لشيء منها ولا يلزم من فعله
محذور شرعي الخ قوله بدعت آنست كه بعد قرون ثلثه مشهود لها بوجود آمده و اصلش از كتاب
و سنت معلوم نشده و سندش به ثبوت نه پيوسته چه ظاهر چه خفي چه ملفوظ و چه مستنبط الخ اقول
درينجا چند امور ملاحظه بايد نمود اول اينكه در ما سبق در تعريف بدعت صرف قيد بعديت
صحابه اعتبار داشته بود درينجا قيد بعديت قرون ثلثه افزود دوم آنكه بحسب اين تعريف چيزيكه
بعد قرون ثلثه بوجود آمده و آنرا ائمه دين باذن شارع گو اشارةً هم باشد و سند استحسان گو خفي
و مستنبط باشد ثابت فرموده باشند آنرا شرعا بدعت و ضلالت نتوان گفت پس اكثر دعاوي
صاحب سالهم مشمر بالش نيست و نابود شدند سيوم بر تقدير اخذ قيد بعديت قرون ثلثه
در مفهوم بدعت ضلالت حسب اين تعريف چيزيكه در قرون ثلثه بوجود آمده باشد اگر اصلش
از كتاب و سنت نباشد بلكه مزاحم كتاب و سنت باشد آنرا بدعت ضلالت نتوان گفت
حالانكه وجود و ظهور ضلالت خروج و رفض و قدر در قرون ثلثه بلكه در قرن اول و زمان
صحابه كرام بوده است و بالاتفاق عقايد اينهمه شرعا داخل بدعت ضلالت اند از ينجا
مقرر ميگردد كه اعتبار تحديد زماني در بدعت چنانكه تحديد ميكنند لغو و مهمل است صحيح بهمان است

که جمهور محققین علماء دین میگویند که هر امریکه مزاحم کتاب وسنت باشد خواه در قرون ثلثه
بوجود آمده باشد یا بعد از آن مذموم وضلالت ست وهر امریکه مندرج مندوبات شارع سنت
واز مستحسنات ایمه دین ست حسن وموجب برکت ست **قوله** لهذا بعض گفته اند که منقسم بحسنه
وسیئه بدعت لغوی ست الخ **اقول** ذکر قول این بعض وسنادو بدان صاحب رساله را
چه مفید سلمنا که حسب این قول این بعض بدعت بمعنی اصطلاحی شرعی جز سیئه نباشد اما این
از کجا که حسب قول این بعض مستحسنات ایمه دین داخل بدعات شرعیه منحصره در ضلالت اند بسیاری
از مستحسنات که وهابیه اسماعیلیه بر قایلین آن حکم ضلالت کرده اند ومیکنند بموجب تصریح
همین علماء هم استحسان آن ثابت ست قطع نظر از دیگر مسائل صاحب رساله آنقدر چالاکی وبیباکی
وجرءت وسفاکی اختیار نموده که بی لحاظ عقل وفهم برای تائید مذهب خود سند ملا علی قاری
وابن حجر مکی وحافظ عسقلانی وحاجی رفیع الدین خان مرادابادی وغیرهم می آرد حالانکه
اینهمه حضرات را بسبب تصریح استحسان همین عمل مجلس مولد جاهل وگمراه میشمارد وپس تا چند ورق
که برای تطویل رساله اقوال این علما متضمن ذم بدعت از نافهمی ذکر کرده همه خارج از بحث است
که صاحب رساله را بمقصود مطلب آنها نه برده **قوله** فصل اول در ادله منع انعقاد مجلس
برای عمل مولد الی **قوله** از سلف وخلف معتمد ومستند منقول نه الخ **اقول** این ادعا محض فضول است
چه استحسان انعقاد مجلس شریف از اکابر دین وایمه معتمدین باسناد مستند صاحب رساله که
لقب شان بموجب شهادت آخر همین رساله سند العالمین فی العالمین ست ثابت ومنقول و
اطلاق بدعت بران بدان معنی که مستلزم ضلالت باشد غیر صحیح ست وبدان معنی که اطلاق بدعت
بران میتوان نمود خواه آنرا معنی شرعی گفته آید یا لغوی بهر تقدیر حکم لزوم ضلالت بران محض
باطل وقبیح است **قوله** اول کسیکه این عمل ایجاد کرد شیخ عمر بن محمد ست که هیچکی از مشائخ وصوفیه
وعلماء کرام او را نمی شناسد ودر هیچ کتاب از و استناد مروی نیست الخ **اقول** در کتاب
سیرت شامی هم که مستند اکابر صاحب رساله معروف ومشهور ست مذکور ومسطور ست وکان
اول من فعل بالموصل عمر بن محمد الملا احد الصالحین المشهورین وبه اقتدی
فی ذلک صاحب اربل وغیره الخ پس ازین عبارت شهادت صلاحیت وشهرت

حضرت شیخ قدس سره و اولیت فاعلیت این عمل در شهر موصل نسبت بآن شیخ اجل رضی الله
تعالی عنه ظاهرست پس بجهالت خود نگریستن و دیگران را بچشم بد نگریستن حماقت ست
و بس و این جمله را یاد باید داشت که جابجا درین رساله و دیگر رسایل این طائفه کار آمدنی ست
قوله سبط ابن جوزی در کتاب مرأت الزمان نوشته حکی بعض من حضر فی بعض الموالد انه
عد فی ذلك السماط خمسة آلاف غنم شوی و عشرة آلاف دجاجة و مائة الف
زبدیة و کان یعمل للصوفیة سماعا من الظهر الی الفجر و یرقص بنفسه و کان یصرف
علی المولد کل سنة ثلثمائة الف دینار الی **قوله** قد ادعی الشیخ تاج الدین عمر و بن علی اللخمی
السکندری المشهور بالفاکهانی من متاخری المالکیة ان عمل المولد بدعة مذمومة
انتهی **اقول** درینجا حال مغالطه و افترا پردازی صاحب رساله باید دید که بنام نهاد مرأت الزمان
سبط ابن جوزی عبارتی نقل نموده و دران قول تاج الدین داخل کرده لفظ انتهی نوشته
تا مطالعه کنندگان را شبهه این معنی شود که فاکهانی قبل از سبط ابن جوزی بوده و سبط ابن جوزی
استناد و ذکر آن نموده حالانکه ولادت فاکهانی در سال وفات سبط ابن جوزی واقع شده
در کشف الظنون از قطب الدین موسی مورخ آورده رأیت ان اجمع التواریخ مقصدا و اعذبها
مرآة الزمان فشرعت فی اختصاره فوجدته قد انقطع الی سنه ۶۵۴ اربع و خمسین و ستمائة و هی التی توفی
المصنف فی اثنائها الی آخره و حافظ سیوطی در بغیة الوعاة در ذکر فاکهانی فرموده ولد سنة
اربع و خمسین و ستمائة و مات سنة احدی و ثلثین و سبعمائة این ست حال دیانت
این طائفه در نقل که خاصهٔ لازمه ایشان ست **قوله** دلیل اول آنکه باری تعالی از عبادات و
اعتقادات آنچه برای عباد خود کافی دانست مشروع نمود الی **قوله** زیادت بر نص ست و
زیادت بر نص نسخ ست کما تقرر فی موضعه الی آخره **اقول** این کلام محل بحث ست بچند وجوه
اولاً آنکه مراد از مشروع نمودن باری تعالی ظاهر این ست که همه فروع جمیع عبادات و جمله
افراد کل تطوعات مشروعه را بقیود مخصوصه و نوافل صور کذائیه نام بنام تصریح و تعدید
و تعیین و تحدید فرموده است پس هرچه نه چنین ست غیر مشروع ست و عمل بدان و احداث آن
زیادت بر نص و مستلزم لزوم نسخ ست پس این ادعائی ست فاسد و قولی ست کاسد که قطع نظر

از کذابش یعنی تشنیع بر حال صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم لازم میکند که باحداث بسیاری از امور
اقرار فرموده اند با وجودیکه از نصوص کتاب الله هیئت کذائیه مخصوصه آنها ثابت نه نموده اند بلکه
بسیاری از نوافل عبادات مخصوصه و هیات تطوعات معینه را که صرف از احادیث شریفه
ثابت اند بجهت عدم ثبوت مشروعیت از کتاب الله ناسخ قرآن و زائد بران معاذ الله گفته آید
و عمل باحادیث احاد و بامور یکه در کتاب الله حکم آن نیست باطل باشد و این هم فتح باب
جهل و الحاد است چنانکه در کتب اصول مذکور است و اگر مرادش این است که قرآن مجید اصول عامه
جمله عبادات و خیرات و مندوبات را بطور اطلاق حاوی است و هر چه از اطلاق فعل خیر
و جنس مندوبات شد و عمومات کتاب الله مخالفت نداشته باشد غیر مشروع نیست
و عمل بدان زیادت بر نص نیست بدین تقدیر بر مستحسنات این دین عموماً گو بالخصوص از کلام مجید
ثابت نباشد الزام نسخ دادن و حمل مواد خصوصاً تهمت لزوم نسخ نهادن و در پی تکفیر
و تضلیل اکابر دین از فقها و محدثین افتادن سفاهت و ضلالت است و ثانیاً در کتب اصول
تصریح است باینکه زیادتی که نسخ بودن و نبودن آن متنازع فیه و محل بحث شده است مراد از آن
زائد کردن امری باعتقاد رکنیت یا شرطیت در امر منصوص مخصوص است که تجویز زیادت نزد
حنفیه داخل نسخ است پس از احادیث صحیحه هم که احاد باشد اثبات تجویز زیادت جائز نیست
و نزد شافعیه و حنبلیه داخل نسخ نیست نه اینکه هر امری که در قرآن مجید مذکور نبود و قرآن مجید
از ان ساکت باشد قول بآن و عمل بدان مستلزم تجویز نسخ قرآن باشد یا در امر منصوص امری
دیگر بقصد استحباب و نیت برکت یا حسب تعامل عادت مرعی نمودن بی آنکه رکن و شرط
گردانیده آید مستلزم نسخ باشد که این هم مخالف مقررات محققه اصول است پس از نافهمی
خود حواله مسئله اصولیه نمودن و لب باظهار تبحر خود کشودن و برای اظهار منطق دانی خود
قیاس مرکب ساختن و بر عدم تکرار حد اوسط نظر نینداختن امری است قبیح کما لا یخفی علی کل
ذی فکر سلیم و عقل صحیح چون تشنیع در هر مقام باوجود عدم فهم مراد و ذکر مسئله زیادت بر نص
و بهتان الزام نسخ برای تضلیل و تکفیر ائمه اعلام و ابطال استحسان مستحسنات آن کرام پیش میکنند
میخواهم که درین مقام عبارات چند از کتب مشهوره اصول نقل کنم در مسلم الثبوت نوشته مسئله

مسئله زيادة عبادة مستقلة ليست نسخا الخ بحر العلوم در شرح فرموده اى ليست نسخا
للمزيد عليه وان كانت من جنسه فانه لا يرفع شيئا من المزيد عليه وهو ضرورى الخ
ونيز در مسلم وشرح نوشت واما زيادة جزء فى الواجب كالتغريب فى الحد للزنا او زيادة
شرط بعد اطلاق الواجب عنه كالايمان اى اشتراطه فى رقبة اليمين فهل هو
نسخ لحكم المزيد عليه فالحنفية قالوا نعم نسخ وهو المسمى بالنسخ بالزيادة والشافعية
والحنابلة واكثر المعتزلة قالوا لا نسخ الى آخره وبعد بيان مذاهب نوشته لنا ان
المطلق عن تلك الزيادة دل على الاجزاء مطلقا سواء مع الزيادة او مجردا
عنها لانه اى المطلق كالعام يدل على افراده التى هى مع الزيادة او مجردا عنها ابدا
وليس هناك صارف عنه لان الكلام فيما لا صارف غير هذه الزيادة وهى
مفروض الانتفاء زمان وجود المطلق فيحمل على الاطلاق ويدل عليه فى التقييد
بجزء او شرط ينافيه فانه يقتضى عدم الاجزاء بدونه فيرفع هذا التقييد
حكما شرعيا وهو اجزاء الافراد التى هى مجردة عن هذا التقييد وهو ظاهر جدا
الخ ونيز در مسلم نوشته ولهذا امتنع الزيادة عندنا بخبر الواحد على القاطع كالطهارة
للطواف الخ در شرح بعد بيان فروع گفته ثم هذا القدر انما يكفى لعدم افتراض هذه
الامور الخ ونيز در مسلم وشرح بحر العلوم در بيان جواب قيل تجويز بن نا ثبت اجماع گفته
قلنا اولا ان الآية كانت ساكتة عن حال الام مع الاخوين وكان امير المؤمنين
عثمان رضى الله تعالى عنه ردها فى هذا الحال من الثلث الى السدس فسأل ابن عباس
ان الآية لا يثبتها ولها فاستدل امير المؤمنين رض بالاجماع فيما سكت عنه الكتاب
وهذا ليس من النسخ فى شئ وهو ظاهر جدا الى آخره در تنقيح فرموده اما وصف الحكم
فقد اختلفوا ان الزيادة على النص نسخ ام لا وذكروا انها اما بزيادة جزء كزيادة ركعة
مثلا على ركعتين او شرط كالايمان فى الكفارة او ما يرفع مفهوم المخالفة الخ
در توضيح بعد بيان مذاهب ودلائل مختار خود نوشته فلا يزاد التغريب على الجلد والنية
والترتيب والولاء على الوضوء وهو اى الوضوء على الطواف والفاتحة وتعديل

الا لکان علی سبیل الفرضیة بخبر الواحد والایمان علی الرقبة بالقیاس ای لا یزاد قید الایمان علی الرقبة فی کفارة الیمین بالقیاس علی کفارة القتل یرد ههنا انکم زدتم الفاتحة والتعدیل بخبر الواحد حتی وجبا وانما لم یثبت الفرضیة لانها لا تثبت بخبر الواحد عندکم فان الفرض عندکم ما ثبت لزومه بدلیل قطعی والواجب ما ثبت لزومه بدلیل ظنی فقد زدتم علی الکتاب بخبر الواحد ما یمکن ان یزاد به وهو الواجب فیمکن ان یجاب بانا لم نزد الفاتحة والتعدیل علی وجه یلزم منه نسخ الکتاب لانا لم نقل بعدم اجزاء الاصل لولا الفاتحة والتعدیل حتی یلزم النسخ حینئذ بل قلنا بالوجوب فقط الی آخره در فتح القدیر در بحث تسمیه وضو آورده فادی النظر الی وجوب التسمیة فی الوضوء غیر ان صحته لا یتوقف علیها لان الرکن انما یثبت بالقاطع وبهذا یندفع ما قیل المراد به نفی الفضیلة لئلا یلزم نسخ آیة الوضوء یعنی الزیادة علیها فانه انما یلزم بتقدیر الافتراض لا الوجوب الی آخره

ازین بیان بصراحت تمام بثبوت رسیده که از مجرد تجویز امریکه بخصوصه در قرآن مجید مذکور نبود وشرعیت آن از نص ثابت نباشد وفرقان حمید از ان ساکت باشد تجویز نسخ قرآن لازم نمی آید ورنه بر عبادات کذائیه ثابته باحادیث شریفه هم حکم لزوم نسخ نص کتاب لازم خواهد آمد نیز بثبوت رسیده که امریکه در قرآن شریف منصوص هست اما مقید بصورت خاصه نیست رکن ان نیست یا شرط اگر وانیدن امری دیگر در ان البته داخل نسخ بالزیادة هست اما زیادت امری دیگر در ان نه باعتقاد فرضیت ورکنیت وشرطیت بلکه بطور استحباب بلکه بطور وجوب هم داخل نسخ نص نیست پس بر مجوزین وقائلین استحسان عمل محفل ذکر مولد شریف که هیچگونه در ان زیادت کدامی رکن و شرط بر عبادات مخصوصه منصوصه کتاب الله نیست بحواله قاعدهٔ الزیادة علی النص نسخ تهمت تجویز نسخ نص کتاب الله نمودن حیله سازی وافترا پردازی است وثالثا احتجاج بآیه کریمه اکملت لکم دینکم الآیة بر ابطال مستحسنات الیه دین که از افراد خاصه عمومات مندوبات مطلقه کتاب وسنت و مندرج تحت قواعد واصول شریعت اند محض جهالت است مراد از آیه کریمه تکمیل اصول دین وتصریح قواعد عامه شریعت است نه تحدید افراد خاصه جمله احکام وتخصیص صور کذائیه جمیع عبادات

فهم این معنی از آیه کریمه مبتنی بر مجرد وهم است که همین وهم راه منکرین قیاس هم زده بود چه عجب که
صاحب رساله کلام وحجت منکرین قیاس را دیده همچو احتجاج کرده است قاضی ناصر الدین بیضاوی
در تفسیر اسرار التنزیل فرموده الیوم اکملت لکم دینکم بالنصر والاظهار علی الادیان کلها
او بالتنصیص علی قواعد العقائد والتوقیف علی اصول الشرائع وقوانین الاجتهاد الخ
علامه خطیب در حاشیه فرموده هذا جواب عن دلیل نفاة القیاس فانهم تمسکوا علی
ابطاله بان الدین کمل فی آخر عهد النبی صلی الله علیه وسلم فلو کان القیاس جائزا بعده
وکان ذلک القیاس لابد ان یکون لاظهار حکم لم یکن معلوما فکان القیاس موجبا
لکمال الدین فلم یکن کاملا فی ذلک الزمان والجواب عنه ما ذکره وهو ان المراد
بکمال الدین تحقیق قواعد العقائد وتبیین قواعد الاجتهاد وهذا لا ینافی وقوع الاجتهاد
وتخریج الاحکام بعده الی آخره در تفسیر کبیر گفته المسألة الثانیة قال نفاة القیاس
دلت الآیة علی ان القیاس باطل وذلک لان الآیة دلت علی انه قد نص علی الحکم
فی جمیع الوقائع فالقیاس ان کان علی وفق ذلک النص کان عبثا وان کان علی خلافه
کان باطلا الی آخره بالجمله زیادتیکه منافی آیت کریمه باشد وآن را استلزام نسخ گفته آید بر مستحسنات
علماء دین صادق نیست وزیادتیکه صادق می تواند شد منافی آیه کریمه ومستلزم تجویز نسخ شریعت
نیست دلیل اول بر ابطال وانکار عمل مولد محض بی بنیاد وسعی صاحب رساله همه رایگان برباد
فقیر میگوید که از اصول همین مقدمات مسلمه او بعد طرد واخراج مزخرفات فاسده
دلیلی جید برای ابطال حکم تحریم وممانعت این عمل ترتیب می توان داد وشاید میتوان گفت توقیر
وتکریم حضرت نبی کریم در شرع شریف مشروع است پس اظهار شکر نعمت وجود باجود بادای
عبادات وصدقات ودعوات اهل اسلام وجمع مسلمین برای استماع ارهاصات ومعجزات
وفضائل حضرت سید الانام صلی الله علیه وسلم وتکریم ایام ولادت باسعادت که یکی از افراد
اصل توقیر مطلق آنجناب صلی الله علیه وسلم است واصل استحباب تکرار شکر نعمت وفضل وشرف
ایام باسعادت علامه ابن حاج وغیره از بیان رسول وی جلشانه ثابت فرموده اند و
همچنان عقد مجلس ذکر شریف که یکی از افراد رفعت ذکر آنحضرت ومندرج فضائل مجالس

با برکت ست گو مخصوصه تخصیص حکم آن در قرآن شریف نباشد با وجود عدم مزاحمت حدود
خاصه منصوصه شریعت بلکه با وجود عدم ثبوت تحریم و کراهت و ممانعت از مجتهدین امت
حکم به تحریم آن نمودن و راه انکارش پیمودن لب بنسخ حکم مطلق و زیادت بر نصوص شریعت
کشودن ست چنانکه در اصول مقرر شده است مثلا در بیان کفاره که ذکر مطلق رقبه ست پس
انکار از تجویز اعتاق عبد کافر که یک فرد از افراد آن ست گو در قرآن مجید ذکر آن مخصوصه نیست
حسب قول اهل اصول حنفیه زیادت بر نص مستلزم نسخ آن اطلاق ست درین مقام نقل فقره
از رساله دعائیه مولوی خورم علی که از اکابر طائفه بوده اند برای دهن دوزی امثال صاحب رساله
ضروری ست در رساله مطبوعه مذکوره در تحت استحباب دعا بهیئت کذائیه بعد صلوة نوشته
اگر گوئی که دست برداشتن در دعا و مسح نمودن از احادیث قولیه و فعلیه البته ثابت لیکن بر دعای
عقب صلوات خمسه بهیئت کذائیه چه دلیل ست گوییم و بالله التوفیق که چون ثابت شد که رفع الیدین
از آداب دعاست و جالب اجابت است و موقت بوقتی دون وقتی نیست پس حاجت دلیل
دیگر نمانده الخ بلفظه ایضا فیه باید دانست که دست برداشتن وقت دعا و رو مالیدن بدانها
با حادیث صحاح و حسان قولا و فعلا در نماز استسقا وغیره ثابت ست گو بالتزام عقب صلوات خمسه
بهیئت کذائیه مروی نباشد الی آخره **قوله** و اگر این زیادت را معین داریم لازم آید عدم صدق
حق تعالی الخ **اقول** اگر از آیه کریمه تصریح فرموده دادن هیأت کذائیه هر هر تطوع و جمله افراد
مخصوصه عمومات خیر و کل الاحکام خاصه جمیع امور در نفس مراد می بود گنجایش ذکر این ایراد بود
حالانکه در کلام الله شریف هرگز تخصیص و تعیین صور کذائیه جمیع تطوعات و هیأت مخصوصه
جمله نوافل مستحبات و مقیدیه کل افراد کل امور خیر تصریح و تخصیص نفرموده ست پس چگونه این معنی
از آیه کریمه مراد توان داشت و چرا ائمه دین و علماء معتمدین در استحسان صور کذائیه مستحسنات
مخصوصه علم طعن تضلیل باید برافراشت و اگر این معنی را معین داریم لازم می آید عدم صدق
حق تعالی در قول او و هذا خلف ممتنع و محال لا مجال فیه للامکان و الاحتمال عندنا
معاشر اهل الحق مگر آنکه عامه اسماعیلیه که به التزام امکان و مقدوریت کذب او تعالی شانه
مقر اند و از استحاله و امتناع آن منکر ... نام صاحب رساله قدمت اسمائی را به تقیه شنیعه کذب

برای مقدوریت و امکان این عیب فاحش بجناب مقدس ربانی دلیل ساخته و بر تقدیر عدم
آن بلزوم ازدیاد قدرت انسانی بر قدرت ربانی پرداخته اگرچه نزیل ٹونک کفر بودن
این استدلال کاسد و اعتقاد فاسد مسلم داشته و در رساله کلام الفاضل مولای خود را
در مغاک اغماض انداخته برارت ذات خود ازان ضلالت در تحاشی و انکار ازان
اعتقاد پسند داشته اما چون حامیان اسماعیلیه بنابر پاسداری رئیس طائفه قول فاضل کبیر
خود را باطل و مردود می شمارند حسب ارشاد مولای خود همان قول را کالوحی می انگارند
از ایشان عجبی نیست که تجویز وقوع آنهم کنند **قوله** و این احتجاج در رد همگی مبدعات بکار
می تواند آمد الخ **اقول** هرچند نافهمی صاحب رساله از ماسبق بخوبی عیان گردید اما درینجا
یکدو قول دیگر از علماء دین معتمدین و مستندین صاحب رساله باید شنید صاحب هدایه
بعد ذکر تلبیه مسنون در بحث جواز زیادت تلبیه بر قدر ماثور نوشته ولا ینبغی ان یخل
بشیء من هذه الکلمات لانه هو المنقول باتفاق الرواة فلا ینقص عنه ولو زاد فیها
جاز خلافا للشافعی هو اعتبره بالاذان والتشهد من حیث انه ذکر منظوم ولنا
ان اجلاء الصحابة کابن مسعود رض وابن عمر رض وابی هریرة رض زادوا علی
الماثور ولان المقصود الثناء واظهار العبودیة فلا یمنع من الزیادة علیه الخ
درین مقام باید فهمید که اگر استدلال صاحب رساله صحیح باشد الزام تجویز نسخ امر مسنون و ماثور
بلکه نسخ نص کتاب الله بر صاحب هدایه و سائر ائمه حنفیه بلکه بموجب روایت صاحب هدایه
بر حضرت ابن مسعود و ابن عمر و ابو هریره رضی الله تعالی عنهم نیز حسب تخیل صاحب رساله
می تواند شد و نیز صاحب هدایه درانچه مقصود ازان مطلق ثناء معبود بود زیادت
بر قدر ماثور تجویز فرموده پس هرا اظهار یا اعلان عقد مجالس ذکر آنحضرت تحبباً ادای
شکر نعمت ولادت با سعادت که مقصود اهل دین و عامه مسلمین ازان ثناء و تعظیم
و رغبت بذکر و تکریم آنحضرت صلی الله علیه و سلم ست و هیچگونه مزاحم و رافع امور محدوده
حضرت شارع نیست بلکه داخل افراد توقیر و تشریح و دران اصل جامع ست اگر بالفرض
لفظ زیادت صادق نیز آید تاهم بموجب قول صاحب هدایه از هیچ زیادت منع نمی

نمی شاید و در در مختار در بحث خواندن درود شریف در فصل صفة الصلوٰة گفته و
ندب السیادة لان زیادة الاخبار بالواقع عین سلوک الادب فهو افضل
من ترکه ذکره الرملی الشافعی وغیره الخ در غنیة المستملی گفته وان زاد فی دعاء الاستفتاح
بعد قوله وتعالی جدک لفظ وجل ثناءک لا یمنع من الزیادة وان سکت لا یؤمر به
لانه لم یذکر فی الاحادیث المشهورة الخ بالجمله این احتجاج فاسد مخالف تحقیق محققین
بکار نمی تواند آمد و زیادت احکام ثابته از سنت بر کتاب اللہ و زیادت احکام مجتهدین
بر کتاب و سنت و زیادت ائمه دین و علماء کاملین بر زمانه تا قیامت داخل نسخ بالزیادت
نیست بلکه اجراء احکام عمومات کتاب اللہ بر افراد خاصه و تفصیل مجملات آنست امام
شعرانی مستند صاحب رساله در میزان گفته فان قلت فما دلیل المجتهدین فی زیادتهم
الاحکام التی استنبطوها علی صریح الکتاب والسنة وهلا کانوا وقفوا علی حد
ما ورد صریحا فقط ولم یزیدوا علی ذلک شیئا لحدیث ما ترکت شیئا یقربکم
الی اللہ الا وقد امرتکم به ولا شیئا یبعدکم عن اللہ الا وقد نهیتکم عنه
فالجواب دلیلهم فی ذلک الاتباع لرسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم فی تبیینه ما
اجمل فی القرآن مع قوله تعالی ما فرطنا فی الکتاب من شیء فانه لولا بین لنا کیفیة
الطهارة والصلوٰة والحج وغیر ذلک ما اهتدی احد من الامة لمعرفة استخراج
ذلک من القرآن ولا کنا نعرف عدد رکعات الفرائض والنوافل ولا غیر ذلک فکما
ان الشارع بین لنا بسنته ما اجمل فی القرآن فکذلک الائمة المجتهدون بینوا لنا
ما اجمل فی احادیث الشریعة ولولا بیانهم لنا ذلک لبقیت الشریعة علی اجمالها
وهکذا القول فی اهل کل دور بالنسبة للدور الذی قبلهم الی یوم القیامة الخ
قوله چنانچه حضرت مجدد و صاحب مجالس الابرار الی آخره **اقول** حضرت مجدد خود امور
مخصوصه زائده غیر ثابته از کتاب و سنت را بجز بدعت حسنه نموده اند بلکه کمال تاکید بر نهایت
اقرار به [illegible] و اطلاق آنها فرموده و انکار آنچه سنت خلفاء راشدین رضی اللہ تعالی
عنهم است کرده حضرت ممدوح در مکاتیب خود آنرا داخل شعائر ساخته اند و در حق تارکان

بمجرد این کلمه پرداخته اند که ترک نکند آنرا بعد مگر کسی که دلش مریض و باطنش خبیث باشد
اگر صاحب رساله را عقلی و فکری باشد ببیند که دلیلش بر تقدیر تمامیت بر حضرت شیخ هم
بعینه اعاده می توان نمود که باریتعالی از عبادات و اعتقادات آنچه برای عباد خود کافی
دانست مشروع نموده و دین ایشان کامل کرد چنانکه در قرآن ست که اکملت لکم الآیة پس
برین تقدیر اگر ذکر خلفاء راشدین هم در خصوص خطبه نماز جمعه و عیدین از امور دین می بود
البته حق تعالی آنرا مشروع میفرمود چه جای آنکه از شعائر باشد و حق تعالی از مشروعیت آن
خبر نمیداد و چون شارع ازان بحث نکرد معلوم شد که احداث آن زیادت بر نص کتاب است
و زیادت بر نص نسخ ست کما تقرر فی موضعه و اگر این زیادت را همچنین دانیم لازم آید
عدم صدق حق تعالی و نیز اخلاف پس ثابت شد که این عمل محدث ست و منشاء آن که کتاب الله
ثابت نیست بر ارباب انصاف مخفی نیست که اگر دلیل صاحب رساله تمام ست کلام حضرت شیخ
ایراد و ملام ست و اگر کلام حضرت شیخ حق و درست و صحیح است احتجاج صاحب رساله مردود
و باطل و قبیح است و همچنین جا اکثر دلائل ایشان مردود شده و اگر آن دلائل معقول باشد
کلام حضرت شیخ مردود میگردد و مثلا می توان گفت در خطبه نماز التزام ذکر خلفاء کبار ایضاً
این کار از حضرت سید ابرار صلی الله علیه وسلم ماثور نیست الاقوال والافعال و کفی بهذا استبعادا و نیز
می توان گفت که التزام این عمل و اهتمام آن از عموم اصحاب کبار و اهلبیت اطهار منقول نیست
با آنکه این حضرات در طلب محبت و حقیقت خلفاء راشدین اقدم و تام است اگر در این فعل خیری
از چند حالات یا خطبه در ایام سعادت فرجام ایشان نبود یا در حال امری غیر مسنون
و مشروع را در عین خطبه که هیئت خاصه الکتاب و سنت ثابت نیست از دین شمردند
یا از مثوبت و برکت و خوبی این فعل نادان بودند و بعد ابطال الشقوق الآخر نماند بجز اینکه
شان از احداث عمل و زیادت امری در خطبه با خبر بودند و اگر کسی بر اثبات اهتمام این امر که فی
صحابی همت برگمارد درین بحث دو امر حسب تصریحات طائفه پیش نظر دارد اولاً آنکه
اثبات دعوی از صحاح بسند متصل سازد دیگر آنکه بنقل التزام این عمل محدث در عین خطبه
عیدین و جمعه از جمیع اصحاب و اهلبیت لا اقل اکثر شان با نقل سکوت باقین بلا نکیر احدی

پرداخته و بودن این هر دو امر اسماعیلیه را نجات نیست و نیز می توان گفت که عملی که فی نفسه مستحسن باشد
اما فعلش از آن سرور ماثور نباشد ترک آن در حق عین امت اتباع سنت و فعل آن موجب مواخذه
خدا و نیز می توان گفت که اگر این زیادت در خطبه نماز عید و جمعه هر قدر مروی و ماثور و مسنون
جائز هم باشد لکن لما واظب الناس علیه واعتقدوه طریقة لازمة بحیث لا یجوزون
بترکه ویطعنون علی من اسقط هذا الذکر مرة فی خطبة حتی وصل الینا من بعض
من اشتهر بالعلم انه قال هو من الشعائر فلیحکم بالکراهة والمنع وای بر تحقیق صاحب رساله
که باوجودیکه از کلام او ظاهر ست اینکه علماء دین تا هزار سال بر بی تحقیقی جمود نموده در دام عصیان
گرفتار مانده بودند همین تنها حضرت مجدد در هزاره دوم بشناعت اقوال شان ملهم شده
تحقیق امر حق نموده سعهذا بموجب دلائل خود همان حضرت مجدد را هم در دام تجویز نسخ کتاب الله
وشناعت استحسان امر محدث بدعت گرفتار می سازد و باز برای مغالطه عوام بذکر و مدح حضرت
مجدد می پردازد مقتضای ایمان و انصاف آن بود که اگر صاحب رساله را بحسب ظاهر
چیزی مخالف تحقیق سلف در کلام حضرت مجدد بنظر رسیده و از حملش بر نافهمی خود گیر
در عون مانع گردیده تاویل کلام می ساخت یا به حمل بر سهو می پرداخت آخر مجتهدین هم سهو و خطا
نموده اند که این همه از الزام تضلیل ائمه دین از عهد صحابه و تابعین تا اکابر و پیشوایان حضرت مجدد
و دیگر فقهاء و محدثین و الزام تهمت تجویز نسخ قرآن بآن پیشوایان اخف و اهون بود اگر خصوص
ذکر پیشوایان طریقه حضرت مجدد کنم دفتر ضخیم میگردد بنا بر اختصار رساله بر یک سند کفایت میکنم
حضرت خواجه محمد شریف حسینی نقشبندی از اجله خلفای حضرت خواجه عزیزان صمد لقبی در کتاب
حجة الذاکرین از رساله حضرت قطب الوقت قیوم سبحانی جناب خواجه محمد پارسا نقشبندی که
از اکابر علماء دین و فقهاء و محدثین و از اجله خلفاء نامدار حضرت خواجه بهاؤ الدین بوده اند نقل
آورده فقال رضی الله عنه بدان ایدک الله تعالی بتوفیقه ویسر علیک بفضله سلوک طریقه
که بر تحت تسلسل قوانین اصول شریعت مطهره بود و متضمن مصالح دینیه باشد و منافی مقاصد
شرعی نباشد و از مستحسنات علمای دین و کبرای اهل یقین رحمهم الله بود و در میان امت
که خیر الامم اند زاده الله شرفا سلفا و خلفا بسیار ست واکثر من ان یحصی من عهد الصحابة

والتابعین الی یومنا هذا الی آخره انتهی بکلماته الطیبه این ست حال حواله حضرت مجدد وقس علی ذلک
حال اقوال صاحب مجالس الابرار وانظر بعین الانصاف ولا تکن من المتعسفین الاشرار **قوله**
دلیل دوم آنکه عمل مولد از صاحب مولد علیه الصلوة والسلام ماثور نه شده لا قولا و لا فعلا و کفی
بهذا امتناعا پس لا محاله بدعت ست الی آخره **اقول** اولا که مجرد عدم ماثوریت از قول و فعل
آنحضرت صلی الله علیه وسلم دلیل ممانعت شدن نمی تواند که قطع نظر از تحقیقات محققین اهل سنت
بچند وجوه مخالف تقریرات پریشان صاحب رساله هم مستحسنات صحابه و تابعین و تبع تابعین
که آنحضرات با وجود اطلاق بدعت و محدث بودن و اقرار عدم ماثوریت از آنحضرت استحسان
فرموده اند که بحسب ظاهر نزد صاحب رساله هم داخل ممنوعات و ضلالت نباشد حالانکه
بر تقدیر تمامیت این دلیل همین استدلال بر ممانعت آن مستحسنات هم جاری می توان نمود
والا مجرد عدم ماثوریت از سنت برای ممانعت کافی نخواهد بود و ثانیا اگر مرادش از اثبات
ممانعت و اطلاق بدعت این ست که استحباب اعاده شکر نعمت بانواع عبادت و اعتقاد
فضل ایام ولادت از قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم نه اشارةً ثابت هست نه صراحةً و سندش
نه ظاهر ست نه خفی نه ملفوظه مستنبط از ادله عامه شریعت شهادت آن می دهد پس اطلاق بدعت
بدین معنی برین عمل قولی ست که بطلانش قطع نظر از تحقیق دیگر محققین خود از قول علامه
ابن حاج مستند صاحب رساله که ایشان را از اجله ائمه امت و محققین کتاب و سنت می شمارد
ظاهر و باهر ست که عبارتش بعد ازین بنقل خواهد رسید پس ادعاء نفی ثبوت حجت از سنت
مرتفع گردید اگر گوئی که هرگاه آن تعریف بدعت برین عمل صادق نیست پس بعض از ائمه دین
که با وجود استحسان آن اطلاق بدعت نموده اند محملش چیست گویم از تعدد اصطلاحات
واختلاف عرف و مجازات مانع نیست عن ابن عمر رض انه قال فی صلوة الضحی انها
بدعة ونعمت البدعة **قوله** دلیل سیوم این عمل از فعل اصحاب کبار و اهل بیت
اطهار منقول نشده الخ **اقول** اولا این استدلال تمام نیست چه اکابر ائمه دین از فقها
و محدثین مستندین صاحب رساله در بسیاری از مسائل استحسان مستحسنات تحقیق فرموده اند

باوجودیکه بهیئت کذائیه منقول از اصحاب کبار و اهلبیت اطهار نبوده اند که خود آن ائمه دین
بدان اقرار نموده اند از انجمله است استحباب بهیئت کذائیه رجعت قهقری برای تکریم کعبه معظمه
در طواف وداع علامه شامی در حاشیه در مختار در بحث خلاف قبر گفته اذا قصد به
التعظیم فی عیون العامة حتی لا یحتقروا صاحب القبر و لجلب الادب والخشوع
للغافلین الزائرین فهو جائز وان کان بدعة فهو کقولهم بعد طواف الوداع یرجع
قهقری حتی یخرج من المسجد اجلالا للبیت حتی قال فی المنهاج انه لیس فیه سنة
مروية ولا اثر محکی وقد فعله اصحابنا کذا فی کشف النور الخ و تحقیق این مسئله به تفصیل
تمام در شرح مناسک علی قاری باید دید و همچنان دیگر بسیاری از امور را هم که بعد صحابه کرام
وغیرهم معتاد شده اند و مزاحمت بجدود شارع ندارند علماء دین از مستحسنات می شمارند
تا آنکه صاحب صین العلم علی الاطلاق گفته والاسراد بالمساعدة فیما لم ینه عنه
وصار معتادا بعد عصرهم حسن وان کان بدعة الخ حالا باید دریافت که مغالطه صاحب رساله
در ینجا هم جاری می توان ساخت که این عمل بطریق صحیح مرفوع متصل از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ثابت نشده بلکه از عموم اصحاب و اهلبیت هم در صحاح بسند معتمد صحیح مروی
نگردیده با آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و جمله اصحاب کبار و اهلبیت اطهار در غلبه تکریم
شعائر الله و تعظیم بیت الله اقدم تمام امت اند و این از چند حال خالی نیست یا کعبه در ایام
سعادت فرجام ایشان نبود یا تکریم بهیئت خاصه کذائیه را از دین نشمردند یا از مثوبت
واجر این عمل نادان بودند الی آخر المغالطه بالجمله همین مغالطه در جمله مستحسنات فقهاء حنفیه
و دیگر ائمه دین جاری می توان کرد اگر گوئی احتمال دارد که صاحب رساله برطبق مذهب
اسماعیلی همه آن ائمه دین را از ضالین و مبتدعین بلکه از مشرکین می پندارد گوئیم برین تقدیر
درین رساله برای اثبات دعاوی خود چرا از نوشتان سند می آرد و ثانیا میگوئیم که مجرد عدم
نقل چیزی دیگر است و نقل ترک و عدم فعل چیزی دیگر مغالطه صاحب رساله اگر جاری
تواند شد در ثانی هست نه در اول صاحب فتح القدیر در بحث تسمیه وضو بعد از آنکه عدم نقل آن
در حدیث حضرت عثمان رض و حضرت علی رض ذکر نموده در جوابات آن فرموده و بالجمله عدم

النقل لاینفی الوجود الخ پس قول او یا ماه ربیع الاول در ایام شان نبود یا ذکر ولادت
وحمایدِ نبوی را بتخصیص یوم و ماه بهیئت کذائیه از دین نشمرده اند الخ بر تقدیری صادق می آید
که صاحب رساله این امر ثابت می نمود که آنحضرات باذن شارع صرف در دیگر ایام و ماهها ذکر
حمائد نبوی میکردند و در ماه و ایام ولادت بجهت عدم اجازت شارع ترک می نمودند پس
درینصورت گنجایش ذکر این امر بود که ترک آنحضرات خالی ازین سه شق نبود الخ چنانکه بعض
علما در بعض مسائل صلوٰة گفته اند و چون صاحب رساله این امر ثابت نه نموده بلکه ائمه دین
فضائل مجالس اذکار با حادیث صحیحه و اشتغال صحابه باخبار بذکر حضرت سید ابرار در همه ازمان
وادوار باثار صریحه ثابت می نمایند پس کجا گنجایش این هم هست که آنحضرات درین ایام بجهت
عدم اجازت ترک نموده اند اما قوله بهیئت کذائیه متعارفه این دیار پس این قول هم دلیل مخالفت
نمی تواند شد چه هرگاه فضیلت اجتماع برای مجالس اذکار شریفه و زیادت فضل عبادات در ازمنه
متبرکه لطیفه و شرف ایام ولادت باسعادت جناب رسالتمآب و استحباب اعادهٔ شکر نعمت
رب الارباب از مضامین احادیث سید المرسلین حسب تصریح ائمه دین و مستندین صاحب رساله
ثابت ست پس بهیئت کذائیه یکجا نمودن چند حسنات مشروعه که شارع حکم آنها را مقید بقیدی
و مخصوص بهیئتی و مشروط بشرطی نفرموده باشد هیچ اعتراضات کردن و لب بتضلیل اکابر دین
کشودن اطلاق احکام مطلقات شارع را نسخ نمودن ست و از همین جا حال فساد دلیل چهارم
هم ظاهر گردید که حسب تحقیق محققین از علمای حنفیه وغیرهم برای استحسان افراد مقیده مندرجه
تحت مستحسنات عامه شریعت که شارع حکم آن علی الاطلاق فرموده باشد و مقید بعدم آن
قیود مخصوصه زائده نه نموده باشد تنصیص بر تخصیص از مجتهدین سابقین ضروری نیست چنانکه
مستندین صاحب رساله تصریح آن نموده اند مثلا در رد المحتار در بیان استحباب صلوٰة برای عموم
امراض نوشته ومنه الدعاء برفع الطاعون قول ابن حجر بدعة ای حسنة وکل طاعون
وباء ولا عکس الخ علامه شامی در حاشیه نوشته قوله حسنة کذا فی النهر قلت والبدعة
تعتریها الاحکام الخمسة کما اوضحناه فی باب الامامة الخ و در ذیل قوله کل طاعون
وباء نوشته وهذا بیان لدخول الطاعون فی عموم الامراض المنصوص علیه عندنا

وان لم ینصوا علی الطاعون بخصوصه الخ مقام تعجب است که اسمٰعیلیه برای اثبات
تضلیل ائمه دین از مجوزین عمل مجلس شریف و تحریم و ممانعت محفل منیف گاهی عدم ذکر
استحسان آن بخصوصه در کتاب و سنت پیش می آرند و گاهی عدم نقل از اصحاب و مجتهدین
دلیل گمراهی مجوزین می شمارند اما اینقدر نمی فهمند که آخر حکم تحریم و ممانعت امری و تفسیق
و تضلیل مجوزین آن هم از احکام شرعیه است پس برای آن دلیل خاص از کتاب و سنت
و نقل صریح از اصحاب و مجتهدین است چرا ضرور نیست اگر بعموم و اطلاق ذم بدعت آویزند
پس با وجود نافهمی مطلبش عموم کتاب و سنت در خوبی تکریم آنحضرت و اطلاق حسن مجالس
اذکار و توقیر حضرت سید ابرار چرا برای مجوزین این عمل که هیچگونه مزاحم شریعت نیست دلیل
استحسان آن نخواهد گردید و اگر خود را مجتهد قرار داده و با وجود عدم نقل از مجتهدین سابقین
در تحریم این عمل قیاس مع الفارق بر مسائل صلوة و غیره نموده آبروی اجتهاد ریزند پس
استحسان محققین حنفیه و شافعیه و غیرهم را از فقها و محدثین و علماء معتمدین که اگرچه بمنصب
اجتهاد استقلالی نرسیده اما در اصول و فروع مذاهب خودها کما ینبغی تحقیق و تدقیق
نموده اند و در کمالات علمیه و عملیه و تحقیقات دینیه این جهله را با وشان نسبت یکی از هزار هم
نیست و در دعاوی خود با وشان استناد هم میکنند چرا دلیل جواز این عمل نباید فهمید
و اگر کسی بار بر سر سخن نرسد و سر کلام نفهمد و از نافهمی خود استحسان مستحسنات خاصه و هیئت
کذائیه و اثبات آن از اصول عامه مطلقه شرعیه را موقوف بر منصب اجتهاد مستقل وارد
تا گوشش فرا آرد که علماء کاملین از عهد تلامذه مجتهدین تا شاه عبد العزیز صاحب و غیره
علماء لاحقین که باستحسان مستحسنات مخصوصه تصریح فرموده اند و آنها را از اصول عامه
مطلقه شریعت ثابت نموده اند این امر را موقوف بر منصب اجتهاد استقلالی نداشته اند
و این استحسان را اجتهاد نانگاشته اند مولوی خرم علی در شفاء العلیل ترجمه قول جمیل جائیکه
شاه ولی الله دهلوی اوراد و اشغال و اعمال سلاسل خود نوشته اند و از مشایخ چشتیه
اند افتن آستین و رگلو وقت دعا آورده اند از شاه عبد العزیز صاحب در ترجمه

مذکورہ آوردہ مولانا نی فرمایا کہ بعض ناواقفون نی اعتراض کیا ہی آستین گردن مین
ڈالنا کیونکہ جائز ہوگا حالانکہ ادعیہ ماثورہ مین یہ ثابت نہین ہم جواب دیتی ہین
کہ قلب ردا یعنی چادر کا اولٹنا پلٹنا نماز استسقا مین رسول علیہ السلام سی ثابت ہی
تا حال عالم کا بدل جاوی تو اسیطرح آستین گردن مین ڈالنا امر مخفی کے اظہار کی واسطی
یعنی تضرع کی لئی یا واسطی گردش حال کی حصول مقصود سی کیونکر نا جائز ہوگا الی آخرہ بالجملہ
کسیکہ کتب دینیہ سابقین و لاحقین دیدہ است خواہد فہمید کہ استحسان امور یکہ مندرج
در مندوبات شریعت اند و بکتاب و سنت مزاحمت ندارند موقوف بر حصول اجتہاد نیست
تحقیق و تدقیق اصول و فروع و ملکہ علوم دینیہ کفایت میکند کہ مجوزین این عمل را بخوبی تمام
حاصل بودہ است و باوجود اینہمہ ع مدعی گر نکند فہم سخن گو سر و خشت ؛ قولہ دلیل ششم آنکہ
عدم نقل قول و فعل خیر البشر و صحابہ عالیقدر یکی از دلائل و براہین مذہب امام ابو حنیفہ است
چنانکہ در کتب معتبرہ فقہیہ ہمچو ہدایہ و بحر رائق و مستملی شرح منیۃ المصلی و غیرہا جابجا عدم نقل را
حجت گرفتہ اند الی آخرہ اقول اگرچہ عدم نقل مذکور علی الاطلاق از دلائل و براہین مذہب
امام ابو حنیفہ علیہ الرحمہ میبود نحویکہ جمیع افراد مستحسنات علماء دین را ہم باوجود عدم مزاحمت
شریعت منع می نمود لاجرم جماعت محققین از حنفیہ حکم باستحسان مستحسنات مخصوصہ بقصد خیر
باوجود عدم نقل مذکور نمی فرمود قطع نظر از اقوال دیگر محققین صاحب رسالہ کہ بذکر ہدایہ و بحر
و مستملی پرداخت بنظر انصاف سوی تحقیقات ہمین صاحب ہدایہ و صاحب بحر و صاحب
مستملی نظر باید انداخت از انجملہ آنکہ صاحب ہدایہ در بحث تلفظ نیت فرمودہ ویحسن ذلک
لاجتماع العزیمۃ الی آخرہ و صاحب بحر رائق در ہمین مسئلہ بعد از آنکہ از منیہ مستحب بودن آن
بر مذہب مختار و از مجتبی تصحیح استحباب آن و از کافی و تبیین مستحسن بودنش بقصد جمع عزیمت
و از اختیار و محیط و بدائع سنت بودنش و از قنیہ و فتح بدعت بودن آن بطور اختلاف
نقل نمودہ میفرماید فتحرر من هذا انه بدعة حسنة عند قصد جمع العزيمة
وقد استفاض ظهور العمل بذلك فى كثير من الاعصار فى عامة الامصار
فلعل القايل بالسنة اراد بها الطريقة الحسنة لا طريقة النبى صلى الله

علیه فیسئل الخ و در غنیة المستملی بعد انکه از ابن همام لفظ بدعت آورده بطور استدراک فرموده لکن عدم النقل
وکونه بدعة لا ینافی کونه حسنا الخ قوله صلوة رغائب و جماعت نوافل که آنرا در ما ورای موارد ماثوره
و منقوله با وجود نظیر آن در اصل شرع و موافقت شرع صرف بنا بر عدم نقل از آن سرور مکروه داشته اند الخ اقول
اولا بطور صاحب رساله توان گفت که عدم نقل از آن سرور مستلزم ممانعت و کراهت نیست چنانچه در همین مستندات صاحب رساله
از بحر رائق و در مختار و طحطاوی و طوالع الانوار و کافی و چلپی و مستملی و غیرها بسیاری از
امور را با وجود عدم نقل از آن سرور صلی الله علیه وسلم جائز و مستحسن نگاشته اند و آن امور
غیر ماثوره و منقوله را در مواقع مشخصه بنا بر عدم نقل از آن سرور مکروه نه پنداشته اند در
بحر رائق گفته وفی التجنیس ذکر الخلفاء الراشدین مستحسن بذلک جری التوارث و بذکر
العمین و در در مختار گفته یندب ذکر الخلفاء الراشدین والعمین و نیز در در مختار گفته
التسلیم بعد الاذان حدث فی ربیع الآخر سنة ۷۸۱ فی عشاء لیلة الاثنین ثم
فی الجمعة وهی بدعة حسنة و ایضا فی الدر المختار قراءة الفاتحة بعد الصلوة
جهرا للمهمات بدعة قال استاذنا لکنها مستحسنة للعادة والآثار و ایضا
فی الدر المختار فی مسئلة المصافحة بعد العصر و قولهم انه بدعة ای حسنة
مباحة کما افاده النووی فی اذکاره و غیره فی غیره الی آخره و نیز در در مختار گفته
والتلفظ عند الارادة بها مستحب هو المختار وقیل سنة و انه یعنی احبه او سنة
علماءنا اذ لم ینقل عن المصطفی والصحابة والتابعین بل قیل بدعة الخ طحطاوی
بعد بدعة نوشته لکنها حسنة علی المعتمد لا سیئة الخ و نیز در در مختار نوشته و جاز تحلیة
المصحف لما فیه من تعظیمه الخ ایضا فیه وعلی هذا لا باس بکتابة اسامی السور
و عد الآی والعلامات فهی بدعة حسنة الخ و نیز در در مختار گفته و لا باس به
عقب العید لان المسلمین توارثوه فوجب اتباعهم و علیه البلخیون ولا یمنع العامة
من التکبیر فی الاسواق فی الایام العشر و به ناخذ بحر و مجتبی و غیره الخ طحطاوی
در فصل جمعه آورده سئل العلامة محمد البرهمتوشی عن حکم الترقیة فقال انها بدعة
حسنة استحسنها المسلمون وقال صلی الله علیه وسلم ما رآه المسلمون حسنا

فهو عند الله حسن الخ باجمله از کتب مذکوره و دیگر کتب معتمده مشهوره اگر شواهد این امر نقل
نمایم دفتری ضخیم میگردد و بس علی الاطلاق بحواله این کتب ادعا نمودن که بمذهب امام اعظم عدم نقل
انان سرور موجب ممانعت ست و بران بنا تضلیل علماء دین که استحسان این عمل فرموده اند
نمودن سفاهت ست و ثانیا صلوة رغایب و همچنان صلوة نصف شعبان را هم بسیاری از محققین
دین مستندین صاحب ساله و امثالش جائز بلا کراهت داشته اند پس باستثنای هردو مذکوره پیشتر آن
صاحب غنیة المستملی وغیره آنرا علی الاطلاق بمذهب امام ابوحنیفه نسبت نمودن از رسشه بینه
در عین العلم گفته وکل ما ورد فیه فضیلة کصلوة الرغائب ولیل النصف من شعبان
وکانوا یواظبون علیها الخ و همچنان ست در کنز العباد وغیره کتب فقه مستند اولیاء
و ملا علی قاری در شرح اربعین بعد نقل قول علامه ابن حجر نوشته وفیه ان الصلوة خیر
موضوع واحیاء کل لیلة بالعبادة مشروع واذا لم یصح حدیثهما لم یلزم منه عدم
فعلهما نعم لا یعتقد سنیتهما مع انه جاء فی لیلة شعبان قوموا لیلها وصوموا یومها
وقد سماها الله تعالی فی القرآن لیلة مبارکة فهی من مواسم الخیرات ومنازل
البرکات فصلوة مائة رکعة بای طریق لا یکون من البدع المذمومة مع ما ورد
عن ابن مسعود رض ان ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ و نیز ملا علی قاری
در رساله فضائل نصف شعبان فرموده قلت جهالة بعض الرواة لا یقتضی کون الحدیث
موضوعا وکذا نکارة الالفاظ فینبغی ان یحکم علیه بانه ضعیف ثم یعمل بالضعیف
فی فضائل الاعمال اتفاقا مع ان نفس الصلوة النافلة فی تلك اللیلة ثابتة عن النبی
صلی الله علیه وسلم بطرق صحیحة فلا یضره ضعف بیان الکمیة والکیفیة فان الصلوة
خیر موضوع واحسن مشروع عند کل مقبول ومطبوع وبهذا تبین جواز ما یفعله
الناس فی بلاد ما وراء النهر وخراسان والروم والفرس والهند وغیرها من مائة رکعة کل رکعة
فیها سورة الاخلاص عشر مرات علی ما ذکره صاحب القوت والاحیاء وغیرهما
فانه وان لم یصح ولکن لا مانع من فعله ولو علی وجه الدوام نعم اعتقاد کونه سنة
غیر صحیح عند العلماء وکذا اداءه بجماعة مکروه عند بعض الفقهاء الخ اما ادای نوافل

بجماعت پس آنہم علی الاطلاق کی مکروہ وممنوع بالاجماع والاتفاق ہست چنانکہ زعم اہل شقاق است
چہ اکثر محققین بدون تداعی جائز بلا کراہت و با تداعی مع الکراہت نوشتہ اند و در معنی تداعی ہم
در کتب فقہیہ اختلافہا نگاشتہ اند علامہ کفوی در طبقات حنفیہ در ذکر امام صدر کبیر برہان الدین
محمود صاحب محیط برہانی نوشتہ وفی باب الامامة من کتاب الصلوة من المحیط قال لا یکرہ
الاقتداء بالامام فی النوافل مطلقا نحو القدر والرغائب ولیلة النصف من شعبان
ونحو ذلک لان ما رآہ المسلمون حسنا فهو عند الله حسن خصوصا اذا استمر فی
بلاد الاسلام والامصار لان العرف اذا استمر نزل منزلة الاجماع وکذا العادة اذا
استمرت واشتهرت وفی اکثر بلاد الاسلام یصلون الرغائب مع الامام وصلوة
لیلة القدر لیالی رمضان ولم یشتهر ان النبی علیه السلام صلی لیلة النصف من شعبان
ولیلة الرغائب والقدر ومع ذلک صلی المومنون مع الجماعة فی اکثر امصار الموحدین
وبلادهم وما رآہ المومنون حسنا فهو عند الله حسن وفی تلک الصلوة مع الجماعة
مصالح وفوائد نحو رغبات المومنین فی تلک الصلوة واعطاء الصدقات من الدراهم
والاطعمة والحلاوی وغیر ذلک ومنع بعض الفقهاء ذلک لکن افسادهم اکثر من
اصلاحهم لان فی المنع منع الصدقات ومنع رغبة الناس عن الحضور فی الجماعات
وذلک لیس مرضیا عقلا وسمعا ومن افتی بذلک فقد اخطاء فی دعواه انتهی ملخصا
وتبیین بیان اختلافات نوشتہ ورأیت فی فتاوی الصوفیة لا یکرہ التطوع بالجماعة
مطلقا اذا صلوا بغیر اذان ولا اقامة لعدم التداعی حقیقة وهو الاذان والاقامة
وقد صرح فی شرح الکافی الناصحی فی صلوة الکسوف حیث قال انما یکرہ التطوع
بجماعة اذا صلوہا علی وجه استدعاء الناس الیها جماعة کما یدعی الی المکتوبة
ولا شک ان استدعاء الناس الی المکتوبة لا یکون الا بالاذان قوله اذا نادیتم
الی الصلوة الآیة نداء لیس الا بالاذان فکذا الاستدعاء ذکرہ فی الجامع الصغیر
الخانی ویؤیدہ ما فی الظهیریة فعلم ان التداعی رفع الصوت بالاذان والاقامة
وفی السراجیة ان امامة النبی علیه السلام لیلة المعراج کانت فی النوافل وذکر الکلی

الفاضل یعقوب فی شرح الشرعة واضح ما جاء من نوافل الصلوة صلوة التسبیح بعد
نقل ما فی المقدمة من صلوة الرغائب والبراءة والقدر بقی ههنا بحث مهم وهو انه
هل یکره امثال تلک التطوعات بجماعة ام لا قال فی خزانة الفتاوی التطوع بجماعة
فی غیر رمضان مکروه وقال شارح النقایة لا یکره الاقتداء بالامام فی القدر
والرغائب و نصف شعبان لان ما رآه المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن الی آخره
ملخصا و ثالث قیاس مسئله مبحوث عنها بر صلوة رغائب و جماعت نفل قیاس مع الفارق است
صاحب فتح القدیر در بحث تلبیه در شرح قول هدایه ولو زاد فیها جاز خلافا للشافعی هو اعتبره
بالاذان والتشهد من حیث انه ذکر منظوم ولنا ان اجلاء الصحابة کابن مسعود
وابن عمر وابی هریرة رض زادوا علی المأثور ولان المقصود الثناء واظهار العبودیة
فلا یمنع من الزیادة علیه الخ در بیان عدم جواز قیاس بادشة تلبیه بر قعدة تشهد بر بنیاد
تشهد گفته بخلاف التشهد لانه فی حرمة الصلوة والصلوة تتقید بالوارد ولانها
لم تجعل شرعا کالاة عدها ولذا قلنا یکره تکراره بعینه حتی اذا کان التشهد الثانی
قلنا لا یکره الزیادة لانه اطلق فیه من قبل الشارع نظرا الی فراغ اعمالها الخ پس
عدم نقل جماعت در نماز نفل دلیل اقتصار بر افراد و کراهت جماعت نیست لزوم تغییر عبادت
شارع قرار داده آید که حضرت شارع در فرائض جماعت بمنزله مقرر فرموده و در نقل عادت
افراد مقرر نموده اند یا بجهت عدم نقل کدامی هیئت خاصه در عین نماز حکم بکراهت خصوص
صلوة رغائب و غیره حسب فهم بعض علماء کرام کرده آید مستلزم آن نیست که هر امر خاص که
داخل حرمت صلوة نیست با وجود اندراج تحت اطلاق احکام عامه شریعت که اتصالاته
آنها مشروط بشرطی و مقید بقیدی و مخصوص بعینی نیست با وجود عدم لزوم تغییر و مزاحمت
کدامی سنت صرف بوجه عدم نقل از آن سرور علی الاطلاق ممنوع شود چه جای آنکه عبادات
منقوله ماثوره را صرف بجهت هیئت اجتماعیه بنا بر هیچ اوهام با وجود عدم نقل منع از
آنها اصلا ممنوع و حرام گفته شود و از همین مقام بوضوح رسید حال فساد استدلال
بقول صاحب هدایه یکره ان یتنفل بعد طلوع الفجر باکثر من رکعتی الفجر لانه علیه السلام

نبود علیهما مع حرصه علی الصلوة الخ که قیاس عمل مجلس مولد بران قیاس مع الفارق است
و جواز زیادت بر قدر سنت در امری که مقصود از آن مطلق ثنا و تعظیم است از قول صاحب هدایه
ظاهر است و بالاتر از همه ست ذکر قول صاحب هدایه من احرم وفی بیته او قفصه معه صید
صید فلیس له ان یرسله وقال الشافعی ان یرسله لانه متعرض للصید بامساکه
ولنا ان الصحابة کانوا یحرمون وفی بیوتهم صیود ودواجن ولم ینقل عنهم ارسالها
وبذلك جرت العادة الفاشية وهي من احدى الحجج الخ چه معنی قول صاحب هدایه
آنکه مقید بودن صید در خانه محرم خلل در احرام نمی رساند و احرام رها کردن آنرا بر محرم واجب نمی گرداند
که وقت احرام صحابه کرام در خانهای ایشان هم صیودی بودند و منقول نیست که وقت احرام
آنها را رها می نمودند پس در این قول صاحب هدایه کجا ذکر این امر است که هر امر با وجود اندراج
تحت اطلاق شده با ثبت شارع و عدم مزاحمت صرف بجهت عدم نقل از آن سرور یا صحابه [illegible]
نقل [illegible] الاطلاق ممنوع و حرام میگردد تا صاحب رساله مفید باشد اما صاحب رساله فقره وهی من احدی الحجج را
[illegible] که صاف و صریح گردن دین جدید تجدید برای شکستند و از کمال نافهمی بی باکی نقل میکند قوله
وفی العالمگیریة قراءة الکافرون الى الآخر مع الجمع مکروه الخ اقول در همان فتاوی
عالمگیری در بسیاری از مسائل جابجا با وجود عدم نقل از سنت با وجود عدم نقل از صحابه
و تابعین حکم جواز و استحسان داده است پس با استشهاد یک روایت عالمگیری با وجود وجود
دیگر روایات مخالف آن در همان کتاب بلکه همان باب چگونه امری را که هیچگونه مزاحم کدام سنت
نیست با وجود اندراج تحت اطلاق شده با ثبت شرعیت و استحسان آن مدامت ممنوع قرار دادن
و بنا بر آن مرتکب تضلیل و تفسیق ائمه دین که استحسان این عمل فرموده اند افتادن درست گردد قوله
تخصیص یوم و شهر الخ اقول اگر مراد از تخصیص اعتقاد حصر جواز ادای امری مطلق در آن زمان خاص
و عدم جواز ادای آن در غیر آن زمان است پس گرسنگی در این مقام محض فضول و تطویل کلام
و اگر مراد اعتیاد بدان در کدامی از ازمان است پس حالش آنکه صاحب رساله مصباح الدجی که
[illegible] است در رساله مذکوره از ملا علی قاری علیه الرحمه آورده که عادت کریمه
[illegible] بعض اوقات معین نمودن نادر که [illegible] بدعت الخ و بجهان سنت کدام [illegible] تخصیص

قوله عجب است که جماعت نفل در غیر موارد مستنکره و تنفل بعد طلوع صبح الخ اقول قیاس
این عمل بر خصوص هیأت صلوات و اوقات آن که قیاس مع الفارق است پس این چنین
رقص الجمل صاحب رساله قابل خندیدن است لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

قوله دلیل ششم آنکه علما نوشته اند که همچنانکه اتباع در فعل باید در ترک نیز شاید الخ اقول
اگر مراد این است که همچنانکه در فعل مامورات شرعیه اتباع شارع باید همچنان در ترک منهیات
شرعیه اتباع شارع باید پس استدلال بدان بر اثبات مخالفت مجلس شریف و نسبت
ضلالت مجوزین این عمل محض لغو است و اگر مراد این است که هر امری که از فعل آنحضرت ثابت
نباشد یا آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعمل آن نگذاشته باشند علی الاطلاق موجب بدعت و ضلالت
مجوزه و فاعل است پس گو در کلام کسی تحریم آن یافته شود و [illegible] نقل نسبت آن
بسوی علما علی الاطلاق [illegible] باتفاق [illegible] اهل شقاق باشد
باطل است و این ادعا و هام و تضلیل ائمه اسلام [illegible] فاسد و باطل است
و مسلم و مالك وغيرهم عن الصديقة رضي الله عنها قالت ما سبح رسول الله
صلى الله عليه وسلم سبحة الضحى وانی لاسبحها وان كان رسول الله ليدع العمل
وهو يحب ان يعمل خشية ان يعمل فيفرض عليهم الخ اگر ترک آنحضرت صلی الله علیه وسلم
قرینه خاصه برای تحریم و مخالفت حسب فهم متعنتین در جایی بوده باشد [illegible] استدلال
بدان درست خواهد بود اما علی الاطلاق برای اثبات ضلالت مستحسنات ائمه دین و تحریم امور که
مندرج عمومات مطلقه شارع اند استدلال بمجرد ترک آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] نموده

قوله کذا فی المواهب اللطیفة الخ اقول در عبارت مواهب لطیفه حسب نقل صاحب تفهیم
المسائل که این قول بر دلیل انکار تلفظ آمده در آن نسبت انکار بملا علی قاری هم نموده حاشا
آنکه در مرقاة فرموده اختلفوا في التلفظ بما يدل على النية بعد اتفاقهم على ان الجهر بها
غير مشروع فالاكثرون على ان الجمع بينهما مستحب الخ و بعد از آن نوشته و قيل لا يجوز
التلفظ بالنية فانه بدعة والمتابعة كما يكون في الفعل يكون في الترك الخ باز
در رد این قول نوشته قد يقال نسلم انها بدعة لكنها مستحسنة الى آخره پس

در خصوص بحث مواهب لطیفه هم همین قدر که بعض قائل این عمل هم اند ادعا می توان نمود اما
ادعای اطلاق و ایهام اجماع و اتفاق کی جائز خواهد بود بالخصوص در صورتیکه بتصریح مستند این
صاحب رساله اکثر علما قائل جانب خلاف در خصوص همان مسئله باشند پس چه جای آنست که
در دیگر مسائل حسب ادعای اطلاق آن قول را استدلال جازم قرار داده آید و نسبت ضلالت
بالجمیع یا از فقها و محدثین کرده آید لاسیما در حالتیکه صاحب مواهب لطیفه بسیاری از امور را
باوجود عدم فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تالیفات خود استحسان نموده باشد طرفه آنست
که ازین دلیل نسبت ضلالت بسوی محققین دین متین و ائمه شرع مبین که از مجوزین این عمل اند
لازم میگردد و بطلان اکثر اقوال صاحب رساله نیز که بطبق این دلیل ثابت میگردد آنرا نمی
بارد اگر ترک آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمعنی مزعوم وهابیه علی الاطلاق واجب الاتباع باشد پس
بدین تقدیر بموجب همین دلیل حرمت مستحسنات تابعین و تبع تابعین بلکه صحابه کرام رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین هم بثبوت خواهد رسید و معاذ الله نسبت ضلالت سوی آنحضرت هم عاید خواهد گردید
که آنحضرات باوجود اطلاق بدعت و اقرار ترک آنحضرت و عدم ثبوت از سنت استحسان تجویز
نموده اند حالانکه همه آن امور باتباع آنحضرت واجب الترک بوده اند و اگر صاحب رساله
ازین دلیل گریز نموده عذر اندراج مستحسنات آنحضرات در تعمیمات شرعیه پیش آرد همین عذر از
جانب دیگر فقها و محدثین مقبول پندارد و از نسبت ضلالت بسوی آنحضرات باز آید و از خرافات
خود توبه نماید و ما علینا الا البلاغ **قوله** قال صاحب مجمع البحرین فی شرحه الخ **اقول** هرچند که کتاب
مذکور نزد ما موجود و اعتماد بر نقل این طائفه نه توان نمود لیکن قطع نظر از آن اولاً در عبارت منقوله
در قول حضرت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه لفظ تردید موجود که ان الله لا یثیب علی فعل
حتی یفعله رسول الله او یحث علیه پس امریکه عدم فعل آنحضرت و ترک آنجناب در آن با
ثابت و منقول باشد مع هذا حث و ترغیب شرعی در آن موجود باشد بموجب قول مرتضوی صرف
بباشد الا ترک و عدم فعل آنرا حرام و ضلالت نه توان گفت پس آوردن صاحب رساله این
قول را در مورد این دلیل محض بیکار است اما انچه تفریع برین نموده حیث قال وینجا دلالت
برینکه اگر عملی فی نفسه مستحسن باشد اما فعلش از آن سرور ماثور نباشد ترک آن در حق امت عین

اتباع هست و فعل آن موجب لو اخذه هذا الخ میگویم که درینجا دلالت ست برینکه صاحب رساله
باوجودیکه بی فهم و ادراک ست معهذا هم چالاک و بیباک ست صراحة در قول مرتضوی تردید
موجود ست آنرا پس پشت می اندازد و یک شق را ازان گرفته به مطلب خود راست می سازد
وثانیا روایت نخعی را معارض ست انچه دیگر فقهاء و مفسرین روایت می فرمایند که حضرت
امیر المومنین باوجودیکه مردمان را مشغول صلوة در مصلی عید دیدند ایشان نهی نفرمودند و تفسیر کبیر
آورده عن علی رض انه رای فی المصلی اقواما یصلون فقال ما رأیت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یفعل ذلک فقیل الا تنهاهم فقال اخشی ان ادخل تحت قوله تعالی
ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی الخ وثالثا قیاس عمل مولد و دیگر مستحسنات مجوزین
بر احکام هیئات نماز ها و اوقات آنها صحیح نمی تواند شد کما مر و رابعا در خصوص مسئله نماز نفل
بر مکان عید هم بر مجوزین و فاعلین آن حکم ضلالت چنانکه مزعوم مؤلف رساله ست مسلم نیست
چه درین فعل در سلف اختلاف بوده است بعض اکابرین از صحابه و تابعین عادت بخواندن
نماز تطوع میداشتند و آنرا احسن و جائز می فرمودند و بعض دیگر برای اظهار آنکه کسی آنرا سنت
راتبه نماز عید نداند که زمانه قرب اسلام و عدم تدوین احکام بود آنرا ترک می نمودند و بعض
دیگر حسب اجتهاد خود قائل بکراهت هم بودند که در شروح حدیث این همه تفصیل موجود ست
و قاضی خان فرموده وعن بعض الصحابة انهم کانوا یتطوعون قبل صلوة العید الخ
و در مذاهب ائمه مجتهدین هم اختلاف ست در مذهب امام شافعی بقول مشهور و صحیح کراهت ندارد
امام نووی در شرح صحیح مسلم آورده ولا حجة فی الحدیث لمن کرهها لانه لا یلزم من
ترک الصلوة کراهتها والاصل ان لا منع حتی یثبت الخ و در مذهب حنفی هم اختلاف ست
قول مشهور همین ست که درجه کراهت دارد و اما بسیاری از فقها جائز بلاکراهت هم میدانند
و نفی را محمول بر نفی سنیت می پندارند در تاتارخانیه آورده قال ابوبکر الرازی معنی
قول اصحابنا رحمهم الله تعالی لیس قبل العیدین صلوة ای صلوة مسنونة لا ان
الصلوة قبل العیدین مکروه الا ان الکرخی نص علی الکراهة الخ شیخ عبد الحق
محدث در شرح سفر السعادت آورده و گفته اند مراد باین نفی آن ست که پیش از عید نماز

مسنون نیست نہ آنکہ مکروہ ہست فی حد ذاته الخ ووجہ قول مشہور اینکہ اگرچہ مجرد ترک دلیل
ممانعت نیست اما باوجود حرص بر احراز فضل نماز نفل در سائر ایام کہ درین روز عادت بکف
از جملہ نوافل قبل عید مقرر و مستمر گردید البتہ تغییر آن عادت مخصوصہ درجہ کراہت دارد گو کراہت
تنزیہی باشد کہ برای کراہت تحریمی دلیل خاص بر نہی و منع باشد معہذا انچہ قائلین کراہت
نوشتہ اند حالش از مستندین صاحب رسالہ باید شنید و در درمختار از بحر آوردہ اما العوام
فلا یمنعون من تکبیر ولا تنفل اصلا لقلة رغبتهم فی الخیرات بحر الخ **قولہ** دلیل بفہم
فقہا نوشتہ اند لو کان فی شیء وجوہ کثیرة توجب الحل والجواز ووجہ واحد یوجب
الحرمة ترجح جانب الحرمة الخ الی قولہ ہمچنین ہست حال عمل مولد کہ تذکر شمائل و احوال
ولادت و دیگر صفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فی نفسہ مستحب ست و محبوب چون با خصائص
نامشروع دیگر و منہی عنہ مخلوط شد بدعت و مکروہ گشت الخ **اقول** اولا کہ ادعاء مخلوط شدن
با قیود منہی عنہ آنوقت قابل ذکر بود کہ آنرا ثابت می نمود حالانکہ جواز بلکہ استحباب اجزای
و قیود آن از شرع شریف ثابت ست اما اجتماع و احتفال برای ذکر حضرت سرور عالم
صلی اللہ علیہ وسلم در درود شریف و بیان احوال مبارکہ و خواندن قرآن مجید و نعت شریف
پس کفایت میکند درود احادیث بسیار در صحاح روایات متضمن فضائل مجالس اذکار
در صحیح مسلم آوردہ عن ابی ہریرة رض لا یقعد قوم یذکرون اللہ الا حفتہم الملائکة
وغشیتہم الرحمة ونزلت علیہم السکینة الحدیث صاحب تحفة الاخیار ترجمہ مشارق الانوار
کہ از ارکان متعصبین وہابیہ اسماعیلیہ ست بذیل حدیث شریف نوشتہ قرآن اور حدیث پڑھنا
خدا کا نام لینا لوگون کو وعظ او نصیحت کرنا درود اور کلمہ پڑھنا یہ سب ذکر مین داخل ہے الخ
اما مشرف دانستن زمان ولادت با سعادت و استحباب اعادہ شکر این نعمت پس آنہم مسلم
محققین از ائمہ دین ست و مستند با ستناد حدیث صحیح حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم است
باری اگر بدیگران عقائدش نباید در کلام علامہ ابن حاج کہ در ابا جلہ مسلمین اوست ملاحظہ
نماید اما سرور و فرحت بذکر نعمت ولادت پس آنہم در دین مبین محمدی متعین ست کہ صاحب
مائة المسائل ہم قائل آن گردیدہ و ہیچ حیلہ برای انکار آن ندیدہ اما اعتقاد استجابت دعا

وحصول مزید برکت از فعل عبادت در مجمع صلحا و مجالس مسلمین و اوقات نیک و ازمنهٔ متبرکه پس
آنهم حسب تحقیق مفسرین و محدثین از مضامین آیات و حدیث ثابت ست درینجا بر یک سند معتمد کفایت
می‌کنم در تفسیر عزیزی بذیل تفسیر سورهٔ قدر نوشته بالجمله از مضمون این سوره معلوم میشود که عبادت
و طاعت را بسبب اوقات نیک و مکانات متبرکه و حضور و اجتماع صالحان در ایجاب ثواب و ایراث
برکات و انوار مزیتی عظیم حاصل میشود الی آخره فقیر میگوید که بیان مشاهدهٔ همین انوار و برکات
والد ماجد صاحب تفسیر عزیزی در فیوض الحرمین نموده جائیکه فرموده کنت قبل ذلک بمکة
المعظمة فی مولد النبی صلی الله علیه وسلم فی یوم ولادته والناس یصلون علیه صلی الله
علیه وسلم ویذکرون ارهاصاته التی ظهرت فی ولادته ومشاهده قبل بعثته فرأیت
انوارا سطعت دفعة فتاملت تلک الانوار فوجدتها من قبل الملائکة الموکلین بامثال
هذه المشاهد وبامثال هذه المجالس ورأیت تخالط انوار الملائکة انوار الرحمة الخ
اما تقسیم طعام و شیرینی پس حالش اینکه قطع نظر از استحسان دیگر علماء دین از مکاتیب حضرت شیخ مجدد که هم
که بحسب ظاهر مستند و معتمد صاحب رساله اند عمل بخشش طعام بروحانیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و خورانیدن مسلمانان ثابت ست و عبارته هکذا امروز طعامهای متلون فرموده ایم که بروحانیت
آنسرور علیه الصلوة والسلام پزند و مجلس شادی سازند الی آخره و شاه ولی الله صاحب جد مولوی محمد
اسماعیل دهلوی از والد و مرشد و استاد خود شاه عبد الرحیم صاحب در انفاس العارفین آورده در ایام
وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی فتوح نشد که طعام نیاز آنحضرت صلی الله علیه وسلم پخته شود
قدری نخود بریان و قند سیاه نیاز کردم الی آخره بلکه شاه عبد العزیز صاحب دعوی اجماع بر جواز آن
نموده اند که در رسالهٔ ذبیحه که در زبدة النصائح مطبوع هم گردیده است در دفع طعن التزام عرس
بزرگان خود از خود در بیان جواز عرس فرموده اند این طعن مبنی است بر جهل با احوال مطعون علیه
زیرا که غیر از فرائض شرعیه مقرره را هیچکس فرض نمی داند آری زیارت و تبرک بقبور صالحین و امداد
ایشان باهداء ثواب و تلاوت قرآن و دعای خیر و تقسیم طعام و شیرینی امر مستحسن و خوب ست باجماع
علما و تعیین روز عرس برای آن ست که آن روز مذکر انتقال ایشان می باشد والا العمل بدار
الثواب والاجر هر روز که این عمل واقع شود موجب فلاح و نجات ست و خلف را لازم ست

که سلف نموده را باین نوع بر واحسان نماید الخ بالجمله قیود وهیئت کذائیه ازینها و امثال اینها که ائمه دین جائز
نپندارند و با بیه بها عیلیه موجب ضلالت می انکارند همه آن قیود استحباب آنها از مضامین احادیث
و آثار ثابت و اگر کسی از جمله امری از محرمات و مکروهات بعمل آرد لهذا خارج از بحث و تحقیق و اصل مسئله
باید شمرد و لیس الاطلاق بمخلوط بودن تذکر شمائل آنحضرت با قیود منهی عنه و خصائص نامشروع متفوه
ساختن و برای ابطال عمل مولد بذکر قول فقها لو کان فی شیء وجوه کثیرة یحرم واحد منه سفاهت ست
که این عمل چنانکه ائمه دین استحسان آن فرموده اند هیچکی از وجوه حرمت دران ثابت نیست ثانیا
فقهاء کرام ایشان فرموده اند که از مجرد اقتران و مجاورت که امری امر مشروع با امر ممنوع آن امر علی الاطلاق
غیر مشروع نمیگردد در غنیة المستملی در بیان افضلیت وقت خطبه آورده و لذا ذهب بعضهم الی ان
البعد فی زماننا من الامام افضل کیلا یسمع مدح الظلمة لکن الصحیح ان القرب افضل
لما مر من الحدیث والحاصل ان الدنو فضیلة فلا تترک لاجل ما یجاورها من معصیة
غیره کاتباع الجنازة التی معها نائحة الی آخره علامه شامی در رد المحتار در بحث زیارت قبور
آورده و قال ابن حجر فی فتاواه و لا تترک لما یحصل عندها من منکرات و مفاسد لان
القربات لا تترک لمثل ذلک بل علی الانسان فعلها و انکار البدع بل و ازالتها ان امکن
قلت و یؤیده ما مر عن عدم ترک اتباع الجنازة و ان کان معها نساء نائحات الخ پس اگر
جمله امور نامشروعه در بعض مجالس در بعض اوقات قرین این عمل نمایند بموجب این اقوال اقتران
آن امور خارجیه اصل عمل مولد را حرام نخواهد ساخت **قوله** دلیل هشتم آنکه عید حدیث شریف ست
من تشبه بقوم فهو منهم الی قوله در نمودن جشن اشتهی ست که دران تولد نبیا حسب اعتقاد شان
میشود و بیش از بصیرتند بعضی هیچ تفاوت عید مولد باین اعیاد نیست الخ **اقول** حسب تصریح
محققین مستندین صاحب رساله هم مراد از تشبه ممنوع آنست که موافقت کفار در فعل مخصوص ایشان
که از شعار شان باشد نموده آید ملا علی قاری در شرح فقه اکبر حضرت امام اعظم رضی الله تعالی
عنه آورده اما جواب بعض العلماء فی مقام الانکار لبس هذه الکسوة بان لبس قلنسوة
الازبکیة ایضا بدعة فلیس فی محله فانا ممنوعون من التشبه بالکفرة و اهل البدعة
المنکرة فی شعارهم لا منهیون عن کل بدعة و لو کانت مباحة سواء کانت من

افعال اهل السنة او من افعال اهل البدعة فالمدار علی الشعار الی آخره وهمچنان امریکه
به نیت ادای رسم جاهلیت و بقصد تکلف مشابهت ادا نموده شود گو مذموم نباشد داخل تشبیه
ممنوع است پس برای تضلیل ائمه اسلام و ابطال شرف ایام ولادت باسعادت حضرت
سید الانام علیه الصلوة والسلام متبرک و شریف دانستن آن ایام و اظهار فرحت و سرور
بذکر احوال و فضائل حضرت سید رسل و ایصال ثواب تلاوت قرآن مجید و دعوات اخوان
و ادای دیگر صدقات و قربات را بقصد شکر نعمت که عمل مولد عبارت ازان است داخل وعید
من تشبه بقوم فهو منهم و لیس منا پرداختن و باین کلمه شیطانیه که مابین این عمل و جنم
اشٹمی هنود که دران تولد کنهیا حسب اعتقاد ایشان میشود هیچ تفاوت نیست تفوه ساختن
قولی است باطل و قبیح و امری است لغو و فضیح اگر کسی احیا و کفار را مانند جنم کنهیا و مهرجان
و غیره عید میکرد و انید البته در رد آن ذکر وعید فهو منهم و لیس منا می رسید حالانکه
مشرف دانستن ایام ولادت باسعادت و اظهار سرور و فرحت بذکر احوال خاتم رسالت
صلی الله علیه وسلم نه از اعمال شعار نصاری و هنود است و نه ادای رسم کفار و جهالت
ازان مقصود است و ازانجا که اغراض صاحب رساله آنکه بفهم سخن رسند برای تکفیر اهل اسلام
الکثر ذکر این حدیث میکنند درینجا مثالی از اربعین اسحاقیه که تسلیم در مسئله چهوچک
که رسم اهل هندست نوشته یعنی دادن جنس و غله وغیره از طرف نانهال مولود اگر بنیت
صله رحم باشد جائز است الی قوله و اگر نیت ادای رسم جهالت باشد جائز نیست که
دران تشبیه برسم هنود لازم خواهد آمد و آن درست نیست قال علیه الصلوة والسلام
من تشبه بقوم فهو منهم الی آخره باید دید که امر واحد یعنی طریقه مروجه چهوچک را بنیت
که از قسم خیر است داخل تشبیه نه ساخته و به نیت ادای رسم جهالت حکم بلزوم تشبیه نموده
و داخل وعید من تشبه بقوم فهو منهم پرداخته و تفصیل بعدم لزوم تشبیه کفار در بعض
عمل و ممکن نبودن اندراج این عمل دران وعید در جواب تحریر برادر بزرگ خواهد آمد **قوله**
دلیل نهم آنکه در حدیث شریف است الامور ثلثة امر تبین لك رشده فاتبعه
و امر تبین لك غیه فاجتنبه الی قوله عن نعمان بن بشیر قال سمعت

رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الحلال بین والحرام بین وبینهما مشتبهات الخ
اقول جمهور محققین ائمه دین که مستند صاحب رساله اند در شروح حدیث تصریح فرموده اند
که اصل در اشیا حلت واباحت است پس چیزیکه از شارع دلیل تحریم بران قایم نباشد داخل
حلال بین است پس استدلال باین احادیث بی فهم معانی وبی دیدن شروح حدیث درست نیست
ملا علی قاری علیه الرحمة در مرقاة شرح مشکوة شریف فرموده الحلال بین ای واضح لا یخفی
حله بان ورد نص علی حله او مهد اصل یمکن استخراج الجزئیات منه کقوله تعالی
خلق لکم ما فی الارض جمیعا فان اللام للنفع فعلم ان الاصل فی الاشیاء الحل الا
ان یکون فیه مضرة والحرام بین ای ظاهر لا یخفی حرمته بان ورد فیه نص علی
حرمته وبینهما مشتبهات ای امور ملتبسة لکونها ذات جهة الی کل من الحلال
والحرام الخ ونیز ملا علی قاری در مرقاة بذیل حدیث شریف وسکت عن اشیاء عن غیر
نسیان فلا تبحثوا عنها فرموده دل علی ان الاصل فی الاشیاء الاباحة کقوله تعالی
هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا الخ ونیز در مرقاة در کتاب الاطعمة بذیل حدیث
ما سکت عنه فهو مما عفا عنه نوشته فیه ان الاصل فی الاشیاء الاباحة الخ
درینجا باید دانست که طائفه هوائیه راگیری دیگر است وآن اینکه اشیائی را که در کتاب وسنت
تحریم ومنع آن مفقود است بلکه قول مجتهدی هم در تحریم بلکه کراهت آن غیر موجود باوجود
اندراج در مسند واباحت شریعت ونبودن هیچگونه مزاحمت گاهی داخل حرام بین وگاهی
داخل مشتبهات میسازند واصل در اشیا حرمت می انگارند ومسئله متعلقه قبل بعثت و
می نشانند وبرای اثبات مدعای خود بعض عبارات مبهمه مجمله از نافهمی نقل می کنند اگر
درین مقام بغایت اختصار باین بحث هم اشعاره در مضائقه ندارد برای اهل تحقیق مخفی نیست
که بعد بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدلائل کتاب وسنت اصل حلت واباحت است اما بحسب فطرت
این هم بانهم مذهب جمهور حنفیه وشافعیه مختار اباحت است واگر کسی ادرین تحقیق شبهه ها
روداده محققین برد قولش پرداخته اند علامه شامی در رد المحتار حاشیه در مختار در اعتراض
بر قول در مختار وجواب از طرف صاحب هدایه فرموده الاول ان ما مر عن الهدایة

ليس مبنيا على ان الاصل الاباحة لان الخلاف المذكور فيه انما هو قبل ورود الشرع
وصاحب الهداية انما اثبت الاباحة بعد ورود الشرع بمقتضى الدليل يعني
ان مقتضى الدليل اباحتها لكن تثبت العصمة بعارض وقد صرح بذلك في اصول
البزدوي حيث قال بعد ورود الشرع الاموال على الاباحة بالاجماع ما لم يظهر
دليل الحرمة لان الله تعالى اباحها بقوله خلق لكم ما في الارض جميعا الخ وهذا ان
الرابع ان نسبة الاباحة الى المعتزلة مخالف لما في كتب الاصول ففي تحرير ابن الهمام
المختار الاباحة عند جمهور الحنفية والشافعية آه وفي شرح اصول البزدوي
للعلامة الاكمل قال اكثر اصحابنا واكثر اصحاب الشافعي ان الاشياء التي يجوز ان
يرد الشرع باباحتها وحرمتها قبل وروده على الاباحة وهي الاصل فيها حتى ابيح
لمن لم يبلغه الشرع ان ياكل ما شاء واليه اشار محمد وهو قول الجبائي واصحاب
الظاهر وقال بعض اصحابنا وبعض اصحاب الشافعي ومعتزلة بغداد انها على الحظر
وقالت الاشعرية وعامة اهل الحديث انها على الوقف حتى ان من لم يبلغه الشرع
يتوقف ولا يتناول شيئا فان تناول لم يوصف فعله بحل ولا حرمة وقال عبد القاهر
البغدادي تفسيره لا يستحق ثوابا ولا عقابا واليه مال الشيخ ابو منصور الخ قوله الدليل
وهم آنكه في مجالس الابرار انه روى عن المعذور بن سويد ان عمر صلى في طريق مكة
ثم رأى الناس يذهبون مذهبا الخ **اقول** اولا آنكه تبرك بمواضع متبركه محبوبان حق سبحانه
خصوصا مساجد ومشاهد وآثار وآثار آنحضرت صلى الله تعالى عليه وسلم از جمهور صحابه وتابعين
وديگر ائمه دين از سلف تا خلف ثابت وصحيح ست پس يک دو قول را که موهم خلاف آن باشند
پيش آوردن وآنرا دليل قاطع براى تضليل ائمه دين از مجوزين عمل مولد دانستن دليلى ست قاطع
بر سفاهت صاحب رساله امام بخارى در صحيح خود آورده حدثنا محمد بن ابى بكر المقدمي قال
نا فضيل بن سليمان قال نا موسى بن عقبة قال رأيت سالم بن عبد الله يتحرى اماكن
من الطريق فيصلي فيها ويحدث ان اباه كان يصلي فيها وانه رأى النبي صلى الله عليه وسلم
يصلي في تلك الامكنة الحديث علامه عينى در شرح صحيح بخارى آورده الوجه الثاني في

بیان وجه تتبع عبد الله ابن عمر رض المواضع التی صلی فیها رسول الله صلی الله علیه وسلم
وهو انه کان یستحب التتبع لآثار النبی صلی الله علیه وسلم والتبرک بها ولم یزل الناس
یتبرکون بمواضع الصالحین الخ در صحیح مسلم مروی ست که گفت حضرت ابن مالک رض اصابنی
فی بصری شیء فبعثت الی النبی صلی الله علیه وسلم انی احب ان تأتینی وتصلی لی فی منزلی
فاتخذه مصلی وفی روایة فخط لی خطا امام نووی در شرح آورده ای اعلم لی علی موضع لاتخذه
مسجدا ای موضعا اجعل صلوتی فیه متبرکا بآثارک وفی هذا الحدیث انواع من العلم
ففیه التبرک بآثار الصالحین الخ شعرانی مستند صاحب ساله وامثالش در کشف الغمه آورده
وکانت الصحابة رضی الله عنهم یتتبعون آثار رسول الله صلی الله علیه وسلم فکل
مکان صلی فیه یصلون فیه حتی کان ابن عمر رض لم یزل یتعاهد شجرة بالسقی فقیل له فی ذلک
فقال رأیته صلی الله علیه وسلم نزل تحتها مرة فانا اتعاهدها حتی لا تیبس الخ در جذب
القلوب آورده وازانجمله آنست که زیارت مساجد نبویه وتتبع آثار محمدیه که در اثنای طریق واقعند
در بیان مساجد ماثوره مذکور شد نه لازم وقت واند الخ شاه ولی الله دهلوی در همعات در بحث
طهارت نوشته اند حقیقت طهارت منحصر نیست در غسل و وضو بلکه بسیار چیزها در حکم وضو وغسل
هستند چنانکه صحبت اولیاء و نشستگان و بزرگان الخ ولی یاد کردن و در مواضع متبرکه و مساجد معظمه
و مشاهد سلف صالح معتکف شدن الخ در تفسیر عزیزی فرموده و برکت در کلام و انفاس
و افعال و در مکانات ایشان و هم مصاحبان و اولاد و نسل ایشان و زیارت کنندگان ایشان هم
در پی ظاهر میگردد الخ و همه بار ست سیوم آنکه بعض مواضع متبرکه مورد نعمت و رحمت الهی
گشته اند یا بعض خانهای قدیم اهل صلاح و تقوی خاصیتی پیدا کرده اند که در آنها احداث
توبه نمودن و طاعات بجا آوردن موجب سرعت قبول و ثمرات نیک می باشد الخ بالجمله استحسان
تبرک بمواضع متبرکه و ادای عبادات به نیت حصول برکت از سلف و خلف ثابت ست وثانیا
قطع نظر ازین دیگر آثار صحیحه همین است منقول از مجالس الابرار میدانند بهمچنان بتبرک مشاهد و مساجد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از صحابه و تابعین که درین لفظ رأی الناس بذاهبون بوده و بوده اند
تا بدین وقت اگر صحابه و تابعین تبیین چگونه عمل آنحضرات کرام را موجب ضلالت اعتقاد کرده شود

وبنا بر قیاس بران حکم مولد هم امان قرار داده آید که مسئله بسیر و مسطا احد کتب حدیث و فقه مشهوره مسمتد
این لفظ نیک میداند در بجایکه و مثال ذکر میکنیم علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف در باب صدقة
الفطر آورده قال ابو داؤد عن ابی سعید الخدری رض قال کنا نخرج اذا کان فینا رسول الله
صلی الله علیه وسلم زکوة الفطر عن کل صغیر و کبیر حر و مملوک صاعا من طعام او صاعا
من اقط او صاعا من شعیر او صاعا من تمر او صاعا من زبیب فلم نزل نخرجه حتی قدم
معاویة حاجا او معتمرا فکلم الناس علی المنبر فکان فیما کلم الناس ان قال انی اری مدین
من بر الشام صاعا من تمر فاخذ الناس بذلک قال ابو سعید فاما انا فلا ازال اخرجه
ابدا ما عشت قال النووی هذا الحدیث معتمد ابی حنیفة ثم قال انه فعل صحابی
رضی الله تعالی عنه وقد خالفه ابو سعید وغیره من الصحابة ممن هو اطول صحبة
واعلم بحال النبی صلی الله علیه وسلم قلنا ان قوله فعل صحابی لا یمنع لانه قد وافقه
غیره من الصحابة الجم الغفیر بدلیل قوله فی الحدیث فاخذ الناس ولفظ الناس للعموم
فکان اجماعا فلا یضر مخالفة ابی سعید بذلک الخ و در غنیة المستملی در بحث صدقه باب
قنوت در غیر وتر آورده واخرج عن علی رضی الله تعالی عنه انه لما قنت فی الصبح انکر
الناس علیه فقال استنصرنا علی عدونا وفیه انه کان منکرا عند الناس ولم یکن
الناس اذ ذاک الا الصحابة والتابعین غرض بالجمله امری که از صحابه و تابعین بگرانی
مروی باشد بجهت خلاف کدامی روایت در مسائل فرعیه آنرا ضلالت قرار دادن الزام
ضلالت بر ائمه است نعوذ از محض ضلالت است وثالثا این امر را بعض سنت دیگر ایما
معروفه که مثبت اهتمام حضرت امیر المؤمنین فاروق رضی الله تعالی عنه بزیارت آنحضرت و مساجد
و مشاهد آنحضرت مستند در جذب القلوب آورده که روزی امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه
بزیارت مسجد قبا آمد فرمود سوگند بخدا پیغمبر خدا را دیدم که با اصحاب خود سنگ برای بنای این مسجد
میکشید والله اگر این مسجد در طرفی از اطراف عالم می بود جگرهای شتران را در طلب آن می زدیم
پس شاخهای خرما طلبید و جاروبی بربست و تنظیف خس و خاشاک نمود الخ و نیز در جذب القلوب
آورده که چون امیر المؤمنین عمر رض فتح شام کرد با اهل بیت مقدس مصالحه نمود کعب احبار آمد

وبشرف اسلام مشرف شد عمر بن الخطاب رضرا باسلام او غایت فرح و سرور دست داد و در وقت
رجوع باوی گفت یا کعب خواهی که با ما بمدینه آئی و زیارت سید انبیا کنی صلی الله علیه وسلم گفت
نعم یا امیر المومنین انا افعل ذلک بعد از قدوم بمدینه مطهره اول کاری که عمر رض کرد سلام پیغمبر بود
صلی الله تعالی علیه وسلم الخ در آنجا بر تقدیر سلامت از معارضه هم ازین اثر بطلان فضیلت
واستحباب وتطوعیت تبرک بآثار ومشاهد نبویه علی صاحبها الصلوة والسلام وضلالت معتقدان
که مزعوم اسماعیلیه است ثابت نیست که بعض ائمه کرام در ابتدا شیوع اسلام بر اهتمام والتزام
بسیاری از ابواب خیر و مستحبات وتطوعات برای اعلام وتمیز احکام انکار فرموده اند باوجودیکه
جمهور محققین ائمه دین قائل و معتقد استحسان و فضیلت بلکه مداومت همان امور خیر بوده اند پس
غرض تعلیم آنست که کسی آنرا از عبادات مفروضه و واجبه نه انگارد چنانکه لفظ فلا یعتمدها
درین اثر هم دلالت بران دارد علامه عینی در شرح صحیح بخاری بعد ذکر استمرار ناس از عهد
صحابه و تابعین بر تبرک بمواضع صالحین فرموده قالوا اما ما روی عن عمر رض انه کره ذلک
فلانه خشی ان یلتزم الناس الصلوة فی تلک المواضع فیشکل ذلک علی من یاتی
بعدهم و یری ذلک واجبا وکذا ینبغی للعالم اذا رای الناس یلتزمون النوافل التزاما
شدیدا ان یترخص فیها فی بعض المدات و یترکها لیعلم بذلک انها غیر واجبة الخ
در غنیة الطالبین آورده قد ورد عن بعض الصحابة انکار صلوة الضحی فمن ذلک
ما روی ابن المبارک من اصحابنا باسناده عن ابن عمر رض انه قال ما صلیت منذ
اسلمت الا ان اطوف بالبیت وانها البدعة ونعمت البدعة وانها لمن احسن
ما احدثه الناس وکان ابن مسعود رض یقول فی صلوة الضحی یا عباد الله لا تحملوا الناس
علی ما لم یحملهم الله فان کنتم لا بد فاعلیها فصلوها فی بیوتکم وکل هذا لا یدل
علی رد ما قدمنا ذکره من الفضائل الواردة فی فعلها انما ارادوا ذلک لئلا
یشتبه بصلوة الفرض فیعتقد الناس وجوبها ولیس کل الناس سواء فی نشاط
العبادة فطلبوا التسهیل علیهم الی آخره قوله وکذلک لما بلغه ان الناس
یتناولون الشجرة التی بویع تحتها الخ اقول از کتب معتمده بروایات معتمده ظاهر

کہ شجرہ کہ بیعت تحت آں شدہ بود مشتبہ گردیدو دو کس ہم از حاضرین بیعت اتفاق اجتماع بران
نیفتادہ در صحیح بخاری شریف آوردہ عن نافع قال قال ابن عمر رض رجعنا من العام المقبل
فما اجتمع منا اثنان علی الشجرۃ التی بایعنا تحتها کانت رحمۃ من اللہ الی آخرہ در حاشیہ
نسخہ مطبوعہ دہلی از کرمانی آوردہ فما اجتمع منا ای ما وافق منا رجلان علی الشجرۃ
انها هی التی وقعت المبایعۃ تحتها بل خفی علینا مکانها و ہم در ان حاشیہ ست
کانت رحمۃ من اللہ ای کان اخفاءها علیهم رحمۃ من اللہ لئلا یعظمها الناس
تعظیما ممنوعا شرعا کذا قالہ النووی و غیرہ و نیز در صحیح بخاری از سعید بن المسیب آوردہ
حدثنی انہ کان فیمن بایع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تحت الشجرۃ قال فلما
خرجنا من العام المقبل نسیناها فلم نقدر علیها الخ و در روایت دیگر آمدہ فرجعنا
الیها العام المقبل فعمیت علینا الحدیث پس قول بعض علماء کرام کہ قائل قطع ہمان
شجرہ معینہ اند جبار بر شہادت صحابہ کرام کہ در صحیح بخاری شریف موجود ست راجح گردد
در روایات صحیح بخاری قابل اعتماد نباشد اما انچہ در بعض روایات ذکر امر قطع شجرہ بنسبت
حضرت امیر المومنین مروی ست پس محققین تحقیق فرمودہ اند کہ شجرہ دیگر بود کہ بعض کسان
باوجود غائب گردانیدہ شدن شجرہ بیعت آنرا از غلطی ہمان شجرہ بیعت فہمیدہ بودند
پس برای رفع شیوع کذب و افترا امر بقطع گردیدہ در رسالہ مکاتیب شاہ عبد العزیز صاحب
دہلوی کہ جمع نمودہ مولوی حاجی رفیع الدین خان صاحب مرادابادی علیہما الرحمۃ
مرقوم اقول الذی یظہر من مجموع الروایات فی امر الشجرۃ ان الشجرۃ عمیت علی الناس بعد وقوع
البیعۃ لحکمۃ مخفیۃ والمحتمل انہ تعالی لما علق الرضا بالبیعۃ تحت الشجرۃ کان
مظنۃ ان یسبق الی ذهن العوام ان لتلک الشجرۃ دخلا فی تعلیق الرضا فرفع اللہ
تلک الشجرۃ عن ابصارهم والقوم کانوا حدیثی عهد بالجاهلیۃ و عبادۃ الانصاب
حتی قالوا یوما للرسول صلی اللہ علیہ وسلم اجعل لنا ذات انواط کما کانت لهم فاحتمل
ذکرها ثم لما عین بعض الناس موضعها بالقیاس والحدس وکانت تلک الشجرۃ
فی الحقیقۃ غیرها امر امیر المومنین بقطعها لا لان التبرک بآثار الصالحین

مذموم غیر محمود بل لان الجعل والغش فی التبرکات امر مذموم الی قوله فالامر
بالقطع انما کان لاجل ان عمر رض کان یعلم ان الشجرة عمیت عن الابصار وان هذه
الشجرة لیست تلک الشجرة التی من شانها ان یتبرک بها وقول جابر رض لو کنت
ابصر الیوم لاریتکم مکان الشجرة لایدل الا علی انه کان یضبط مکان الشجرة وهو
لایدل علی بقاء الشجرة بل یدل علی رفع معرفة الشجرة الخ وثانیا اگر بخلاف شهادت
صحابه کرام قول ابن بعض علماء تسلیم کرده شود و محمول بر سهو نکرده آید و گفته شود که آن شجره مخصوصه
غائب و مخفی نگردیده شده بود و همان شجره را قطع کردند تا هم تبرک و توسل بآثار و مساجد متبرکه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ماثور از صحابه کرام و سلف عظام است هیچگونه صرف بدون دلیل
حکم ممانعت آن و الزام ضلالت بر فاعل آن که مرحوم و با بیهست نموده آید که اگر بنا بر خیر رسیده
و منع ایشان بمداخلت آن در قبولیت در رضوان جهت تهمت قرب دخول اعرابی عوام و ترک الزام
و غیر جهت عدم تمیز بین احکام انکار بر التزام صلوة تحت آن نموده آید یا آنرا قطع نموده شود
بالاتفاق ثابت است که حضرت ابن مسعود و غیره انکار بر صلوة ضحی نموده اند و مع هذا انکار شان
و هیچ یکی از ایشان باتفاق بدعت بران که بنا بر مصلحت تمییز احکام بود مستلزم حرمت صلوة ضحی
و ضلالت ملتزم و مداوم آن نگردیده **قوله** قیل لابن مسعود ان قوما اجتمعوا فی المسجد
یهللون ویصلون علی النبی صلی الله علیه وسلم ویرفعون اصواتهم فی المسجد ای الفقهم
رسول الله صلی الله علیه وسلم فما ظنک بالذین عقدوا مجالس مولد النبی الخ
اقول اولا اگر حضرت ابن مسعود رض بر انحصار رفع اصوات در مسجد به تهلیل و صلوة انکار فرموده
و حسب بعد از رفع اصوات در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان نمود مقصود از ان
رفع تشویش خاطر مصلیان بود و هیچ تعلیم بر او در آن چه بود چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از رفع
اصوات در مسجد منع فرموده اند و در عهد صحابه کرام در مسجد شریف بکمال آهستگی و اسرار تکلم بوده اند
پس اگر کسی مجتهد حسب اجتهاد خود به رفع اصوات تهلیل و تصلیه را هم منع خود تجاوز بدعت قرار دهد
کی مستلزم آن است که بر عمل اهل که ایمه دین استحسان آن فرموده اند و معمول بودن اجزاء آن از سنت
ثابت شده اند گو مجمع آن چند عبادات ثابته در جلسه واحده بخصوصها ماثور نباشد ابدا هیچگونه

مخالفت ہیچ سنت ندارد خواه مخواه برای تضلیل اکابر دین تہمت مخالفت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
نهاده آید منشاء این قیاس مع الفارق جہالت از معنی لفظ مخالفت سنت و ثانیا رفع صوت بذکر
در مساجد مسئلہ ایست فقہیہ فرعیہ کہ بعض فقہا باستدلال احادیث ممانعت رفع اصوات مکروه
می پندارند و دیگران جواب ازان استدلال داده بجہت دیگر دلائل جائز می پندارند و انکار
حضرت ابن مسعود رض را مانند انکار بعض صحابہ کرام بر صلوة ضحی و اطلاق بدعت بران بغرض
مصلحت تعلیم و تمیز احکام می ارند پس قطع نظر ازانکہ قیاس عمل مولد بران درست نبود و در خصوص
این مسئلہ ہم کہ استدلال بآن نموده مطلب اسماعیلیہ کہ تضلیل و تکفیر آئمہ امت مجتہدین و الزام تہمت
مخالفت شریعت بر آنحضرت است سنت نمود و در اشباه و نظائر در احکام مسجد جائیکہ نوشته و رفع الصوت
بالذکر الا للمتفقہة الخ علامہ حموی متعلق این قول فرموده قد اضطرب کلام البزازی فی هذه
المسئلة فقال فی فتاوی القاضی الجہر بالذکر حرام وقد صح عن ابن مسعود انه سمع قوما
اجتمعوا فی مسجد الی قوله ثم قال فان قلت المذکور فی الفتاوی ان الجہر بالذکر ولو فی المسجد
لا یمنع احترازا عن الدخول تحت قوله تعالی و من اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر
فیها اسمه و صنیع ابن مسعود رض یخالف قولکم قلت الاخراج من المسجد لو نسب الیه
بطریق الحقیقة یجوز ان یکون لاعتقادهم العبادة و تعلیم الناس بانه بدعة و الفعل
الجائز یکون غیر جائز لغرض یلحقه فکذا غیر الجائز یجوز ان یجوز لغرض کالوتر له صلی الله
علیه وسلم الافضل تعلیما للجواز و ما روی فی الصحیح انه علیه الصلوة والسلام قال
لرافعی اصواتهم بالتکبیر اربعوا علی انفسکم انکم لا تدعون اصم ولا غائبا انکم تدعون
سمیعا قریبا انه معکم الحدیث یحتمل انه لم یکن فی الرفع مصلحة فقد روی انه کان
فی غزوة و عدم رفع الصوت نحو بلاد العدو خدعة و اما رفع الصوت بالذکر
فجائز کما فی الاذان والخطبة والحج والاختلاف فی عدد تکبیر التشریق لا یدل علی
ان الجہر بدعة لان الخلاف بناء علی کونه سنة زائدة علی اصل الفعل کما اختلفوا
فی ان سنة الاربع من الظہر بتسلیمة ام بتسلیمتین و ذلک لا یدل علی انها لو لم تکن
بتسلیمتین یکون بدعة او حراما و فی تفسیر الشفا ای لا تجہب للمتنین ای الجہر بالدعاء

فیدل علی کراهته وقد ذکر الشیخ عبد الوهاب الشعرانی ما نصه اجمع العلماء
سلفا وخلفا علی استحباب ذکر الله جماعة فی المساجد وغیرها من غیر نکیر الا ان
یشوش جهرهم بالذکر علی نائم او مصل او قار کما هو مقرر فی کتب الفقه الخ **قوله** اذ لو کان
وصف العبادة فی الفعل المبتدع یقتضی کونه بدعة حسنة لما وجد فی العبادات
ما هو بدعة مکروهة الخ **اقول** ایراد این نقل درین مبحث خلاف عقل است ایشان که
تقسیم بدعت بسوی حسنه وسیئه نموده اند واستحسان عمل مولد فرموده اند نگفته اند که مجرد وصف
عبادت برای حسن کفایت میکند بلکه تصریح نموده اند که هر امریکه دران تغییر ومزاحمت کدامی واجب
وسنت باشد آن بدعت سیئه وحرام ومکروه می باشد آری امریکه هیچگونه مزاحم ومغیر واجب
وسنت نباشد ودر عبادات عامه مندرجات مطلقه شارع مندرج باشد گو بهیئت کذائیه نقلا صحیحه
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ماثور نباشد اما ائمه دین استحسان آن فرموده باشند هر امر را باعتبار
اصل آن مسنونه وباعتبار خصوصیت بدعت حسنه فرموده اند بر حصول ثواب در بدعت حسنه
اتفاق نقل نموده اند **قوله** علیانه هم علما نوشته اند که اتباع امر غیر صحیح روا نیست الخ **اقول**
ائمه اصولیین محققین نوشته اند که اصل در هر مسئله صحت است پس کسیکه در خصوص عملی که فساد وشر
مخصوص نیست قائل بصحت گردد او را بس است تمسک باصل که در اثبات آن حاجت دلیل دیگر ندارد
البته کسیکه دعوی خلاف آن دارد محتاج دلیل اقوی است برای ابطال خصوصیت آن عمل ملا
علی قاری علیه الرحمه در رساله صحت اقتدا بالمخالف فرموده ومن المعلوم ان الاصل فی کل
مسئلة هو الصحة من غیر الکراهة اما القول بالفساد او الکراهة فیحتاج الی حجة
من الکتاب او السنة او اجماع الامة الخ وشکی نیست که تعلم بحرمت وبطلان مجلس مذکور یعنی
وضلالت مجوزین خصوص این عمل تا حال حاصل نیست زیرا که عدم ثبوت حرمت خصوص این عمل
وضلالت مجوزین آن از نصوص کتاب وسنت مثل دیگر مجوزات مخصوصه محتاج بیان نیست اما عدم
ثبوت تحریم وحرمت از قیاس پس از آن است که اجتهاد وشروط قیاس است وهمچنان است عدم ثبوت
از اجماع چه در تحریم وممانعت آن قول مجتهد واحد نیز منقول نشده تا باتفاق اهل اجتهاد چه رسد
متحقق شد که این عمل حرام وممنوع نیست وادعای تحریم آن صرف از هوای نفس است ولیس صاحب مدارک

بذیل آیۂ کریمہ قل لا اجد فیما اوحی الی الآیہ می نویسد وفیہ تنبیہ علی ان التحریم انما یثبت
بوحی اللہ وشرعہ لا بھوی النفس الخ اگر گوئی کہ در صورت تزاحم منازعان احتیاط در قول بکراہت ست
گویم اینہم مخالف تحقیق محققین ست علامہ شامی در رد المحتار از علامہ نابلسی آوردہ ولیس الاحتیاط
فی الافتراء علی اللہ تعالی باثبات الحرمۃ او الکراھۃ اللذین لا بد لہما من دلیل بل فی
الاباحۃ التی ھی الاصل الخ واگر صاحب رسالہ برای اثبات تحریم این عمل وتضلیل مجوزین آن بعض
احادیث کہ بطور عموم واطلاق در ذم بدعت وارد اند تشبث نماید پس او را باید بتصریح اکابر مراد از عموم
ہر امری ست کہ مزاحم سنت باشد وجواب تفصیل شبہۂ اطلاق بدعت سابقاً گذشتہ ولاحقاً ہم می آید
خلاصہ اش آنکہ بدعت بدان معنی کہ او مذموم ست بر عمل مولد صادق نیست و بدان معنی کہ
اطلاق این لفظ می توان نمود آن معنی مراد شارع از عموم و کلیت در ذم بدعت نیست وثانیاً بر تقدیر
ادعای اینکہ عدم ثبوتش از کتاب و سنت محتاج بیان نیست محض بیجاست چہ این عمل کہ فردی از افراد
تکریم نبی کریم ست و مزاحمت بامور محدودۂ شارع ندارد و استحباب توقیر و تکریم کہ در امور غیر منصوصۃ
التحریم مطلقاً و بالتعمیم ست برای ثبوت افراد خاصہ کفایت میکند چنانچہ سند این معنی کہ چیزیکہ از آن
مقصود شارع مطلق ثنا و تعظیم باشد زیادت بر قدر ماثور در ان جائز ست سابقاً از ہدایہ وغیرہ
مرقوم گردیدہ و قطع نظر ازانہم استحباب اعادۂ ادای شکر نعمت بعبادت کہ از مضمون حدیث صحیح
بشہادت ایمۂ دین ثابت است پس این قاعدہ ہست ثابتہ از سنت کہ برای ثبوت افراد مندرجہ
تحت آن ہمین قدر کفایت میکند پس در ثبوت وصحت جمع چندی از عبادات ثابتہ مثل ذکر شریف
و دعوت اخوان جہت شکر نعمت ہیچ شکی باقی نیست قولہ دلیل دیگر ہم فقہا نوشتہ اند کل مباح ادی
الی اعتقادہا الواجب والسنۃ فھو مکروہ الخ اقول اولاً این قول در کرام مباح ست پس
امور یکہ قربت اند مثل ذکر شمائل وارہاصات و معجزات آنجناب و دعوت احباب و اعطاء صدقات
و شکر نعمت و فرحت بذکر آنحضرت کی مندرج درین قول نتوانند شد کہ ہمہ این امور ثابت از سنت اند
وثانیاً ہمان فقہا اینہم نوشتہ اند کہ استعمال مکروہ چنانچہ بمعنی آن مکروہ تحریمی و مکروہ تنزیہی خلاف
اولی و نیز تصریح می نمایند کہ فی ثبوت دلیل خاص ما ثبت حکم مکروہ تحریمی صرف بوجہ عدم ثبوت
از سنت بلکہ از ترک ہر سنت ہم لازم نمی گردد و در رد المحتار نوشتہ و کرہ التنزیہ نعم یمال المترلۃ

الجلسة المسنونة شامی در حاشیه آورده علة لکونه مکروها تنزیها اذ لیس فیه نهی لیکون
مکروها تحریما انتهی در فتح القدیر در بحث تنفل قبل مغرب بعد ترجیح عدم سنیت نوشته ثم الثابت
بعد هذا نفی المندوبیة اما ثبوت الکراهة فلا الا ان یدل دلیل آخر الخ در احیاء العلوم آورده
اما لبس السواد فلیس بمکروه لکنه لیس بمحبوب اذ احب الثیاب الی الله البیض الخ در منا
گفته فان المکروه ما ثبت فیه نهی وهذا لم یثبت فیه ولعلهم ارادوا بالکراهة خلاف الاولی الخ
پس در امر مباح بمحض بدلیل مکروه نوشتن باوجود عدم ثبوت نهی خاص حکم کراهت تحریمی بالالتزام
نخواهد بود چه جای آنکه مرقوم اسماعیلیه یعنی تضلیل و تفسیق فاعل و مجوز آن روا نماید و قول بعض فقها
بکراهت صوم ایام بیض دلیل تام و حجت عام نیست برای اثبات تضلیل مجوزین عمل مولود و فاعلین
آن از علمای کرام و ائمه اسلام چه محققین فضیلت مداومت امور خیر و مندوبات را عموما مسلم
داشته اند صرف برای اعتنا و وجوب و لزوم انکار نموده اند امام عینی در شرح صحیح بخاری ذیل
باب احب الدین الی الله ادومه فرموده الثالث فیه فضیلة الدوام علی العمل والحث
علی العمل الذی یدوم ویثمر القلیل الدائم علی الکثیر المنقطع اضعافا کثیرة الخ و
نیز در اوست وقد ذم الله تعالی من التزم فعل البر ثم قطعه بقوله ورهبانیة
ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله فما رعوها حق رعایتها
الا تری ان عبدالله بن عمر ندم علی مراجعة النبی علیه السلام بالتخفیف
عنه لما ضعف ومع ذلك لم یقطع الذی التزمه الخ قوله دلیل سنیت و سهم در حدیث
شریف هست ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة الخ اقول بحکم
مطابقه شرح حدیث ان الا بدعت کرده ست نیک میداند که مراد در احادیث شریفه قوم
هر بدعتی ست که مخالف و مزاحم سنتی از سنت محمدیه و مخصوص باشد در مرقاة بذیل حدیث
ما احدث قوم بدعة نوشته ای مزاحمة لسنة الخ و بذیل ما ابتدع قوم بدعة هم
قید مزاحمة افزوده ست اگر صاحب رساله را طاقت رجوع بشروح ائمه دین نباشد یا بران
اعتماد نباشد باید که برای تسلی او عبارت مظاهر حق که مولفه اکابر طائفه است درینجا
منقول میگردد در شرح حدیث اول نوشته نہیں نکالی کسی قوم نے بدعت یعنی جو بات

که مزاحم سنت کی ہو الخ و بذیل حدیث دوم گفته نہین خالی کسی قوم نی بدعت بیچ دین
اپنی کی یعنی بدعت ببسبه که مزاحم سنت کے ہو الخ پس امریکه مزاحم سنت نباشد و مندرج
عمومات مندوبات شرعیه باشد ہیچ امر را حکم احادیث مذکوره شامل نیست گو بعضی جگه بیان
اطلاق بدعت کرده آید مانند ذکر خلفاء کرام و عمین مکرمین در خطبه جمعه و عیدین و رحلت
قہقری برای تکریم کعبه شریفه وقت وداع و التزام و اہتمام جماعت تراویح و مداومت صلاة
ضحی و اذان ثالث جمعه و امثال ذلک از ہمین قبیل است عمل بود که قطع نظر از ثبوت
اجزای آن از سنت ہیئت کذائیه که عبارت از جمع چند عبادات متفرقه میباشد اصلا
ہیچگونه مزاحم و مخالف کدامی سنت نیست و داخل عمومات مندوبات و مندرج اطلاق
مجالس ذکر است و از مستحسنات ائمه دین است پس اول اندراج آن تحت احادیث مذکوره و صدق
معنی مراد از ان احادیث بران ثابت کنند سپس حکم آن لازم گردانند ثبت العرش ثم انقش
اما خواه مخواه بہمگی عاقدین مجلس مذکور و اصحاب محفل تبرک فرض و واجب لازم گردانیدن
قطع نظر از انکه کذبی است صریح اثبات عمل مقصود نمی کند کلام در مستحسان ائمه اعلام از کبار
اسلام مثل صاحب حصن حصین و امام قسطلانی و حافظ سیوطی و ملا علی و غیرہم است که بر بنا
حضرات تہمت بدمذہبی و ضلالت نہادن و خود را مقتدی قرار دادن با وجودیکه خود ہم از زبان اکابر
استحسان میکنند کمال حماقت و ضلالت است **قوله** دلیل چہارم آنکه این فعل در صدر اول
واقع نشده الخ **اقول** جواب این مغالطه سابقا بتفصیل مرقوم گردیده و مستلزم شدن
ترک آنحضرت صلی الله علیه وسلم و عدم فعل آنجناب چنان عدم فعل صحابه مر کراہت را از
تحقیق مستندین صاحب رساله بثبوت رسیده که اعاده موجب تطویل است اما این قدر در ینجا گفتنی
که ادعای عام عدم وقوع علی الاطلاق در صدر اول و قرون سابقه بی احاطه علمی بجزئیات جمیع
افعال جمیع اکابر صدر اول و قرون سابقه محل کلام است و چگونه محل کلام نباشد که اجله صحابه
کرام ملازمین خیر الانام در بسیاری از مسائل با وجود انقسم کمال اطلاع بحال با کمال آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بنابر احتیاط از دعوی عدم وقوع فعل و سنت احتراز می نمودند و صرف بر عدم علم و گمان
خود اقتصار می فرمودند از انجمله آنکه در صحیح بخاری و غیره مروی است که کسی از حضرت ابن عمر رض

استفسار نمود که آیا آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز چاشت میخواندند یا نه حضرت وی بر لفظ لا اخاله
اکتفا فرمودند آخر احتیاط وی رضی الله تعالی عنه مقرون بصواب بود که ثبوت همان فعل از علم
شهادت دیگران نبود **قوله** دلیل یازدهم آنکه زمان امر سیال غیر قار است الخ **اقول** ایده دین محققین و بین
شرع مبین بدلیل مضامین آیات کلام رب العالمین و احادیث حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه وسلم فضیلت و شرف ازمنه لاحقه که نظیر ازمنه سابقه اند بجهت آنچه دران ازمان از نعم
الهیه ظاهر گردیده ثابت فرموده اند و نزول نعمت را در یک زمان سبب تخصیص و تشریف آن زمان
قرار داده اند و این امر منافی به سیال و غیر قار بودن زمان ندارد و امام فخر الدین رازی علیه الرحمه
در تفسیر کبیر ذیل آیه کریمه شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدًی للناس وبینات من الهدی
والفرقان الآیه آورده اما قوله انزل فیه القرآن اعلم ان الله سبحانه لما خص هذا الشهر
بهذه العبادة بین العلة لهذا التخصیص وذلك هو ان الله سبحانه خصه باعظم
آیات الربوبیة وهو انه انزل فیه القرآن فلا یبعد ایضًا تخصیصه بنوع عظیم من
آیات العبودیة **الی قوله** فثبت ان بین الصوم وبین نزول القرآن مناسبة عظیمة
فلما کان هذا الشهر مختصا بنزول القرآن وجب ان یکون مختصا بالصوم انتهی صاحب رساله
بیان نماید که حصول نعمت نزول قرآن را در برکت رمضان علت تخصیص و تشریف مطلق ماه رمضان
قرار دادن و قائل مناسبت آن گردیدن مخالف عقل و موافق وهم است یا معامله برعکس است و قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی جواب من سأل عن صوم الاثنین فیه ولدت الحدیث ملا علی قاری
علیه الرحمه در مرقاة آورده وفیه ان الزمان یتشرف بما یقع فیه وکذا المکان پس از نافهمی
و جهالت خود در میدان تجهیل و تضلیل اکابر اسلام تاختن و بر رهای حدیث رسول مقبول و سید
و علم طعن و ملام برافراختن سفاهت و ضلالت است و نیز امام احمد در مسند امیر المؤمنین ابو بکر
آورده عن عائشة رضی الله عنها قالت ان ابا بکر لما حضرته الوفاة قال ای یوم هذا قالوا یوم
الاثنین قال فان مت من لیلتی فلا تنتظروا بی الغد فان احب الایام واللیالی الیّ اقربها من
رسول الله صلی الله علیه وسلم و در جواب فرموده کان نکاحه صلی الله علیه وسلم بعائشة
فی شوال وابتنی بها فی شوال وکانت تحب ان یدخل النساء من اهلها فی شوال

وتقول هل كان في نسائه عنده احظى مني فقد نكحني وابتنى بي في شوال الخ طحطاوي في نبوته وفي
منهاج الحليمي وشعب الايمان للبيهقي ان الدعاء مستجاب يوم الاربعاء بعد الزوال قبل وقت العصر
لانه صلى الله عليه وسلم استجيب له على الاحزاب في ذلك اليوم وكان جابر يتحرى ذلك فيهما
وذكر انه ما بدئ شيء يوم الاربعاء الا تم فينبغي البداية بنحو التدريس فيه الخ اما انچه گفته که آن
باسعادت حضرت نبوي در روزي شده بود الخ پس اين اعتراض نيست صحيح بر ارشاد حضرت سيد المرسلين که
در حديث صحيح ست فيه ولدت الحديث صاحب رساله بيان نمايد که بآن اثنين که ولادت باسعادت
دران شده بود ديگر ايام اثنين را مناسبتي هست يا نه وقول تحفه والا خارج از بحث ست که يک چيز
دانستن چيزي ديگر ست واعتقاد بقاء شرف وبركت در تمام الزمان قول ديگر ست چيزي ديگر ست وهمچنان
عيد گردانيدن امري ست خارج از بحث وثانيا بتقدير تسليم اينكه قول تحفه موافق مدعاي صاحب رساله
معارض نيست انچه در تفسير عزيزي جابجا شرف گزيدن ايام را حاصل نمودن شمرده اند
از انجمله در وجوه خصوصيات وقت ضحى نوشته اند سيوم آنكه اين وقتي ست که كلام حق تعالى با حضرت
موسى در همين وقت شده بود چهارم آنكه ساحران فرعون همين وقت به ديدن معجزه حضرت موسى عليه السلام
ايمان آورده اند پس اين وقت وقت غلبه نور حق بر ظلمات باطل ست که در امم سابقه اتفاق افتاده
ودر خصوصيات شب قدر گفته اين شب چه جاست چند شرف دارد الى قوله سيوم آنكه نزول قرآن مجيد
در ين شب اتفاق افتاده ست واين شرفي ست که نهايت ندارد چهارم آنكه خلقت فرشتگان نيز درين شب ست الخ
وثالثا استحسان التزام مجلس شريف واعراس كبار از خويش از جد صاحب تحفه و والد مرشد صاحب تحفه وخود
صاحب تحفه وبرادران وتلامذه راشدين ايشان چنان ثابت ست که بر کسي مخفي نتواند شد اينک انتباه والقاس
العارفين وفيوض الحرمين ورسائل وفتاوي صاحب تحفه مثل رساله ... ورسائل مولوي رفيع الدين صاحب
ورسائل مولوي رشيد الدين خان صاحب ومفتي صدر الدين خان صاحب استاد صاحب رساله وغيرهم موجود
ومشهور اند فما هو جواب صاحب الرسالة عن جانب صاحب التحفة واسلافه واخلافه فهو
جوابنا عن سائر الائمة السابقين طرفه اينست که مولوي رفيع الدين صاحب ... جواب اين صاحب
صاحب رساله بتصريح رد ساخته اند چنانچه در رساله مسائل موجود ست اگرچه بيان ...
اما انچه بآن تقدير کرده ميشود زمان را از شب روز و ماه و سال ... دور و مقرر ست

چون یک دوره تمام میشود باز از سر شروع میشود و بهمین حساب رمضان شهر صوم و ذی‌الحجه شهر حج و همچنین
شهور دیگر یاد دوره حکم اتحاد بالنظیر اداده میشود چنانکه در حدیث ست که یهود عرض کردند در حضور
جناب نبوت که حق تعالی نجات حضرت موسی علیه السلام و غرق فرعون درین روز کرده است برای شکرانه
روزه میگیریم جناب نبوت صلی الله علیه وسلم فرمودند انا احق من تبع بموسی فصام یوم عاشورا وامر الناس
بصیامه و نیز حضرت نبی صلی الله علیه وسلم بلال را وصیت کردند بصوم روز دوشنبه فرمودند فیه ولدت
وفیه انزل وفیه هاجرت وفیه اموت الی آخره **قوله** وجوب صوم یوم عاشورا بفرضیت صوم رمضان
وانفرادش بسبب فرمودن سرور عالم صلی الله علیه وسلم که اگر سال آینده زنده بمانم روزه نهم را با آن
ضم کنم تا ملت ما از ملت موسی علیه السلام مختلف باشد منسوخ شد و استحباب صوم عاشورا بانضمام
صوم دیگر اگرچه باقی ست الی آخره **اقول** هرگاه که بجا آوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم صوم
عاشورا بموافقت یهود بود چه احیای سنت موسی علیه السلام اعتراف نمود وسوسه طعن صاحب رساله
از ائمه اسلام باطل گردید که وجوب صوم عاشورا بفرضیت صوم رمضان منسوخ شده چه اگر نظر برا
باهم در ازمنه لاحقه و سابقه هیچ علاقه و مناسبت نمی‌بود بعد گذشتن صدها سال از یوم حصول نعمت نجات
حضرت موسی علیه السلام روزه داشتن آنجناب آن روز برای شکر نعمت بازا اعاده شکران نعمت واحیای
آن سنت بعد وفات حضرت موسی علیه السلام چه معنی داشت که حصول نعمت نجات حضرت موسی
علیه السلام و صوم آنجناب در روزی شده بود که از عاشورای عهد حضرت خاتم رسالت صلی الله
علیه وسلم فاصله صدها سال داشت واحکام ماضی جداست واحکام حال و استقبال جدا و اعاده
معدوم مستحیل الی آخر المغالطه اما آنچه گفته که در مولد اتباع صاحب ملت محمدی مفقود ست الخ این قیاس
حسب تحقیق مستدین او مردود ست تا آنکه در قول علامه ابن حاج هم از مضمون حدیث شریف شرف
وعظمت ایام ولادت و استحباب اعاده شکر آن نعمت بتصریح موجود ست **قوله** دلیل شائبه هم جائی (؟)
از اهل علم معتد بنست الی **قوله** احمد بن محمد مصری در کتاب خود اتفاق علمای هر چهار مذهب منع
این نقل کرده الخ **اقول** الحق تعصب و نفسانیت دیده بصیرت را کور می‌سازد و سبب دشنام ائمه
اسلام را در چاه کذب و ضلالت می‌اندازد وجه تصحیح استدلال بکتاب مجهول مصری مجهول و موجب تحجیج
ائمه اربعه میشود برین شرع محمدی چه جایکه نسبت تجویز حکم ضلالت بتبعین آنحضرت باشد چیست و عجب آنکه

سابقا حکم جهالت شیخ عمر بن محمد ملا بآن زور و شور نموده که هیچکی مشائخ و صوفیه و علماء کرام او را نمی شناسد
و در هیچ کتاب از و استناد مروی نیست الخ با وجودیکه در سیر شامی که کتابی ست معروف و مشهور و صاحب رساله
و کبرای طائفه هم از و سند می آرند صراحة استناد و شهادت صلاحیت و شهرت شیخ مذکور ست و اینجا
که استناد بمصری می نماید هرگز مجهولیت مصنف مصنّف بخیال نمی آرد و قطع نظر از همه این و آن بحث
و کلام که دران بیان ست بطلان و کذب قول مصری از ذکر مسائل اسحاقیه عیان ست بلکه صاحب تفهیم تکثیر
اقوال جانب استحسان و تجویز اعتراف میکند و آنرا مسلم میدارد گو بمقتضای آنکه دروغ گو را حافظه نباشد اینجا
بر خلاف دیگر مقامات کثرت را سبب تنقیح می پندارد بالجمله اگر درین مقام فقره کفی الله المومنین القتال
که صاحب رساله برای اشعار تکفیر امة امت محمدیه بکمال بی باکی نوشته بر نویسم باکی ندارد اما احقر بحیثیت تطویل را
که خارج از تحقیق بحث ست بی فائده می پندارد **قوله** قال ابن الحاج الخ **اقول** قول ابن حاج بحذف
انچه وساوس صاحب رساله را از بیخ و بن برمیکند حجت گردانیدن و بناء تضلیل اکابر دین بر آن
نهادن بر علم و دیانت خود خط کشیدن و در ضلالت و اضلال کشادن ست ابن حاج مذکور در خلال
همان قول منقول و مسطور بعد از آنکه ترک نمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمل را برحمت خود بخوف فرضیت
و سزاوار بودن شهر مولد بزیادت عبادت با وجود عدم زیادت حضرت بیان نموده می فرماید
لکن اشار علیه الصلوة والسلام الی فضیلة هذا الشهر العظیم بقوله للسائل الذی سأله
عن صوم یوم الاثنین ذلک یوم ولدت فیه فتشریف هذا الیوم متضمن لتشریف هذا
الشهر الذی ولد فیه فینبغی ان یحترم حق الاحترام و یفضل بما فضل الله به الاشهر
الفاضلة و فضیلة الامکنة والازمنة بما خصها الله من العبادات التی تفعل فیها
لما قد علم ان الامکنة والازمنة لا تشرف لذاتها وانما یحصل لها التشریف بما خصت
به من المعانی فانظر الی ما خص الله به هذا الشهر الشریف و یوم الاثنین الا تری ان
صوم هذا الیوم فیه فضل عظیم لانه صلی الله علیه وسلم ولد فیه فعلی هذا ینبغی
انه اذا دخل هذا الشهر الشریف الکریم ان یکرم و یعظم و یحترم بالاحترام اللائق به اتباعا له
صلی الله علیه وسلم فی کونه یخص الاوقات الفاضلة بزیادة فعل البر فیها و کثرة الخیرات الخ
ازین عبارت خرافت شعاری از خرافات صاحب رساله و دیگر اسماعیلیه ظاهر گردیده حالا از صاحب رساله

استفسا می‌نمود که صاحب رساله بیان ابن حاج را مردود می‌انگارد یا مسلّم میدارد و قایل قول ابن حاج را
از اصحاب جهل و ضلالت می‌شمارد یا از ارباب علم و دیانت می‌پندارد بر تقدیر اول حجت ابن حاج
آوردن مغالطه محض است و بر تقدیر ثانی حکم به تضلیل مجوزین عمل مولد سفسطه بحت است فاعتبروا ولا تکن
من المتعصبین اولی العناد فان التعصب والعناد اصل الشقاق والفساد و نیز حافظ سیوطی
که مستند طایفه است جرح و قدح تقریر ابن حاج فرموده چنانکه از سیرت شامی ظاهر است پس آوردن
عبارت مجرد و عربی نقل رفع آن هیچ از دیگر ائمه مشهورین کار ارباب دیانت نیست مگر خاصه
لازمه وهابیه که مدار مذهب ایشان بر امثال همین امور است و نیز محققین بر کتاب مدخل ابن الحاج
کلامها نموده اند و بس است برای اسکات مخالفین آنچه شاه عبدالعزیز صاحب بستان المحدثین
فرموده ابن مرزوق حفید در شرح مختصر خلیل بتقریبی آورده که ان ابن ابی جمرة و تلمیذه ابن
الحاج لا یعتمد علیهما فی نقل المذهب و غرض او ازین کلام اعتراض است بر صاحب
مختصر خلیل بر اکثر اعتماد او در نقل مذهب بیشتر بر مدخل ابن الحاج است انتهی و سیوطی در شرح
ابن ماجه در حال مدخل نوشته علی ان فیه مواضع لا یسلم له انکارها و فی عزمی ان شاء الله
تعالی ان اختصره واهذبه واجرده الی آخره **قوله** قال الشیخ تاج الدین الی آخره
اقول اولا قول فاکهانی که بر عدم علم ایشان مبنی است چنانکه علامه مذکور از انصاف تصریح
بدان فرموده کی بر اقوال دیگر محققین ترجیح میدارد که صاحب رساله بنا بر تضلیل ائمه دین از آن
حجت می‌آرد و ثانیا قول مذکور با وجودیکه بی دلیل محض است مستندین صاحب رساله مثل حافظ
سیوطی و علامه ابن حجر رد آن نموده اند که در انسان العیون مذکور و به تفصیل سیوطی بر فاکهانی
در سبیل الهدی والرشاد مسطور و هرگاه که حال قول فاکهانی که از مشهورین است و قولش در
کتب مشهوره جا میدهد مذکور است چنین است پس چه جای ذکر ذخیرة السالکین و تحفة القضاة
و سبیل السنة و نور الیقین است اولا اثبات اعتماد این کتب از حواله کتب مشهوره و ثانیا تصحیح
نقول مذکوره و ثالثا بیان وجه ترجیح اقوال کتب مسطوره بر تحقیقات محققین مشهورین مستندین
صاحب رساله بر ذمه وی لازم است و الا بعا متمسکا [illegible] حکم تفسیق و تضلیل دیگر ائمه دین که مجوزین
این عمل اند و متبعین ایشان [illegible] الصالحین است **قوله** [illegible] **اقول**

این چه جرأت و بی باکی و چه مغالطه و چالاکی ست اگر صاحب رساله را حظی از عقل و انصاف می بود
کلام شیخ را که از مبحث نزاع خارج ست برای اثبات تفضیل امیه و بن پیش نمی نمود عبارتیکه مرتبط
باولی باشد اقتصار ذکر آخر آن نمودن که صراحةً منع خاص از مولد مبحوث عنه دران مسطور نیست هیچ
مفید نیست همان شیخ در مکتوب صد و هفتم از جلد ثالث مکاتیب خود نوشته اند دیگر آنچه در باب مولد
خوانی اندراج یافته بود در نفس قرآن خواندن و صوت حسن و در قصائد نعت و مناقب خواندن
چه مضایقه است ممنوع تحریف و تغییر حروف قرآن ست والتزام رعایات مقامات نغمه الخ قوله
در تحفه اثنا عشریه ست الخ **اقول** جوابش به تفصیل بالا گذشته **قوله** مولوی عبد الحی در بعض
مکاتیب خود بسید احمد بریلوی پیر خود نوشته اند الخ **اقول** ذکر هیچ کس بمقابله ائمه محققین خصوصاً
اساتذه و شیوخ خودش درین کار ارباب حیا نیست **قوله** بعض شافعیه چون ابو الخیر سخاوی
و ابو شامه ظهیر الدین جعفر و شیخ نصیر الدین که این عمل را بدعت حسنه گفته اند مدفوع ست بعدم
تقسیم بدعت بسوی حسنه و سیئه اول قسمت بدعت باستحسان و اسائت ثابت کنند بعد این
عمل را بدعت حسنه گویند **اقول** ثبوت استحسان بدعات حسنه از صحابه کرام و دیگر ائمه عظام از
حنفیه و شافعیه و غیرهم از ماسبق به ثبوت رسیده و مع ثبوت آن عدم ملام بودنش بدلیل اتفاق
محققین مستندین صاحب رساله نقل گردیده بلکه صاحب تنبیه السفیه نقل اجماع فرق اسلامیه
بران پرداخته که قولش شجره خبیثه وسوسه روافض و اسماعیلیه و بابیه را از بیخ و بن قطع ساخته
و ثانیاً فقط بلفظ بعض شافعیه محض برای تغلیط عوام ست چه استحسان این عمل تصریح محققین فقها
و حنفیه و غیرهم تا استناد صاحب رساله بنقول مشهوره معتمده ثابت و معلوم و اسماء چندی
از علماء کرام و محققین اعلام در ماسبق هم مرقوم **قوله** استناد باشخاص مقلدین مجتهد دیگر بالخصوص
خاصه مقلدان مذهب حنفی را که قائل بافضلیه بودن امام خود اند و اگر عاملین عمل مولد درین مسئله
غیر مدلل اقتدا بشافعیه کنند ما کان جائز دارند باید که در امور دیگر معمول شوافع که مدلل اند
بدلائل بسیار چون تامین بالجهر و رفع الیدین و ترجیع فی الشهادتین و غیرها من العبادات نیز
اقتدا بآنحضرات نمایند الخ **اقول** اولاً که درین مسئله اقتدا بشافعیه چه ضرور ست چنانکه علماء
شافعیه قائل جواز این عمل اند همچنان محققین عظام از علماء حنفیه که حاوی فروع و اصول اند

مذهب نموده و تحقیق و مدقق طریق خود اند تصریح باستحسان این عمل فرموده اند و سندنا و محققین شاه عبد
برای تائید کلام چیزی دیگر است و تقلید مذهب ایشان امری دیگر است و ثانیا در امری که از مجتهد مذهب خود
منقول نباشد اما مخالفت با اصول هم نداشته باشد اگر بعلماء محققین اینجا مذاهب حنفیه اهل سنت که
آنحضرات هم از ائمه دین متین و ارکان شرع مبین اند استناد نموده آید بلکه اقتدا جائز داشته شود مستلزم
آن نیست که اموریکه صریح مخالف ارشاد و اجتهاد مجتهد مذهب یا مخالف اصول مذهب خود باشند
و از تحقیق مجتهدین مذهب خود نسخ آن امور یا مرجوحیت آنها بروایات معتمده صحابه کرام بثبوت رسیده باشد
در آنچنان امور هم ترک اتباع مجتهد مذهب خود و تقلید مذاهب دیگر لازم گردانیده شود این بحکم صاحب رساله
الزام بالا یلزم و قیاس مع الفارق است **قوله** حیف است که در عمل بدعت اقتدای غیر داوارند
و در عمل سنت محض نمی پذیرند الخ **اقول** منشاء این طعن قبیح جهل صریح است محل نزاع که تجویز استحسان
عمل مولد است و استاد صاحب رساله و اساتذه و اساتذهٔ اساتذه شان هم قائل آن اند هیچگونه از نصوص
احادیث و تصریح مجتهدین ممانعت و یا مرجوحیت آن ثابت نیست و اموریکه آنها را سنت قرار داده
این طعن می نماید اجلهٔ مجتهدین بسیاری از آن امور مخصوصه خود ممانعت و منسوخیت آن از احادیث
شریفه خاصه مستنبط نموده و در بسیاری از آن مرجوحیت سنیت آن بدیگر آثار صحابه کرام ثابت
فرموده اند پس طعن عدم پذیرای سنت که برای اظهار تضلیل ائمه دین بلفظ حیف آورده جواب
این حیف که مسکت طائفه صاحب رساله باشد بجز از سیف چیست **قوله** بانیان بدعات و محدثات الخ
اقول در حق قائلین استحسان عمل مکرم و حاقدین مجلس ذکر معظم باین طعن فاسد و ناصواب پرداختن
نزد اولی الالباب خاک بر آفتاب انداختن است بودن امام جزری صاحب حصن حصین و امام قسطلانی
و ملا علی قاری و محدث دهلوی و شیخ عبد الوهاب متقی و غیرهم از محبان و محبوبان بارگاه صاحب لولاک
و وارثان درگاه پیغمبر پاک و پیشوای دین و قدوه شرع مبین نزد کافهٔ اهل دیانت و ایقان زیاده
از آفتاب روشن و عیان است اگر کسی از بد باطنی خود این ائمه هدی را از اهل ضلالت انگارد و یا از مبغضان
و مبغوضان جناب خاتم رسالت شمارد فی الحقیقت روی خود سیاه می سازد و خود را در خارستان
ضلالت می اندازد ع گر نبیند بروز شپره چشم ٭ چشمهٔ آفتاب را چه گناه **قوله** فصل دوم در پاسخ
شبهات مجوزین عمل مولد الخ **اقول** تقریر علماء اهل سنت را بکمال تزویر خود و بحذف بعض مقدمات

وقلت البعض و عدم فهم مراد در بعض بلفظ شنیعه تعبیر می نماید پس لم جواب هرچه در بعض می گوید بی باکانه
می سراید واز غایت بی شرمی حقوق حضرات مسلمین خود یاد می آرد و انفرد و حرگونید با قوال چه
باک می دارد که بهمین حضرات بابهام برای تمام استناد می سازد و طرفه آنکه پر شاگرد نمی شد الطین العابدین
می نامد و بر کلام اوشان نظر نمی ماند که مسلم طعن بلام جواب بر کلام اوشان متوجه میگردد
از انجا که همه جوابا تش از قبیل خرافات است همه تقریراتش هر خرافات است آخر الطلبه در بین
مقصد صرف رفع اوهام هیچ جهله و اظهار لغویت دعاوی مستلزم سنت به بسط انتفاء جابه
در استحسان عمل مولدهیان و تسمیه بیست حاجتی نه دیده متوجه بیان فسادات اجوبه صاحب سبا الیه گردید
قوله تحقیق بدعت در مقدمه گذشت الخ اقول از ما سبق ثابت گردیده که آنچه در مقدمه بنام تحقیق
آورده مخالف تحقیق محققین بلکه مخالف اتفاق است پس الدائش محض بنار الفاسد علی الفاسد
ثبت العرش ثم النقش قوله اگر وجود آن فعل آنحضرت مقدس نبوی واقع شود بیان سنت گردد
و اگر آن فعل با وجود مقتضی و عدم مانع بوجود نیامد ترک آن فعل از سنن هدی بود الخ اقول واجب
که اولا یعنی مانع و مقتضی دریافت می شود من بعد قدم در رد و ابطال اقوال ایمه اعلام می فرمود
از شهادت صحابه کرام واضح که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسیاری از امور خیر را با وجودیکه محبوب طبع
مبارک می بود صرف شفقة علی الامة هم بکار نمی آوردند بر ایشان گمان نمود و بیان اینکه این معانی
بیشتر پیداست اعتراض این حضرات بدین خرافات محض بی سروپاست بالجمله ترک آنحضرت را صلی الله
تحریم و ممانعت لازم نیست البته در صورتیکه کدامی قرینه خاص حسب فهم مجتهدین برکت اجتناب
کدامی فعل دلالت کند آنوقت البته ترک آنحضرت باین معنی دلیل ممانعت می تواند شد قوله چنانکه
چو اذان عیدین و نماز نفل بعیدگاه الخ اقول اولا ذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم را که علی الاطلاق
مرغوب شارع است و مقید بهیئتی و مخصوص بقیدی نیست بر خصوص تقریب سنت اذان برای عیدین که مخصوص
فرائض است قیاس نمودن بر اذان حکم ضلالت استنباط کردن قیاس مع الفارق است که در عیدین ...
برای صلوات مخصوصه الخ خصوصیت قول و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم ضروریست و امر یکه بقول
و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت نباشد اعتبار آن امر مخصوص بطور سنیت برای کدامی ... نمی شود
شود و علما تصریح فرموده اند که اگر در عیدین هم بجای اذان کدامی کرد یا نه بطور سنیت بلکه بطور ...

خلق گفته شود البته حسن ست که مندرج ست در عمومات شارع ملا علی قاری علیه الرحمه در مرقاة از باب
العیدین در فصل ثالث در شرح لا اذان و لا اقامة و لا نداء گفته فینبغی ان یفسر النداء بالاذان
لانه یستحب ان ینادی لها الصلوة جامعة بالاتفاق و عن ابن الزبیر رض انه اذن
لهما و قال ابن المسیب اول من اذن لصلوة العیدین معاویة رضی الله تعالی عنه الخ و ثانیا
در خصوص اذان عید هم که از مجتهدات بعض صحابه کرام بوده اطلاق ضلالت بطوریکه داخل حقیقت
بدعت سیئه است محل کلام ست و حال بطلان قیاس تنفل قبل عید و صحیح نبودن اطلاق ضلالت
بر فاعل و مجوزه مستحسن آن و تعارض روایت منقوله صاحب ساله بروایت ممانعت نفرمودن
حضرت امیر المؤمنین کرم الله وجهه از آن که دیگر مفسرین و فقها نقل فرموده اند از ما سبق ظاهر
قطع نظر از آنهمه میگویم که همان حضرت امیر کرم الله وجهه قایل تجویز و استحسان جهر تکبیر در عید فطر
بوده اند با وجودیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عید فطر ترک آن فرموده اند و صرف در عید اضحی
جهر نموده اند بلکه بعض فقها را در ثبوت جهر از آنحضرت علیه الصلوة و السلام در عید اضحی هم کلام
در غنیة المستملی در بحث اختلاف حضرت امام اعظم و صاحبین ویرا رضی الله تعالی عنهم در جهر تکبیر
فطر و عدم آن بعد ذکر دلائل جهر غیر واجب آن فرموده و الذی ینبغی ان یکون الخلاف
فی استحباب الجهر و عدمه لا فی کراهته و عدمها فعندهما یستحب الجهر و عنده
الاخفاء افضل لان الجهر قد نقل عن کثیر من السلف کابن عمر رض و علی رض و ابی امامة
الباهلی رض الخ حالا صاحب ساله را باید از خرافات خود توبه نماید که از قول فاسدش حکم
ضلالت صحابه کرام لازم می آید معاذ الله من ذلک لفساد قوله و تخریج ابن حجر و تمثیل
آن بصوم عاشورا قیاس مع الفارق است الی قوله در ینجا احیای سنت موسوی نیست
تیمن این استنباط غفلت مناط بقیاس مخترع اصل و بی اساس ست الخ اقول منشاء این طعن
و ملام بر کلام ائمه اعلام خود رای و عجز در رای ست باید دریافت که غایت تکاپوی هم
سبطین شرف ایام ولادت با سعادت و منکرین استحباب اعاده شکر نعمت همین ست که ایام
لاحقه را با زمان سابقه موافقتی پیدا نیست و برای ادائی شکر نعمت بعد مرور زمان اصلی
در شرع سندی نیست امام حافظ ابو الفضل ابن حجر بجهت دفع این و هم اصلی برای استحباب

اعادهٔ شکر نعمت و ادای آن بعد مرور زمان در نظیر آن یوم از شرع شریف ذکر فرموده حالا خرافات
صاحب رساله باید دید که چقدر سرگردان گردیده و یک لفظ هم نفهمیده و با وجود آن الفاظ تشنیع
ائمهٔ دین مستندان مقتدایان خود که سنت جاهلان است بر زبانش رسید اما حیف که مضمون
این شعر از کسی شنیده یا ناطح الجبل الراسی لتصدعه ارحم على الراس لا ترحم على الجبل
از منسوخیت از اول صوم عاشورا و مشروعیت صوم تاسع مع العاشر و بودن علتش موافقت جناب
موسی علیه السلام مضرتی بامام عسقلانی نرسیده لیکن همه تطویل لاطائل صاحب رساله عبث
گردیده حضرت موسی علیه السلام که برای شکر نعمت پروردگار عبادت او تعالی ادا نمودند جناب
حضرت خاتم رسالت بعد مرور دهور از وفات حضرت موسی علیه السلام در نظیر آن یوم اعادهٔ شکر
نعمت بعبادت بقصد موافقت حضرت موسی علیه السلام فرمودند اصلی اصیل برای استحباب اعادهٔ
شکر نعمت بعد زمان طویل در نظیر آن زمان بثبوت رسیده و قول مبطلین و منکرین مردود گردیده
و دانا نیک میداند که اعتراض فاسد مبطلین معاذ الله بر حدیث جناب خاتم رسالت هم وارد می‌شود زیرا
که آن عاشورا که حضرت موسی علیه السلام در آن نعمت نجات یافتند و ادای شکر آن نعمت در آن
عاشورا نموده‌اند صدها سال قبل گذشته پس این عاشورا با آن عاشورا چه مناسبت و این شکر را
که بعد مرور دهور از ظهور نعمت بود بشکر موسی علیه السلام چه موافقت الی غیر ذلک من الخرافات
والوساوس عصمنا الله تعالی من تلک الاوهام والهواجس باقی ماند احتمال اینکه صاحب رساله قدم
بجهت تمهیدی انداز و متنبه گردیده از ثبوت بودن صوم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بقصد
ادای شکر نعمت و اعادهٔ آن و موافقت جناب موسی علیه السلام نیز انکار سازد چنانکه بعضی
از سفیهان تفوه می‌نمایند گوییم این احتمال مخالف روایات کثیره از احادیث صحیحه و تحقیقات
ائمهٔ دین از شراح حدیث است علامه عینی در شرح صحیح بخاری آورده قال الامام الطحاوی بعد ان
روی الحدیث ففی هذا الحدیث ان رسول الله صلى الله عليه وسلم انما صامه شكرا لله
عز وجل في اظهاره موسى عليه السلام على فرعون فذلك على الاختيار لا على الفرض وفيه
بحث لانه لقائل ان يقول لا نسلم ان ذلك على الاختيار دون الفرض لانه عليه السلام
امر بصومه والامر المجرد عن القرائن يدل على الوجوب وكونه صلى الله عليه وسلم صامه

شکراً لله لا ینافی کونه للوجوب کما فی سجدة ص فان اصلها للشکر مع انها واجبة الخ
این ست حال جواب تخریج حافظ ابن حجر که صاحب رساله بکمال جانفشانی باظهار تجرد خود اشعار بغفلت
علامه ممدوح دران پرداخته وبی باکانه کلمات طعن وتشنیع تحریر ساخته وهمبرین قیاس حال تخریج
حافظ سیوطی باید فهمید که صاحب رساله باوجود تطویل کلام باصل مرام نرسید **قوله** تخفیف عذاب
ابولهب بر تقدیر صحت فعل حضرت الهی ست بنده را اقتدا بافعال حق جل وعلا وقیاس نمودن
بران مشروع نیست الخ **اقول** بر تقدیر تسلیم صحت روایت تخفیف عذاب ابی لهب این مقال فاسد ست چه از ان
روایت که ظهور اثر نعمت با برکت در بهر یوم الاثنین و پسندیدگی حق تعالی اظهار فرحت ولادت را
ظاهر ست پس البته برای دفع قول منکرین و اثبات برکت ایام ولادت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم وبقای آن
برکت بنظائر یوم ولادت اصل ثبوت رسید وجواب صاحب رساله کی متوجه گردیده کجا ثبوت بقای ثمرت ولادت و بنظایر ایام
ولادت وکثرت و حسن جوان نعمت و کجا اقتدا بنده بافعال خاصه الهیه **قوله** ادعای توارث الخ
اقول این جواب متوجه نیست که استدلال به توارث علمای اسلام واعاظم دین و اکابر مسلمین جم غفیر
از اعاظم عرب و عجم بوده پس گو معنی اصطلاحی اصولی اجماع بران صادق نیاید اما انکار ثبوت توارث
از جم غفیر و جماعت کثیر علما و اعاظم و قضاة و مفتیان اسلام و اعاظم دین و اکابر مسلمین نتوان نمود
مگر آنکه صاحب رساله وطائفه او آنهم حضرات کرام را جهال و ضلال گویند و بحسب ظاهر تصریح این کلمه
از صاحب رساله مستبعد ست که خود هم آنحضرات را داخل فقها و محدثین میدارد و سند می آرد پس
بر تقدیر تسلیم اختلاف هم حکم ضلالت و [illegible] بدعت باطل خواهد بود و ثانیا صاحب رساله بنام
جواب تطویل می سازد و در کتب مستندین هیچ پیش نظر نمی اندازد و محققین مستندین صاحب رساله که در مسائل
مختاره خود بدلیل توارث حسن آن ثابت می نمایند و با خود و مفتی به بسبب آن قرار میدهند کجا اجماع
تام است از صدر اول و غیر هم ثابت شده اند حتی برین شرط عمل فرموده اند در در مختار در بحث تکبیر بعد نماز
عید آورده ولا بأس به عقب العید لان المسلمین توارثوه فوجب اتباعهم وعلیه البلخیون
ولا یمنع العامة من التکبیر فی الاسواق فی الایام العشر وبه ناخذ بحر ومجتبی وغیره ومهم
در بحر در بیان خطبه آورده وفی التجنیس وذکر الخلفاء الراشدین مستحسن بذالک جرى التوارث
وبذکر العمین الخ **قوله** باید که اهل اجماع کسانی باشند که مجتهد بوند الخ **اقول** این قول هم متوجه نیست

اگرچه اجتهاد شرط اجماع اصطلاحی اهل اصول است اما در مسائل فرعیه اتفاق محققین هم با وجود
مر اعصار برای حجیت مثل اجماع مصطلح کفایت میکند در مسلم در بحث اجتهاد فی المذاهب آورده
علی ان اتفاق العلماء المحققین علی مر الاعصار حجة کالاجماع الخ **قوله** نیست آن بزرگواران
که باستحسان و استحباب این عمل قائل اند مجیز است و در تورع و طهارت این کرام شک نیست
لیکن این قول مردود است باینکه کلام عباد و زهاد بی اجتهاد و استنباط شرعی هرگز صالح عمل
نیست الخ **اقول** چنانکه در تورع و طهارت این کرام شکی نیست در بودن این حضرات از ائمه
اعلام محققین دین اسلام و ارکان شرع مبین حضرت سید الانام صلی الله تعالی علیه وسلم هم
هیچگونه شکی نیست و گو اجتهاد مطلق استقلالی ایشان را حاصل نیست اما تبحر علوم دینیه جامعیت
اصول و فروع مذاهب خود داد بلکه تحقیق و تدقیق بر طبق اصول مجتهدین حاصل بالیقین است
پس استحسان این ائمه کرام که موافق بکتاب و سنت و مندرج در عمومات مندوبات شریعت مطهره
مزاحم و مخالف بکدامی سنت نیست البته صالح عمل است و نسبت ضلالت و تهمت معارضه
کتاب و سنت بران ائمه امت محض بیجا و مهمل است **قوله** ومن ثم قال فی مجالس الابرار
ومن لیس من اهل الاجتهاد من الزهاد والعباد فهو فی حکم العوام لا یعتد بکلامه
انتهی **اقول** استناد بکلام مجالس الابرار همان مثل است که جمله لا تقربوا الصلوة را پیش نظر دارند
و کریمه وانتم سکاری را پس پشت انداخته کان لم یکن انگارند این قدر خیال نکرده که صاحب
مجالس ازین قول استثنا هم نموده و متصل همین قول نوشته الا ان یکون موافقا للاصول والکتاب
المعتبرة الخ پس این عمل که اولیاء کرام التزام و اهتمام آن فرموده اند موافق کتب معتبره مشهوره ائمه
اعلام است که حاوی فروع و اصول و محقق معقول و منقول بوده اند **قوله** استدلال باین حدیث درین
محل بی محل است الخ **اقول** حال کمال حضرات نجدیه قابل تماشا است اگرچه اکثر برای اثبات
مدعیات خود بکوشش خود دست و دلیل میگردانند همان دلیل را وقت ذکر مخالف دلیل میگیرند
برای اثبات محضی نهاد کرده ها بیهوده های فتوح در رساله تفهیم المسائل که بکمال جد و جهد برای حفظ آبرو
مقتدایان خود در رساله ها سال بتالیف آن پرداخته اند در رساله استفتاء با وجود اقرار اختلاف
صرف لفظ بسند ر بی اثر فقها را که در کلام محدث و بادی واقع گردیده سند خود نموده انتهی

تصریحات دهلوی علیه الرحمه که در همان مقام در کتاب الجمله از آن کتاب کتاب جامع البرکات و جذب القلوب
و تکمیل الایمان و غیرها برای ارغام منکرین بتفصیل تمام نوشته اند چشم پوشیده چه قدر بلند آهنگی ساخته اند
حیث قالوا اتباع عامه فقها و جماعت ایشان واجب است زیرا که امام احمد در مسند خود از معاذ بن
جبل رض آورده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان ذئب الانسان کذئب
الغنم یاخذ الشاذة والقاصیة وایاکم والشعاب وعلیکم بالجماعة والعامة و
ابن ماجه در سنن خود از انس رض می آرد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتبعوا السواد
الاعظم فانه من شذ شذ فی النار و ابو داؤد از ابو ذر رض روایت میکند قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من فارق الجماعة شبرا فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه
شیخ عبد الحق در ترجمه مشکوة بذیل حدیث اول می نویسد اشارت ست بآنکه معتبر اتباع
اکثر و جمهور ست چه اتفاق کل در همه احکام واقع بلکه ممکن نیست و در شرح حدیث ثانی حسین بن
عبد الله طیبی ناقلا عن المفردات می نویسد والسواد یعبر به عن الجماعة الکثیرة الی ان
قال پس از این مذکور صاف واضح شد که اتباع کثیر و جماعت لازم ست الی آخره افسوس که صاحب
رساله برسائل مسائل فارسیه مؤلفه مقتدایان مذهب خود هم نرسیده بی فائده در پی تجهیل و تحقیر
بلکه تضلیل و تکفیر ائمه اهل حق گردیده اما آنچه نوشته از حمق و جهالت کیش و سفها ضلالت اندیش
نمی فهمند و نمیدانند که اینقدر انبوه کثیر از علما چگونه بر راه باطل و ناصواب سلوک خواهند کرد
الی قوله حدیث اتبعوا السواد الاعظم از اهل کتابت خود شنیده توثیق عقیدهٔ خویش می کنند
الی آخره جواب این امر همین بس ست که اهل مذهب صاحب رساله بحواله شرح ائمه دین از احادیث
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم لازم بودن اتباع کثیر و عامه علما و جمهور محققین ثابت کرده اند
فما هو جوابکم فهو جوابنا قوله نمیدانند که ارباب حق از قدیم اندک بوده اند و خواهند بود کما
فی التنزیل الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم الخ اقول برای ابطال استدلال
برای اتباع سواد اعظم بذکر آیات کریمه بی فهم مطالب آنها پرداختن و این امر که ارباب حق اندک بوده اند
و خواهند بود و انرا ثابت ساختن و خود را از ارباب حق قرار دادن و ائمه مشهورین و محققین دین متین را
از اصول این هفته هم باشند در زمرهٔ اهل ضلالت شمادن اتباع هوا فقط ست که این سوء

پیش نموده و اہل حق را بطالت رد آن فرموده اند در تحفه اثنا عشریه در فصل ثانی از باب مکاید گفته
کید یازدهم آنکه گویند مذهب اثنا عشریه حق است و مذهب اهلسنت باطل زیرا که اثنا عشریه اکثر
اوقات و اکثر بلدان قلیل و ذلیل مانده اند و اهلسنت کثیر و عزیز و خدا تعالی در حق اهل حق می فرماید
وقلیل ما هم و نیز فرماید وقلیل من عبادی الشکور و درین تقریر تحریف کلام الله است و تغلیط
مدلول آن زیرا که حق تعالی در حق اصحاب الیمین این است فرموده است ثلة من الاولین وثلة من الآخرین
و جا بجا بقلت وصف کرده است کما قال ولا تجد اکثرهم شاکرین و فی الواقع شکر که صرف العبد
جمیع ما انعم الله علیه الی ما خلق لاجله است مرتبه ایست عزیز الوجود و درینجا بیان حقیت و بطلان
مذاهب نیست بیان قلت شاکرین و کثرت غیر آنها ست و همچنین در آیه قلیل ما هم بیان آنست که
عامل بجمیع اعمال صالحه کمیابست الا الذین امنوا وعملوا الصالحات وقلیل ما هم و درین آیه هم
ذکر عقاید حقه غیر حقه نیست و اگر قلت و ذلت موجب حقیت شود باید که نواصب و خوارج
و زیدیه و اسمعیلیه و ناؤسیه احق و اولی بالحق باشند از اثنا عشریه که بسیار قلیل اند بلکه حق تعالی
در کتاب عزیز خود جا بجا ظهور و غلبه و تسلط در شان اهل حق وعده میفرماید ولقد سبقت کلمتنا
لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون و جای دیگر می فرماید
ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون و جای دیگر
وعد الله الذین امنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین
من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم الی غیر ذلک من الآیات و در احادیث جابجا
باتباع سواد اعظم امت و موافقت با جماعت تاکید فرموده اند الی آخره انتهی **قوله** اگر مقصود شما
ازین لفظ مراد باشد که نسبت بکفار نسبت باهل اسلام سواد اعظم اند اتباع ایشان واجب است و اگر مقصود
بامت پیغمبر بین امت مرحومه نیز اصحاب ملل باطله نسبت باهل حق سواد اعظم اند چه در حدیث
وارد است ستفترق امتی الحدیث و پیداست که هفتاد و دو ملت نسبت به یک سواد اعظم است
پیروی آنها نماید الخ **اقول** قطع نظر از آنکه علمای محققین از فقها و محدثین بنا بر حکم اتباع جمهور
علمای دین و اکثر ایشان استدلال باین ارشاد حضرت سید المرسلین صلی الله تعالی علیه وسلم فرموده اند
صاحب رساله حقیقه فهمید که کبار او هم استنا و بدان نموده اند پس بر صاحب رساله است دفع این

تعارض جواب از ین تناقض اما احقر را که مرام بیان مطلب است نه قصد مجادله و شغب پس مختصر میگویم
که ایجاد احتمال اول مراد ارشاد آنحضرت باست اذا اختلف الناس فعلیکم بالسواد الاعظم محض
الحاد ست اما آنچه به احتمال ثانی لازم گردانیده و آنچه در دلش آمده بی باکانه بقلم رسانیده جوابش آنکه
در مسلم و شرح آن موجود ست اقول کثرة الفرق لا یستلزم کثرة الاشخاص بل یجوز ان یکون
اشخاص الفرقة الواحدة اکثر من اشخاص سائر الفرق فوحدة الفرقة الناجیة لا یوجب
کون الحق مع الاقل الخ پس اصحاب فرق باطله را نسبت باهل حق سواد اعظم قرار دادن باطل ست
و در انجاح الحاجه حاشیه ابن ماجه که در دهلی مطبوع گردیده ست و معتمد این طائفه ست نقل نموده
فهذا الحدیث معیار عظیم لاهل السنة والجماعة شکر الله سعیهم فانهم هم السواد
الاعظم وذلک لا یحتاج الی برهان فانک لو نظرت الی اهل الاهواء باجمعهم لا یبلغ
عددهم عشر اهل السنة والجماعة واما اختلاف المجتهدین فیما بینهم وکذلک اختلاف
الصوفیة الکرام والمحدثین العظام والقراء الاعلام فمع اختلافهم لا یضلل احدهم
الاخر انتهی قوله کذا فی بحر المذاهب انتهی قوله پس ثابت شد که مثبتین افضل و سواد اعظم
نسبت بنافیین [illegible] الخ اقول اولا کدام افضلیت و اعظمیت و اکثریت مجوزین فی رسائله ایضا
علی عهد الاعصار از کتب معتمده علماء [illegible] ثابت نیست و اگر کسی را شک و شبهه افتاده ست محققین
قولش مردود ساخته اند اگر صاحب [illegible] رجوع بان کتب کبیره و صغیره مثل [illegible] شاه محمد [illegible]
و نا ثبوت [illegible] رساله السنا خود رجوع نماید و مختصر آن در سابق
درین رساله هم منقول ست و ثانیا کبرای طائفه هم از ان انکار نمودن نتوانستند از همینجا ست
که در تقسیم المسائل مقتضای آنکه [illegible] را خاطر نباشد لاچار گردیده و از تناقض و تهافت
کلام هم نا اندیشیده درین مسئله نوشته که [illegible] دلیل [illegible] بر کثرت اقوال قوله سکوت
صدر اول [illegible] اشخاص [illegible] بانفیین یکذات کرده ست الخ اقول اولا هر گاه
سکوت شارع در بیان [illegible] مسکوت عنه [illegible] بین تا دیگران چه رسد و ثانیا
میگوییم که [illegible] استحباب [illegible] صدر اول [illegible] خیر را با وجود اطلاق محدث و بدعت
[illegible] که [illegible] بدعت حسنه [illegible]

صدر اول صدر اول را با مجوزین درین باب یکذات گفته آید **قوله** پس متعین شد که ثبوت مراد از سواد اعظم
مگر جماعت اصحاب یا جماعت علماء راسخین الخ **اقول** بعد از انکه صاحب رساله سر گردانیها در تعیین مراد
نموده قرار بهمین قول کرد حالا اگر چیزی از انصاف دارد باید که بنگرد که بودن امام ابن حجر
و قسطلانی و سخاوی و عسقلانی و صاحب مجمع البحار و ملا علی قاری و غیرهم از اعصار خود با از
علماء راسخین و متین و حامیان شرع مبین و بهتر ین مردم در وقت خود ظاهر است آفتاب است اینجا هر یکه
این حضرات محققین و امثال اینها از علماء کبار علی مر الاعصار قرنا فقرنا در کتب مشهوره معتمده خود
آن فرمایند و حسن آن از مضامین احادیث شریفه استنباط نمایند اگر شاذ و نادر بر خلاف آن رفته
قولش در کتب مشهوره معتمده مردود فرمایند ثبوت آن از سواد اعظم چرا نباشد اگر کوئی که اینها
مجتهد مطلق نبوده اند و منصب اجتهاد استقلالی نداشتند گوییم مجتهد بودن شرط نیست اصول فرعی و لیکن
مجتهدین و نکه راسخ در تحقیق احکام دین متین و شتند اگر با وجود اتفاق جمهور علماء
حسن این امر نباشد لااقل حکم ضلالت بر مجوزین آن چگونه جائز خواهد بود **قوله** و برین قیاس است حال
از حدیث من سن فی الاسلام سنة حسنة الحدیث که سن بمعنی احیا ست نه بمعنی ایجاد و احداث الخ **اقول**
شراح حدیث از محققین تصریح فرموده اند که سن بمعنی مطلق ترویج آن طریقه است که شامل است احیاء
طریقه سابقه و ایجاد طریقه مبتدعه را و مفهوم سن منافی اینها نیست علامه شامی در رد المختار آورده وقال
العلماء هذه الاحادیث من قواعد الاسلام وهو ان کل من ابتدع شیئا من الشر کان علیه
مثل وزر من اقتدی به فی ذلک وکل من ابتدع شیئا من الخیر کان له مثل اجر کل من یعمل به الی
یوم القیمة و تمامه فی اخر عمدة المرید و همچنان است در شرح صحیح مسلم للامام نووی و مجمع البحار و غیرها
طرفه آنکه اینجا از بودن سن بمعنی او جد انکار دارد و خود در رساله قول الحق نام می نگارد در حدیث شریف آمده
من سن سنة سیئة فله وزرها و وزر من عمل بها یعنی هر که طریقه را ایجاد کند بدی گناه است الخ
قوله استدلال به تعامل بلا وجه عرب چه عجم محض بیجا و نا صواب است الخ **اقول** بسیاری از ائمه دین و علماء
راسخین تصریح فرموده اند که البته تعامل و اعتیاد مسلمین دلیل ... در ... لو بدلیل ...
و استحباب بلکه موجب استناد حدیث شریف حکما داخل است چنانکه در تصحیح العلم فرموده و الاشباه بالمساعدة
فیما لو ینه عنه و صار معتادا بعد عصرهم حسن و ان کان بدعة الحجة الاسلام در کیمیای سعادت ...

آنرا بدعت فرموده و اینهم اگرچه بدعت ست و از صحابه و تابعین نقل نکرده اند و لیکن هرچه بدعت
بود ملتفت باید کرد بسیار ست بدعت نیکو باشد پس بدعتی که مذموم ست آن بود
که مخالف سنتی بود اما حسن خلق و دل مردم شاد کردن در شرع محمود ست و هر قومی را عادتی ست و با ایشان
مخالفت در اخلاق ایشان بدخوئی بود و رسول صلی الله علیه وسلم فرموده خالقوا الناس باخلاقهم
و چون این قوم باین موافقت شاد شوند موافقت ایشان سنت بود الخ و صاحب رساله بحواله فتاوی
غیاثیه و غیرها حجیت نبودن تعامل خاص و شرط بودن اتفاق جمیع بیان نموده و بار حکم آنرا محال قرار
داده قطع نظر ازانکه این دعوی او لا بتقدیر تسلیمش از حجیت تعامل انکار ساختن ست ثانیا علماء
مذکورین که اعتبار اتفاق و بودنش از صدر اول شرط میکنند مراد این ست که تعاملی که صلاحیت تقیید
اطلاق داشته باشد همان ست که از صدر اول بالاتفاق استمرار داشته باشد پس اگر در عصری کدامی
بعرف خاص امری که تحریم آن از شرع ثابت باشد مروج گردد البته این تعامل و عرف موجب صحت تقیید
اطلاق نمی تواند شد و اگر علی الاطلاق بی اعتباری عرف خاص و تعامل بعد صدر اول مراد داشته شود
مخالف تحقیقات محققین ست علامه شامی در حاشیه در مختار در شرح قولی که از اشباه نقل نموده
الحاصل ان المذهب عدم اعتبار العرف الخاص لکن افتى کثیرون باعتباره و علیه فیفتی بجواز النزول
عن الوظائف بمال الى آخره می نویسد قال فی المستصفى التعامل العام ای الشائع المستفیض
والعرف المشترك لا یصح الرجوع الیه مع التردد و فی محل آخر منه ولا یصلح مقیدا لانه
لما کان مشترکا کان متعارضا ان بیری و فی الاشباه عن البزازیة وکذا ای تفسد
الاجارة لو دفع الی الحائك غزلا لینسجه بالثلث ومشائخ بلخ وخوارزم افتوا
بجواز اجارة الحائك للعرف و به افتى ابو علی النسفی ایضا والفتوى على جواب الکتاب
لانه منصوص علیه فیلزم ابطال النص فافاد ان عدم اعتباره بمعنى انه اذا وجد
النص بخلافه لا یصلح ناسخا للنص ولا مقیدا والا فقد اعتبروه فی مواضع کثیرة
وافاد ما مر ایضا ان العرف العام یصلح مقیدا الى آخره قوله بدعت کجا و حسن بدعت کجا الخ
اقول بدان معنی که مستحسنات مندرجه مندوبات شریعت ائمه صدر اول و دیگر ائمه دین
از متقدمین و متاخرین اطلاق بدعت فرموده اند بدان معنی لفظ بدعت هیچ منافاتی بحسن ندارد

وبعضی که بدعت منافات بحسن وارد بر مستحسنات جمهور ائمه دین عموماً و بدین عمل خصوصاً صدق ندارد
قوله اما تعامل حرمین الخ اقول قطع نظر از انکه عرف مسلمین و تعامل بلاد اسلام را ائمه دین و فقهاء
محققین عموماً معتبر انگاشته اند تعامل حرمین شریفین زادهما الله تعالی شرفاً خصوصاً موجب حسن
وسند و بیت و مخالفت آنرا مستلزم قبح و کراهت نگاشته اند و مراد از تعامل استحسان علماء و ائمه حرمین
طیبین و اعیان آن بلدین شریفین داشته اند در هدایه در بیان تراویح فرموده والمستحب الجلوس بین
الترویحتین مقدار الترویحة وکذا بین الخامسة والوتر لعادة اهل الحرمین الخ اما آنچه صاحب
رساله بعض عبارات متضمنه ابتلا بودن بعض ساکنین حرمین بقلت علم و افعال سیئه محرمات نموده تا
پیش نموده کلام را بی فائده محض طول داده بیجا آنکه از غیظ و غضب دل خود بدگوئی کسانیکه در کتب
شرع شریف بکف لسان محض بهر ازدیاد مساوی آنها امر فرموده اند و برای حسن ادب آنها ارشاد
نموده اند بمیدان بیان می نهد فائده دیگر نمی دهد البته بی شک و شبهه کسیکه در حرمین طیبین محرمات
شرعیه بعمل آرد آن افعال او لیاقت اتباع ندارند اما این از کجا که تعامل ائمه محققین حرمین طیبین
و علماء محققین آن بلدین مکرمین قابل استناد نباشد و برای تضلیل و تکفیر آن محبوبان شارع اعتقاد
فلیه رواج شرک و کفر و ضلالت در اهالی آن امکنهٔ مقدسه بر خلاف مضامین احادیث شریفه نموده
شود قوله پاره ایست از حدیثی که موقوف است بر ابن مسعود الی قوله در حکم موقوف نوشته
هو لیس بحجة علی الاصح الخ اقول اولا که فقهاء کرام و محدثین عظام حدیث ما رآه المسلمون
حسنا را مرفوعاً هم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم روایت نموده اند و بدان جابجا در کتب مشهوره
معتمده برای استحسان مستحسنات المامت و تعامل عرف و عادت استدلال فرموده اند پس کلام
صاحب رساله با وجود دعوی پختگی خود وارد محض خیال خام ست و بیجا سند می ارشند لهذا چند ازا
وار کتب مشهوره نشان میدهم شاه ولی الله صاحب دهلوی در همعات گفته اند مشائخ و طرق را
که مناسبتی بهر دو جانب وارد و کالبرزخ ست کما لا یخفی استنباط کرده اند قال النبی صلی الله
علیه وسلم ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن رواه محمد فی الموطا تعلیقا الخ
و در برجندی شرح مختصر وقایه فرموده فان العرف ایضاً حجة بالنص فقد قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ و ثانیاً اگر حدیث موقوف

بودنش بر حضرت ابن مسعود رضی ایراد لیس بحجت صحیح خواهد بود تا بسیاری از احتجاجات کبرای طائفه هم
ردی بطلان خواهد شد و این از آنجا که احتجاج بموقوف برای خود صحیح و برای دیگران قبیح است **قوله**
پس مراد از مومنین مجتهدین باشند که در صفت اسلام کامل اند صرفا للمطلق الی الکمال الخ **اقول**
اینقدر که مراد از جنس مومنین علماء کاملین اند نه عوام و جاهلین از مومنین درست و درستی قابل
وقبول ست اما تخصیص و حصر بمجتهد و آنهم بمجتهد مستقل و آنهم در قرون ثلثه یا در قرن صحابه بین البتة
بجهت مخالفت استدلال فقهاء محققین و مزاحمت شرح محدثین معتمدین نامقبول است و وهم فی نفسه
بی دلیل ملا علی قاری علیه الرحمة در مرقاة فرموده و المراد بالمسلمین زبدتهم و عمدتهم و هم العلماء
بالکتاب و السنة الابعاد عن الحرام و الشبهة الخ و سند عبارت ملفوظ سراج الهدایت بتقدیر
صحت نقل هم مفید مدعایش نیست بلکه او است که در آن عبارت همین قدر مرقوم از لفظ مومنان
در لفظ حدیث خلفاء راشدین و ائمه مذهب دین مراد اند نه عوام انتهی پس اگر جماعت ائمه دین از اثبات
شرف ایام ولادت با سعادت و استحباب ادای شکر آن نعمت بانواع عبادت نمی فرمودند صاحب
رساله صرف بودن این امر از مستحسنات عوام ثابت می نمود صاحب رساله را گنجایش ذکر آن بود حالانکه
اکابر ائمه دین از علماء محققین مذاهب حقه اهل سنت و محققان شرع مبین و راسخین دین متین که در علوم
دینیه حدیث و اصول و فقه و لواحق آنها تبحری عظیم داشته اند و عامه لاحقین و تمام این طائفه
هم سلسله تلمذ و استناد و نیابت با حضرات دارند این عمل را از مستحسنات پنداشته اند **قوله** فاذا ثبت
که الف لام برای استغراق حقیقی باشد یعنی هر چیزیکه نزدیک جمیع اسلامیان خوب است نزد خداوندگار
نیز خوب است الی آخره **اقول** بر تقدیر الف لام استغراق اثبات اجماع و اتفاق مردم قاطبة برای
استحسان چه ضرورست چه بودن الف لام استغراق مفید مفاد کل افرادی مذهب منصور است و تحقیق
این امر از کتب مشهوره عربیت و اصول و منطق مثل مطول و اطول و مسلم و شروح آن و غیرها ظاهر است
من شاء فلیرجع الیها پس بر تقدیر استغراق بموجب تدقیق ارباب تحقیق این معنی خواهد شد که
پسندیده هر مومن پسندیده پروردگار است حالا صاحب رساله فرمایند که تقدیر استغراق صاحب رساله را
چه مفید کار است **قوله** قواعد شرعی و دلائل مذهب حنفی که مفید ضلالت این عمل اند اینک در فصل
بالا اول مبرهن و مسدید شده اند الی آخره **اقول** در فصل اول که متعلق با ابطال [illegible] غلط بیگانه

گردانیده بود و بطلان همه تطویلاتش چون روز روشن برو نمود از الفاظ اجمال و ابهام مطالب نتوان کشود و
آوردن عبارات خارج از مقام محض بیکار و بی سود اما قدریکه از طرف خود افزوده همه مخدوش و مردود
و با اینهمه شرائط صحت قیاسات و استنباط از قواعد همه مفقود که از جواب فصل اول اینهمه آشکاره و اعاده
آن درینمقام متضمن تطویل و تکرار **قوله** پیش شما برای استحسان جواز این عمل کدام دلیل ست الخ **اقول**
لو فرضنا که دلیلی دیگر نزد علمای محققین تا استناد مستند صاحب رساله برای جواز این عمل نمی بود همین
یک دلیل که دلیلی بر حرمت آن قائم نیست برای جواز کفایت می نمود کاش مدعیان ضلالت و ممانعت
این عمل قدری انصاف سازند و سر در گریبان اندازند که محتاج دلیل کیست و معنی دلیل چیست و لو سلمنا
که قواعد آورده شان تام باشد پس این استنباطی و قیاسی و اجتهادی بیش نیست و بر نگاه علمای محققین که
از مثبتین جواز این عمل این لیاقت نزد صاحب رساله نیست پس مبطلین که باین مرتبه واصل اند بالجمله
لغویت بیان پریشان صاحب رساله ظاهر و عیان ست **قوله** از انکار یک امر که مستحسن عند البعض
باشد نه جمیع هرگز انکار جمیع مستحسنات فقها لازم نمی آید معلوم نیست که منشاء انتزاع این استلزام چیست
الی آخره **اقول** منشاء استلزام اینکه امور یکه بنام دلائل بتطویل لاطائل پیش می آرند و آنرا قواعد شرعی
می پندارند در جمیع مستحسنات اجرای آن اجلی ست مثلا همین صاحب رساله که ترک آنحضرت صلی الله
تعالی علیه و آله وسلم را دلیل ثبوت ضلالت و لزوم ممانعت انگاشته و زیادت بر قدر مسنون را موجب
تجویز نسخ کتاب و سنت پنداشته اگر این دلیل مستلزم ضلالت این عمل ست البته ضلالت جمیع مستحسنات
فقهاء کرام از آن لازم ست بلکه کبرای طائفه اسماعیلیه الزام آنست که بهمین جهت امور منقوله از
صحابه کرام و مستحسنات ائمه عظام را داخل بدعت ضلالت مصطلحه می شمارند و قیاس این انکار بر انکار صحابه حسنین
که از قسم انکار مجتهدین فیما بینهم ست نتوان نمود که اول برای طرفین در هر دو جانب دلائل شرعیه موجود
و ثانیا حکم تضلیل و تکفیر بلکه تفسیق و تحقیر هم در آنجا مفقود بر خلاف انکار وهابیه که نوبت به تباین ملت
رسانیده اند و امری را که تا بسیوم کراهت آنهم بدلائل قویه ثابت باتفاق محققین نیست با وجود اقرار
اختلاف هم پایه شرک و مستلزم خروج از اصل ایمان و محل آن گردانیده اند **قوله** در انکار استحسان علما و مشائخ
هرگز رفع امان از شرعیات نیست الخ **اقول** درینمقام همینقدر بس ست که بر تقدیر صحت بیان صاحب رساله
ضلالت و فسق اکابر سلسله صاحب رساله که در سند کتب شرعیه حدیث و تفسیر و فقه داخل اند ظاهر

وانکار هست پس بر روایات فساق ضالین چگونه قابل اعتماد و اعتبار هست و این امر یعنی لزوم ضلالت
وفسق علماء دیوبند همین استاد صاحب رساله و اکابر سندش را از علماء متاخرین ملوث باین تهمت
می نمایند بلکه به ثبوت پیوسته صحت مذهبش در عدالت صدر اول هم که بسیاری از امور زائده بر قدر مسنون
و ماثور را با وجود ترک آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اقرار عدم سنیت و اطلاق محدث و بدعت داخل
مستحبات و مندوبات ساخته اند خللی عظیم می اندازد **قوله** منامات معتمد علیها نیستند **الی قوله** ابلیس
تلبیس و شمن قوی است **الی قوله** و همچنین هرچه از کشف و الهام معلوم شود ضرور نیست که صحیح باشد
الی آخره **اقول** ذکر الهام و منام صلحاء کرام و اولیاء عظام برای استیناس است نه بطور حجت قطعیه
و هرچند ضرور نیست که هرچه از کشف و الهام و واقعات و منام صلحاء کرام و اولیاء عظام معلوم شود
علی الاطلاق حجت باشد اما بموجب قول مستندین صاحب رساله و مستندین مستندین ایشان آنچه از آن
مخالفت بحکم حضرت شارع نداشته باشد قبول باید کرد قاضی ثناء الله در سیف المسلول در بیان
الهام فرموده که آنچه بدان پیوسته آید آنرا بر میزان شرع باید سنجید پس اگر شرع آنرا قبول کند آنرا حق
باید دانست و قبول باید کرد و آنچه شرع آنرا رد کند آنرا خطا و باطل باید دانست و رد باید کرد و آنچه
شرع از آن ساکت باشد آنرا نیز قبول باید کرد و قسطلانی در مواهب آورده و کذلک یقال فی کلامه
علیه السلام فی النوم انه یعرض علی سنته فما وافقها فهو حق و ما خالفها فالخلل
فی سمع الرائی الخ در مقام اثبات چند از مستندین صاحب رساله آوردن ضرور است تا واضح گردد
که ایشان هم ذکر منامات نموده اند و احتجاج و عمل بدان هم فرموده اند شاه ولی الله دهلوی در
قرة العینین فی تفضیل الشیخین آورده نوع چهلم اشاره فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مقام
منام که استسقا از عمر طلب کنید از حدیث مالک الدار قال اصاب الناس قحط فی زمن عمر فجاء رجل
الی قبر النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله استسق لامتك فانهم قد هلکوا فقال
فاتاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المنام فقال ایت عمر فمره ان یستسقی للناس فانهم
سیسقون و قل له علیك الکیس الکیس فاتی الرجل عمر فاخبره قال فبکی عمر و قال یا رب ما آلو الا
ما عجزت عنه رواه ابو عمرو فی الاستیعاب انتهی و نیز شاه صاحب موصوف در انتباه فرموده
اخبرنی سیدی الوالد انه اراد فی ابتداء طلبه ان یلتزم دوام الصیام ثم تردد فی ذلك

لاختلاف العلماء فيه فتوجه الى النبي صلى الله عليه وسلم فرآه في النوم كانه اعطاه شيئا
قال فقال ابوبكر الهدايا مشترك فقدمته اليه فاخذ منه كسرة ثم قال عمر رض الهدايا مشترك
فقدمته فاخذ منه كسرة ثم قال علي رض الهدايا مشترك فقدمته اليه فاخذ منه كسرة ثم قال
عثمان رض الهدايا مشترك فقلت ان قسمتم الرغيف فاي شيء يبقى لهذا الفقير فاسئل الى آخره
ونيز روايت سألته صلى الله عليه وسلم سؤالا روحانيا عن تفضيل الشيخين على علي
رضي الله تعالى عنهم مع انه اشرف نسبا واقضاهم حكما واشجعهم جنانا والصوفية من آخرهم
ينتسبون اليه ففاض على قلبي منه صلى الله عليه وسلم ان له صلى الله عليه وسلم
وجهين وجها ظاهرا ووجها باطنا فالوجه الظاهر الى اقامة العدل في الناس وارشادهم
الى ظاهر الشريعة وهما بمنزلة الجوارح له في ذلك والوجه الباطن الى مراتب الفناء
وعلومه الموهبية كلها انما تنبع من الوجه الظاهر الخ وامثال اين حكايات در تاليفات شاه ولی الله
بيش از بيش است بخوف تطويل بر همين قدر اكتفا نموده بالاتر از همه اينكه طحاوي كه مستند [illegible]
نوشته ورد في بعض الآثار النهي عن قص الاظفار يوم الاربعاء فانه يورث البرص وعن
ابن الحاج صاحب المدخل انه هم بقص اظفاره يوم الاربعاء فتذكر ذلك فترك ثم رأى
ان قص الاظفار سنة حاضرة ولم يصح عنده النهي فقصها فلحقه اي اصابه البرص فرأى النبي
صلى الله عليه وسلم في النوم فقال الم تسمع نهيي عن ذلك فقال يا رسول الله لم يصح عندي
ذلك فقال يكفيك ان تسمع ثم مسح صلى الله عليه وسلم على بدنه فزال البرص قال ابن الحاج
فجددت مع الله توبة ان لا اخالف ما سمعت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ابدا انتهى
قوله وازجمله اكاذيب بهت عظمى **الى قوله** آنكه معلوم بان را ادعاء محبت با جناب رسالت واين عمل را
اظهار محبت قرار داده اند كذب صريح و بهتان عظيم است الخ **اقول** قطع نظر از حال با كمال اهل بيت
كسانيكه از اهل سنت مجوز اين عمل وفاعل آن بوده اند مثل شيخ عبد الرحيم دهلوي وشيخ عبد الحق وشيخ
عبد الوهاب وشيخ ابن حجر مكي كه صاحب سوالند در همين جواب با وشان اهتمام نموده ديگر علماء اسلام
واولياء كرام بوده اند ايشان از محبان درگاه [illegible] مقربان بارگاه حضرت
سيد المرسلين صلى الله عليه وسلم مثل آفتاب نيمروز در تمام عالم جلوه افروز است وطاعت [illegible]

محبوب الفت حقیقیه با منتسبان مطلوب در ذات بابرکات آنحضرت بوجه اکمل موجود بوده است
پس اگر کسی معلودیان محبان و محبوبان بارگاه نبوی را دشمن رسول قرار دهد و یا در شان آنحضرت کلمه شنیعه گروه
ضلالت پژوده در معرض بیان نهد و مصداق اولئك هم شر البریة گرداند و اظهار صدق محبت
و اعلان خلوص مودت را سطوت تسویلات ابلیس گوید و عیوب آنحضرت خواه مخواه جوید در شانش
هر چه گفته آید کمتر اما بخدای منتقم حوالهاش بهتر **قوله** بدعت را محبت دانستن و بحسن آن تفوه نمودن
همان باشد که خون حسن حسین را دم الاخوین نامند الی آخره **اقول** اولا استحسان امور خیری که در مندوبات
شریعت مندرج اند و مزاحم و مخالف سنت نیستند باوجود اطلاق بدعت و محدث از عهد صحابه کرام
تا امتداد صاحب رساله در اقوال علماء اسلام ثابت و واضح است بلکه عدم انکار حسن بدعت حسنه
باتفاق جمله فرق اسلامیه از نقل صاحب تنبیه السفیه لائح است پس بجهت اطلاق حسن بر عمل مولد
بلزوم حکم مبغوضیت پرداختن و وجود محبت را بجهت تلفظ لفظ بدعت حسنه خارج از دائره امکان
ساختن صدها ائمه امت را از زمن ما تا صدر اول از زمره مبغضان و مبغوضان درگاه نبوی قرار دادن
و در تبرا ابجو روافض کشادن است و ثانیا قطع نظر از همه این و آن بر تقدیر صحت مذهب باطنیه اسماعیلیه
حضرت امیر المومنین سیدنا حسن رضی الله تعالی عنه و امام المسلمین حضرت سیدنا حسین رضی الله تعالی عنه
کی از تهمت ضلالت نجات خواهند یافت که صاحب رساله باظهار غایت درد محبت بی ضرورت و حاجت
این کلمه شنیعه بی ادبی بر زبان آورده این تار و پود ابلهانه بر بافت باید دید که باوجودیکه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در هیئت طواف بیت الله شریف که عبادت مخصوصه مثل صلوة است بر استلام رکن یمانی و
رکن اسود اقتصار فرموده اند و استلام رکن عراقی و شامی ترک نموده اند معهذا محققین در شروح صحاح
احادیث مثل عینی شرح صحیح بخاری و غیره روایت می فرمایند که مذهب حضرت امام حسن و امام حسین رضی الله تعالی
عنهما و سلام الله علی جدهما و علیهما استحباب و جواز استلام رکن عراقی و شامی بوده است حالا در خرافات
صاحب رساله که بنام دلائل و قواعد بار بار بر زبان می آرد باید اندیشید که اکثر همان دلائل درین مقام جاری
توان کرد بدو از تصور احکام ضلالت التیام طائفه لئام که در هر مقام بر مستحسنات ائمه عظام ازان ادعا لازم
میگرداند بر ایمان خود باید لرزید اما چون کار بجهال سفاهت شعار است اعراض از بیانش دشوار ناچار بنابران
توجه باستغفار قدری از خرافاتش درینجا بیاد سیاهه و نشنه خونخوار بکنند اشرار می نهم پس حسب اقوالش بیشوان

گفت که باری تعالی از عبادات و اعتقادات انچه برای عباد خود کافی دانست مشروع نمود و دین کامل کرد و نعمت خود بر عباد خود بر زبان رسول خود ختم کرد پس برین تقدیر اگر استلام رکن عراقی و شامی از امور دین یا عبادات و نوافل دینیه می بود البته حق تعالی آنرا مشروع میفرمود و چون شارع ازان بحث نکرد معلوم شد که احداث آن زیادت بر نص ست و زیادت بر نص نسخ است الی آخر الخرافات و نیز می توان گفت که این فعل از حضرت شارع ماثور نیست لا قولاً و لا فعلاً و کفی بهذا منعا الخ و نیز می توان گفت که اتباع همچنانکه در فعل باید در ترک نیز شاید پس عملی که فی نفسه مستحسن باشد اما فعلش ازان سرور ماثور نباشد ترک آن در حق ما عین اتباع سنت و فعل آن موجب مواخذه خدا و نیز می توان گفت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر فعلی را ترک فرمودند و بعمل نیاوردند پس دریجا چند احتمال ست یا کعبه معظمه یا این کنین آن در زمان نبوت اقتران موجود نبود یا محبت کعبه شریفه علی وجه الکمال نبود یا علم بمشروعیت آن حاصل نبود یا احتیاج باین عبادات نبود یا مانع یافته شد یا در اتیان آن تقاعد رفت یا مکروه و نامشروع پنداشتند الی آخر الخرافات بالجمله ازینچنین دلائل که اسماعیلیه حکم ضلالت برائیه و بین لازم میکنند ایشان حجتی که درین باده هم بجهت عمل بر متروک آنحضرت و زیادت بر سنت در بیت کذائیه طواف الزام تهمت ضلالت و تجویز نسخ شریعت آنحضرت بر ریحانتین رسول الثقلین صلی الله تعالی علیه و علیهما و سلم نموده خون هر دو سرداران جوانان اهل جنان را دم الاخوین نامند **قوله** در جای دیگر همین کتاب یعنی اخبار الاخیار در حالات شیخ احمد مجد شیبانی نوشته که کوزهای نواز شربت پرکردی و بر سر خود نهادی و بر در خانه سادات رفتی و یتیمان و فقیران ایشان را خورانیدی و اگر شخصی را با سیدی دعوی و خصومت شرعی بودی لعنت و شفاعت چنان کردی که سخن سید بالا آمدی و گفتی با سادات سخن شریعت نباید کرد با ایشان سخن بمروت باید کرد انتهی **اقول** حال دیانت این حضرات و بیدینی که عباراتی از کتابی ذکر میکنند و برای تغلیط عوام انچه مخالف هوا رخود می باشد از اول و درمیان و آخرش تحریف و حذف میکنند عبارت محدث دهلوی از حال شیخ احمد شیبانی نقل نموده در آخر آن انتهی نوشته حالانکه عبارتش چنین ست و [illegible] [illegible] علیه التحیة [illegible] گویند که در عشق [illegible] و [illegible] از اول [illegible] الاول [illegible] این ایام چنین [illegible] گفته و در مقابر سادات معتکف شد [illegible] ارکان [illegible] حضرت

خانهٔ رسالت صلی الله علیه وسلم و ازواج خاندان مطهر توسیع طعام میکرد و چون روز عاشورا شدی
کهنه‌های خوارد شهرت پر کردی و بر سر خود نهادی و بدر خانه سادات رفتی و ایشان و فقیران
ایشان آنچه بایستی دادی و در آن ایام چندان گریستی که گویا آن واقعه در حضور او شده است و چون آواز ناله
و فریاد نساء و دختران که در ایام عاشورا استماع فرمودند این بار است بگوش او رسیدی حالت کردی و خون
از چشم باریدی و از خواص صحابه و سایر مشایخ رضوان الله علیهم اجمعین آنچه با ایشان رسیده بود همه الکن
ترک دادی و سرود را بسیار دوست داشتی و طالبان آن بودی و در رقص و تواجد کردی و مجلس نیز کردی
و در عموم احوال خواجه حسین کم که عنایت سفید نباشد پوشیدی و اغلب اوقات کلاه و فقط بر سر او بودی
و جبه و در وقت نماز دستار بر سر کمتر نهادی از جهت غلبه حرارت آنامی گویند که یک دستار بزرگ اعلی
و یک پیراهن نفیس تهیه داشتی و برای نماز جمعه و اعیاد پوشیدی و اگر یکی از ابنای دنیا آمدی نیز پوشیدی
و شیروار در مجلس نشستی و ما قال الله و قال الرسول بهیبت و عظمت تمام گفتی چنانچه زهره نبود که آب شدی
و مریدان خود فرمودی که اهل دین را باهل دنیا خوار نباید نمود که اینها مردم ظاهر بینند و فقیران را و بعضی
محتاجین که در آن دیار بودند بسیار دوست داشتی و در راهی که سوار میرفت چون محتاجی را بدیدی
فرود آمدی و دوست [illegible] دادی و [illegible] ایشان فرمودندی آن کردی و اگر کسی پیش او ذکر غایبی کردی و یا
با سخن لایعنی کردی گفتی بابا خاموش باش و اگر کسی نام او بتعظیم گرفتی چنانچه رسم مریدان باشد چشم
پر آب کردی و گفتی احمد منوری را بابا مگو و همچنین نقلست که خواجه حسین را قدس سره نیز خوش نیامدی که
کسی تعظیم او کردی و گفتی بلا حسین را بانگ زن که مثل کسی اگر گویند که کمترین کسان باشد رحمة الله علیهم و اگر
کسی پیش او آمده گفتی که من حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم در خواب دیده ام با دب نشستی
و تمام قصه را باز شنودی و دست و پای او را ببوسیدی و دامان و آستین او را بر روی خود نهادی و مالیدی
و بجایی که آن شخص میگفت که در فلان جا دیده ام آنجا رفتی و بوسه دادی و گرد آن جا را بر روی
و روی خود مالیده و اگر سنگ بودی آن سنگ را شستی و آن آب بخوردی و بر تن و بر جامه چون گلاب
پاشیدی و اگر شخصی با سیدی دعوی خصومت شرعی بودی اهل بیت شفاعت چنان کردی که سخن سید بالا
آمدی و گفتی که با سادات سخن شریعت نباید کرد با ایشان سخن مروت باید کرد الی آخره ما [illegible] از صاحب [illegible]
استغفار دوام [illegible] یکی آنکه برای تائید کلام خود حواله کتابی در امری [illegible] باتحقیق

وتحریف چشم پوشیدن هم اصل خیانت ست یا نه دیگر آنکه قطع نظر ازانکه در اخبار الاخیار مناقب شیخ احمد شهید
ذکر فرموده است صاحب رساله خود ادعای حصر استناد خود بعلماء مشائخ معتمدین امت نموده است بر تقدیم
تشنیعات و تعریضات او در حق مجوزین و عاملین مولد هم برباد شدند که حال مستندین و معتمدین او این
چنان ست فافهم ولا تکلم **قوله** نفس قیام برای تعظیم مطابق بیان شرعی علی الاطلاق مکروه است الخ
اقول این ادعای ست مخالف تحقیق ائمه محققین و تصریح جمهور علماء دین اگر تحقیقات الحضرات را در اینجا
بالاستیعاب قصد نموده آید کتابی ضخیم گردد ولهذا نظر باختصار چیزی از علماء مشهورین معتمدین صاحب رساله
وامثال اش ذکر میکنم در درمختار گفته وفی الوهبانیة یجوز بل یندب القیام تعظیما للقادم کما یجوز القیام
ولو للقاری بین یدی العالم الخ شامی در حاشیه نوشته ای ان کان ممن یستحق التعظیم وقال فی القنیة
قیام الجالس فی المسجد لمن دخل علیه تعظیما وقیام قاری القرآن لمن یجیئ تعظیما لا یکره اذا
کان ممن یستحق التعظیم وفی مشکل الآثار القیام لغیره لیس بمکروه بعینه انما المکروه محبة
القیام لمن قام له الخ در شرح منیه گفته لا یکره قیام القاری للقادم تعظیما اذا کان مستحقا للتعظیم الخ
وهمچنان ست در قاضیخان و عالمگیری وغیره و در امات بعد ذکر اقوال گفته والصحیح ان احترام اهل الفضل
من اهل العلم والصلاح والشرف بالقیام جائز الخ واگر بسند تسلی نیاید تا به بیند که قطب اسماعیلیه
در مظاهر حق نوشته وقت تلاوت کی تعظیم سیکے نکرے مگر عالم باعمل اور استاد و والدین کی یعنی قیام
و تعظیم جائز ہی الخ **قوله** فقال لا تقوموا کما یقوم الاعاجم الخ **اقول** اولا ارباب تحقیق در میان
احادیث شریفه تطبیق فرموده تصریح نموده اند که ازین احادیث نهی عام علی الاطلاق از قیام اکرام
ثابت نمی تواند شد و اگر صاحب رساله را بران اعتماد نیاید تا به بیند که شاه ولی الله دهلوی در حجة
البالغه بعد ذکر وردو احادیث مختلفه نوشته وعندی لا اختلاف فیها فی الحقیقة فان المعانی
التی یدور علیها الامر والنهی مختلفة فان العجم کان من امرهم ان یقوم الخدم بین ایدی
سادتهم وهو من افراطهم فی التعظیم حتی کاد یجانز الشرك فهنا عنه والی هذا
وقعت الاشارة فی قوله علیه الصلوة والسلام کما یقوم الاعاجم الخ وثانیا تمامه
که تحسین و تصحیح ائمه فن را باوجود کلام کسی معتبر نمی دارند پس احتجاج باین حدیث چگونه صحیح و شارح
بر حاشیه نسخه سنن ابوداود ... باهتمام کبراء اسماعیلیه مطبوع گردیده است ازو ...

آوردہ قال الطبرانی هذا الحدیث ضعیف مضطرب السند فیه من لا یعرف **قوله** عن
انس لم یکن شخص احب الیهم من رسول الله صلی الله علیه وسلم وکانوا اذا راوه لم یقوموا
لما یعلمون من کراهته الخ **اقول** اولا که درین روایت نفی قیام مقید بوقت رویت است پس مثبت
ادعاء اطلاق نیست دوم این قضیه مهمله است ومهمله در قوت جزئیه میباشد او عاء کلیت وعموم از ان
کی ثابت خواهد بود از همجاست که حجة الاسلام مستند صاحب رساله گفته بل کان الصحابة
لا یقومون لرسول الله صلی الله علیه وسلم فی بعض الاحوال کما رواه انس رض ولکن اذا
لم یثبت فیه نهی عام فلا نزی به باسا فی البلاد التی جرت به العادة فیها باکرام
الداخل بالقیام الی اخره اما لفظ کراهت پس در لمعات گفته وما جاء فی حدیث انس رض من
کراهته صلی الله علیه وسلم قیام الصحابة له فانما هی من جهة الاتحاد الموجب لرفع
التکلف لا للنهی عنه الی آخره **قوله** من گفتم که احادیث جواز قیام خود ثابت نیست الخ **اقول**
کسیکه مطالعه کتب ائمه دین نموده است کذب این قول بروی اظهر من الشمس بوده است درینجا عبارات
چند باید شنید قاضی عیاض علیه الرحمه در شفا آورده وعن عمرو بن السائب ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم کان جالسا یوما فاقبل ابوه من الرضاعة فوضع له بعض ثوبه
فقعد علیه ثم اقبلت امه فوضع لها ثوبه من جانبه الآخر فجلست علیه ثم اقبل
اخوه من الرضاعة فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم فاجلسه بین یدیه
الحدیث علامه خفاجی در شرح گفته وفیه دلیل علی انه یجوز القیام تعظیما لمن یستحق التعظیم
خلافا لمن قال انه مکروه الخ ونیز علامه خفاجی در شرح شفا فرموده وکان صلی الله علیه
وسلم یکرم من یدخل علیه بالقیام ویلاطفه الخ امام نووی در اذکار بعد بیان استحباب
قیام برای اکرام نوشته وعلی هذا الذی اخترناه استمر السلف والخلف وقد جمعت فی ذلك
جزءا ذکرت فیه الاحادیث والآثار واقوال السلف وافعالهم الدالة علی ما ذکرته الخ
حالا میگوییم که ائمه محققین مستندین صاحب رساله تصحیح فرموده اند که احادیث در معنی صحیح
قیام ثابت وصحیح نیست در لمعات فرموده قال الشیخ محی الدین النووی القیام للقادم من
اهل الفضل مستحب وقد جاءت فیه احادیث ولم یصح فی النهی عنه شیء صریح الی آخره **قوله**

در عهد حیات وحضور آن علیه السلام از اصحاب قیام برای تعظیم ثابت نیست الخ **اقول** این ادعا صحیح نیست اینک محققین قیام در عهد حیات وحضور آن سرور علیه السلام ثابت فرموده اند علامه خفاجی در شرح شفا فرموده اما القيام للعلماء والصلحاء فمستحب وكان النبي صلى الله عليه وسلم اذا جاء قام له الصحابة الخ وحق همین ست که قیام در عهد و زمان نبوت اقتران بود اما تکلف و اعتیاد بدان مروج نبود ودر لمعات گفته والحق ان القيام عند الدخول كان في زمنه صلى الله عليه وسلم والكراهة اذا كانت للتكلف لم يكن معتادا الى آخره **قوله** تعظیم کسی که بغیر مشاهده او دیوانگی محض ست الخ **اقول** ایشان بتصریح فرموده اند که تعظیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقت حکایت ذکر شریف مانند تعظیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم است در حالت حضور پس بعد ازین ابطال تعظیم جناب رسول کریم صلی الله علیه وسلم بغیر مشاهده را بشرط تعظیم قرار دادن و تعظیم بی مشاهده را دیوانگی محض نام نهادن الحاد محض است امام ابو الفضل قاضی عیاض علیه الرحمه در شفا فرموده واعلم ان حرمة النبي صلى الله عليه وسلم بعد موته وتوقيره وتعظيمه لازم كما كان حال حياته وذلك عند ذكره وذكر حديثه الى آخره ونیز در شفا فرموده قال مطرف كان اذا اتى الناس مالكا خرجت اليهم الجارية فتقول لهم يقول لكم الشيخ تريدون الحديث او المسائل فان قالوا المسائل خرج عليهم بسرعة وان قالوا الحديث دخل مغتسله فاغتسل وتطيب ولبس ثيابا جددا ولبس ساجه وتعمم ووضع على راسه رداءه وتلقى له منصة فيخرج فيجلس عليها وعليه الخشوع ولا يزال يتبخر بالعود حتى يفرغ من حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم الى آخره علامه خفاجی در شرح فرموده فجعل مجلس حديثه كمجلسه حيا الى آخره ونیز در شفا آورده ولما كثر على مالك الناس قيل لو جعلت مستمليا يسمعهم فقال قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا لا ترفعوا اصواتكم الآية وحرمته حيا وميتا سواء الخ علامه خفاجی در شرح فرموده فقاس منع رفع الصوت في مجلس قراءة الحديث على منعه في مجلسه حال حياته الخ ونیز در شفا آورده قال ابو ابراهيم التجيبي واجب على كل مؤمن متى ذكره صلى الله عليه وسلم او ذكر عنده ان يخضع ويخشع ويتوقر ويسكن من حركته ويأخذ في هيبته واجلاله بما كان يأخذ به نفسه لو كان بين يديه صلى الله عليه وسلم الخ علامه خفاجی در شرح گفته فعلم من ذلك جلالته وعظمته فكانه عنده الخ

بالجملہ تعظیم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را بخیال و تصور حاضری خود در حضور وقت حکایت ذکر شریف
در مجلس میلاد بی مشاہدہ دیوانگی گفتن و مشاہدہ را شرط تعظیم گردانیدن ضلالت ست **قولہ** از خصائص
حضرت رسول و جناب بتول ست الی **قولہ** اظہار محبت نمودن بود الخ **اقول** ادعای جزم تخصیص لفعل
از اینہ دین و بی اقامت دلیل قابل فکر نیست و مراد نبودن اجلال در قیام جناب سیدہ محل کلام ست در
مظاہر حق بذیل این قیام آوردہ اور اسمین یہ تاویل کری کہ وہ قیام محبت واقبال کا تہا نہ قیام تعظیم
واجلال یہ خالی بعد سی نہین اور طیبی نے بہی محی السنہ سے نقل کیا ہی کہ اجماع کیا ہی جمہور علما نے ساتہہ
اس حدیث کی اوپر اکرام اہل فضل کی یعنی علما و صلحا کی اور امام محی الدین نووی نے لکہا کہ یہ قیام اہل فضل کے
لیے بیچ وقت آنے کی مستحب ہی اور حدیثیں اس باب مین وارد ہوئی ہین اور بیچ نہی اسکی کی صریحا کچہہ صحیح
نہین ہوا الخ **قولہ** مقصود آنحضرت اعانت سعد بود در نزول حمار بسبب مجروح بودن الخ **اقول** اگرچہ
بعض علما حمل حدیث برین احتمال بعید نمودہ اند اما مخالف جماہیر محققین و مخالف ظاہر احادیث ست کہ
برین تقدیر حکم بیک و کس کفایت میفرمود کہ ازل سعدا حالانکہ خطاب عام بلفظ جمع فرمودند قوموا الی
سیدکم ازہمین جاست کہ اجلہ محققین از فقہاء و محدثین احتجاج باین حدیث برای استحباب و مشروعیت قیام
اکرام برای اہل فضل فرمودہ اند مانند امام نووی و امام بخاری و امام مسلم وغیرہم پس نزاع یک و کس از علما
دران قابل التفات نیست علامہ خفاجی در شرح شفا فرمودہ وحمل حدیث سعد علی انہ کان مریضا
وقدم راکبا فامرہم صلی اللہ علیہ وسلم بالقیام لیعینوہ فی النزول عن دابتہ خلاف الظاہر
الی آخرہ و در حاشیہ صحیح بخاری باہتمام مولوی احمد علی در دہلی مطبوع شدہ بذیل حدیث مذکور آوردہ فیہ
استحباب القیام للسادات کذا فی الکرمانی قال فی المجمع احتج بہ الجماہیر لاکرام اہل الفضل
بالقیام اذا اقبلوا واما القیام المنہی عنہ فانما ہو فیمن یقومون علیہ وہو جالس طول جلوسہ
انتہی مختصرا الخ و در حاشیہ نسخہ سنن ابو داؤد کہ باہتمام مولوی نوازش علی اسماعیلی مطبوع شدہ از
فتح الودود آوردہ قولہ قوموا الی سیدکم احتج بہ المصنف والبخاری ومسلم علی مشروعیۃ القیام
قال مسلم لا اعلم فی قیام الرجل للرجل حدیثا اصح من ہذا ونازعہ فیہ طائفۃ منہم ابن الحاج
الی آخرہ **قولہ** طرفہ تر آنست جماعتی از مجوزین عمل مولد بمنع قائل اند الی **قولہ** این مقابلہ خانہ جنگی ست کہ کفی اللہ
المومنین القتال الخ **اقول** این ہمہ اظہار سفاہت ست کہ از غیظ و غضب مغلوب شیطان گردیدہ بار بار

بضلالت و تکفیر اکابر دین که مجوزین این عمل اند اشعار می نماید و از خدا تعالی خوف نمی آید و قطع النظر

از ان میگوئیم که منع قیام از ائمه و علمای مشهورین به نقل صحیح باثبات نرسانیده ناحق روی کاغذ

سیاه گردانیده اما آنچه نوشته اند که در کتاب باران رحمت ست که ابن حجر مکی در فتاوی و شیخ نور الدین

در حاشیه مواهب بدعت و لا اصل نوشته اند پس اولاً تصحیح نقل ضرورست و ثانیا بر تقدیر صحت نقل

از قول ابن حجر مکی و شیخ نور الدین و همچنان از قول صاحب سیرت شامی حکم ضلالت مجوزین آن کجا

لازم ست آیا نمی داند که آخر جمهور ائمه دین بلکه خود حضرات مذکورین هم قائل تقسیم

و بسیاری از امور را با وجود اطلاق بدعت همچو صحابه کرام جائز و مستحسن فرموده اند همچنان اطلاق لفظ

لا اصل حسب قول علمای با ایقان کی مستلزم ضلالت و خروج از اصل ایمان ست

بآن محض باطل خوانده کفی الله المومنین القتال درین مقام از حلیه علم و دین عاطل ست همچنان

که شیخ الاسلام برهان الدین حلبی در انسان العیون فی سیرة الامین المامون قبل صاحب سیرت شامی

تفسیر بدعت حسنه مستحبه فرموده اند و تقسیم آنرا ثابت نموده اند درین مقام برای تفهیم مرام مثالی دیگر

از کلام علمای کرام باید شنید در مجمع البحار فرموده قد کتبت فی شان الصلوة علی النبی صلی الله

علیه وسلم عند الطیب لشیخنا الشیخ علی المتقی قدس سره هل له اصل فکتب الجواب عن الشیخ

ابن حجر و غیره بما نصه سئل نفع الله به بما صورته جرت عادة الناس انهم اذا اعطوا طیبا

او ریاحین او غیرها او شموه ان یصلوا علی النبی صلی الله علیه وسلم فهل لذلک اصل

وما حکمه فاجاب بقوله اما الصلوة عند ذلک ونحوه فلا اصل لها ومع ذلک

فلا کراهة فیه ذلک عندنا الخ ملخصا **قوله** اگر نفس قیام را از بعض کتب ضعیفه ثابت

خواهند کرد برین قیام خاص حجت از کجا خواهند آورد الی آخره **اقول** ظاهر اقوت

و اعتماد و بی اعتمادی کتب فقه و حدیث وابسته بهوای نفس خود میداند و در مستندات

در کتب قویه جائی و در ضعیفه داخل کردن و بنای آن بر موافقت و مخالفت

جائز نبوده و هرگاه که در ما سبق از محققین مشروعیت و ندب این نوع اکرام ثابت گردیده پس برای

بجا آوردن آن بقصد اعلان تکریم آنحضرت صلی الله علیه وسلم چه حاجت بحجت دیگرست

جواز تکریم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را با امور جائزه حرام نتواند گفت و اگر بر خلاف تحقیق

محققین کراہت خصوص قیام ہرای اکرام واخل وقت قدوم تسلیم ہم کردہ آید تاہم بر تحریم ومنع این کہ یم
خاص حجت از کجا خواہند آورد **قوله** فہم شما کہ عالم برخلاف خیر البشر فتوی نہد **الی قوله** دشمنان
دین ہمیشہ باکتساب فنون وتحصیل علم کمال پیدا کردہ **الی قوله** استیصال دین نمایند لو کان فی العلم
من دون التقی شرف لکان اشرف خلق اللہ ابلیس الخ **اقول** این تطویل کلام درین مقام
تلبیس ہیچ است ومغالطہ نازیبا مسلمنا کہ اہل علم دیندار ودنیادار واتقیا واشرار ہر دو قسم باشند اما جماعت
بسیار از مجوزین عمل مولد خصوصا و مقسمین معنی بدعت بسوی حسنہ وسیئہ عموما کہ معروف ومشہورند
واستناد باقوال ایشان در کتب دینیہ مذکور ومسطور ست بودن ایشان از علمای ربانیین جامع شریعت وطریقت کامل
دین متین ومتصف باتباع شریعت ومعرض از دنیا وراغب آخرت ثابت ست باخبار متواترہ
ویقینی ست کالشمس فی الہاجرہ وخود صاحب رسالہ ومقتدایانش باتخضرات استنادمی آرند
ودر تشییع دین خود می شمارند اگر حالا اسماعیلیہ بجہت استحسان مجلس شریف ودیگر مستحسنات ایشان
ضلالت وبی دینی الزام کنند وسلوک راہ طریقہ ایشان گمراہی قرار دہند وآنحضرات را از دشمنان
ومخالفان دین رسول کریم ومتبعان ابلیس رجیم شمارند وسلسلہ دین خود را ہم بر ہم زنند ہیچ صاحب رسالہ
این الفاظ تشنیع بر زبان آرند اگر درین سواد تیرہ ہمہ این حرکات شنیعہ اطلاق کنند اما خود فردا
ابراہی روز محشر چہ جواب ارند **قوله** عقل بالبداہت میداند کہ موخر از مقدم ہمیشہ اکمل می باشد الخ
اقول اگر مراد ازین کلیت دعوی بداہت عقل باطل ست والا قطع نظر از انکہ مثبت مرام نیست
درخصوص این مادہ صادق ہم نیست کہ صاحب رسالہ وکافہ اسماعیلیہ حاشا کہ در کمال بخصوص صحابہ
منہم ہم از آنحضرات رسیدہ باشند چہ جای آنکہ اکمل گردیدہ باشند **قوله** فضیلت تقدم زمانی قدر
ندارست وان مستلزم عدم اعتبار متاخرین ستو ایشان از پایہ وستنا دنیست **الی قوله** فیض اللہ القدیر
اندباز بدعو فرماید دیگران ہم بکنند انچہ مسیحا میکرد الخ **اقول** ازین قول خود بر پا خود تیشہ می زند
بسیاری از دعاوی خود را میکنند اما مخالف را از موافق وضار را از نافع نمی شناسد چنانچہ از سیر ایام
مناقشات این اسماعیلی ورسائل اسماعیلیہ ظاہر ست **قوله** پس سعادتمندان را اکثر ست کہ بعض
صفات عالم دیندار را بقبول رشد و قبول انکار نمایند الخ **اقول** پس نہایت شقاوت ست کہ
با وجود موجود بودن صفات علمای دیندار در ائمہ دین کہ مجوزین عمل مولد اند بر تشقیقات ستحسنات

ایشان اطلاق ضلالت و بدعتی نموده آید باری چه میگوید در حق شاه ولی الله دہلوی مجدد و منتهی
السند مقتدای خود و استاد و والد و مرشد شان شاه عبد الرحیم صاحب و شیوخ سند دین شاه ولی الله صاحب
صاحب حصن حصین و حافظ سخاوی و ابن حجر عسقلانی و جلال سیوطی و غیرهم این حضرات را موصوف
بصفات عالم میپندارید یا متصفین بصفات اهل دنیا و از اشرار **قوله** خاتمه دانستنی است
که نام سنی است الخ **اقول** اگر سنی در اصطلاح جدید صاحب رساله همان را گویند که بحسب ظاهر یاد عای
اتباع سنت عقائد فاسده ایجاد ساخته و باتباع و موافقت اهل اهوا فاسده و سابقه پرداخته در حق
ائمه اہلسنت از صحابه کرام و دیگر علمای اعلام در فروع احکام فی فهم مرام حکم تحمیق و تجهیل و تحقیر بلکه
تفسیق و تضلیل و تکفیر لازم نماید تا البته این ادعا طائفه اسماعیلیه هم شاید ورنه فی الحقیقت این
ادعا همان مثل است که اهل اعتزال خود را خالق افعال دانند اما معنا خود را موحد و اهل حق سنت و جماعت را
و اہلسنت را بسبب اثبات صفات شرک لازم گردانند اما کلماتیکه صاحب رساله متضمن فهم و علم بالله کرده
بجز تثبیت خود بار بار برای اظهار تبحر خویش در میان می آید غیر از طول کلام خارج از مرام فائده
نمی دهد و جواب جمله خرافات از ما سبق آشکار پس حاجت اعاده و تکرار نیست **قوله** پیر صاحب بهشت
که در عینیت تحریر جواب این کتاب بشوند ضروری است که این دو سه امر را پیش نهاد خاطر مبارک نمایند
اول آنکه آنچه درینجا ایراد یافته است مؤید است بنصوص کتاب و سنت و آثار اصحاب و علما و مشائخ محققین
است پس در حقیقت تردید و تضعیف متوجه بجانب این حضرات باشد نه بمؤلف که ناقل و مبلغ است و بس الخ
اقول یکه چشم بصیرتش بنور انصاف مکحل است نیک میداند که صاحب رساله برای مغالطه در میدان
کذب مرکب تخود میدوانند چه در بیان مراد آیات و معانی احادیث که بر خلاف جمهور مفسرین و شراح محدثین
محققین جابجا قدم انداخته و در بعض مقامات گویا که بتحریف پرداخته و همچنان در آثار اصحاب
و علما و مشائخ خرافات خود غلط نموده و مقدمات غلط و بی ربط افزوده پس دعوی اینکه آنچه ایراد
یافته است مؤید است بنصوص الخ قوله مبلغ و ناقل است این ادعا کذب باطل است **قوله** دوم آنکه
برابر هر حجت و برهان این رساله احتجاج باقوال و روایات الحق نماید و استناد بر تخمین علما و مشائخ
فرماید الخ **اقول** هر چند تجدید باقرار می نیست که گاهی کسی را وقت توهم موافقت ببدعی سنا شد
و وقتی دیگر با دلیل اہلسنت برای خود و اہل ضلالت هم باشد تعبیر برای تکمیل الزام احتجاج

بیان اہل حق از شہرت ... که مستندین صاحب رساله از ان التزام کرده ام و اگر یک دو جا از دیگر علمای دین
آورده ام آنهم بعد از ان ست که در دیگر رسائل این طائفه و کبرای شان استناد و ذکر آنها دیده ام و نیز استناد
بان کتب کرده ام که وجود و اعتبار آنها در عامه امصار نزد علما بدرجه کثرت و اشتهار رسیده ست نه از
رسائل مجهوله و غیر معتمده مانند رساله مصری و نور الیقین و باران رحمت و غیرها مانند افتخار صاحب رساله
که تا هنوز وجود آنها در اختفا و استتار ست فضلا عن الشهرة والاعتبار **قوله** چنان نکنند که جواب
بعض مقدمات رساله نویسند و از پاسخ دیگر مطالب قطع نظر نمایند و الا این جواب ناقص شمرده شود
و قابل رد و طرد باشد الخ **اقول** اولا این کلامی ست عجب خارج از قانون عقل و ادب و ثانیا این
آرزوی صاحب رساله هم حق تعالی بر دست بنده ضعیف بظهور رسانید که از جمیع استدلالات
و اقوال صاحب رساله که تعلق ببحث و مقام و مدار اصل مرام بوده اند اجوبه شافیه داده بطلان همه
خرافات ظاهر گردانید **قوله** سیوم آنکه پیش از تحریر پاسخ همگی رساله را از بدایت تا نهایت لفظا بلفظ
مطالعه فرمایند الخ **اقول** برین ایمای صاحب رساله هم عمل نموده ام و بعد مطالعه اش بتامها از حضرت
کریم تعالی توفیق خیر طلب داشته و حمیت نفس و حمایت کسی در خیال نگذاشته لب به جواب کشوده ام
و هر مطلب را مستند به تحقیقات ائمه دین نموده ام اگر صاحب رساله نفسانیت و اعتساف بگذارد و به راه
تحقیق حق و انصاف آید امید قوی ست که بعد مطالعه جواب از تضلیل مجوزین مولد و عاملین آن باز آید
و از خرافات خود توبه نماید **قوله** چهارم آنکه هنگام مخاطبت و مناظره به سب و شتم پیش نیایند بلکه سررشته
پاس و ادب و حفظ مراتب مخاطب از دست نگذارند الخ **اقول** اگر صاحب رساله را حفظ مراتب خود
محبوب بود و از اول شیوه کریمه ارباب شرافت و کرامت چرا از دست داده و چو اسافل و اراذل پی تحقیر و تجهیل
اکابر دین چرا افتاده و در سب و شتم و تفسیق و تضلیل چرا کشاده اگر غبار شبهه در کلام اکابر دین بخاطرش
نمایان بود چرا بطور طلبه حق از اساتذه خویش و دیگر علمای حق اندیش طلب تحقیق حق ننمود از طرف
خود دراز کردن لسان در شان ائمه دین بر ساختن و بی باکانه علم طعن و تجهیل و تفسیق افراختن و از دیگران حفظ
مرتبت خود طلب نمودن و برای تعظیم و تکریم خویش و طائفه خویش فرمودن نهایت عجیب و بغایت
غریب ست و این هم خود نیش بر شنام سیما الاصابت اما بعد از وقت مطالعه این جواب خواهند دید که احقر بعید
هرگز مثل صاحب رساله ملتزم طعن و تشنیع نگردیده و اگر جای یک دو حرف مذکور ست ابتدا از صاحب رساله

واحقر معذورست کلوخ انداز را پاداش سنگ ست * واین مصرعه هم ست آخرای باد صبا اینهمه آورده تست
معروف ومشهور **قوله** یجیم انکه یاقوم ان کان کبر علیکم مقامی وتذکیری بآیات الله فعلی الله توکلت
فاجمعوا امرکم وشرکاءکم الخ **اقول** این آیات کریمه که در قول جناب حضرت نوح علی نبینا وعلیه الصلوة
والسلام در مقابله کفار منکرین توحید ونبوت وارد گردیده ایراد آن درین مقام چه مناسبت دارد بلکه
حسب عقیده طائفه اسماعیلیه درینجا هم اشعارست باینکه علمای اعلام واولیای کرام را که قایل …
عمل مولد اند گویا شیوخ دین این طائفه باشند از اهل ضلالت می شمارد وخارج از مسلمین انگارد پس …
این خیال از ماسبق روشن وفساد جمله او ها مثل ما تقدم مبین وها انا اختم الکلام واسأل الله تعالی
حسن الاختتام لی ولجمیع اهل الاسلام ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل
فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک رؤف رحیم وصلی الله تعالی علی نبیه الکریم وحبیبه الرحیم
سیدنا ومولانا محمد صاحب الخلق العظیم وعلی اله واصحابه اولی القدر الفخیم والفیض العمیم …
اتباع صاحب رساله برای افتخار خود برای مزید اعتبار شش عبارات متضمنه شهادت حسن …
مولف در عنوان اشتباه متانت تالیف وبکار بردن معجزه عیسوی درین باب چون مهر نیمروز …
طلوع نمودن آن کتاب الی غیر ذلک من المطالب التی یتعجب اولو الالباب درج گردانیده اند …
بخیال نیاوردند که این کسان چه لیاقت دارند که بشهادت آنها نوبت به تضلیل ائمه دین رسانیدند
وقطع نظر از آن حال این کسان چه امثال ایشان معلوم اما منجمله آنها حال دو کس بمنزله سر سلسله این گروه اند
درینجا مرقوم اول که شهادت نزیل ٹونک ثبت نموده وبلفظ تاج الفقهاء والمحدثین ستوده حال …
ایشان در رساله صیانة الاناس باید دید هر قدر قلیل از خرافات ایشان مطلع شاید گردید …
بس ست که نزیل ٹونک بقاعده للاکثر حکم الکل بربنا حسابیات ومسائل فرعیات …
مسائل موافق اهل سنت ودر اقل موافق اهل هوا وبدعت باشد داخل اهل سنت …
از رجوم الشیاطین نسبت نمودن آن بطرف شاه عبد العزیز صاحب آورده که مذهب اهل سنت …
نهایت تنگ وباریک تر از موی ست هر که ادنی مخالفتی با سنت نماید از دائره این مذهب …
صاحب رساله وبرادر بزرگوارش در معنی سواد اعظم که نهایت تطویل نموده …
ازین لفظ مخالف حدیث ولغت وجماعت فرموده نزیل ٹونک در صیانة الاناس حسن …

مذہب سواد اعظم قرار دادہ وہمچنان عدم قابلیت کفر عفو را مقتلا مذہب سواد اعظم قرار دادہ وصحبہ بیما
غور فرمایند کہ اطلاق سواد اعظم درینجا حسب تحقیق او خبر از علو و تحقیق بندیل ٹونک صید بہ اشہادت دیگر کہ از
شیخ عباس پسر شیخ احمد عرب شروانی نویسانیدہ اند و شیخ صاحب موصوف شروانی براہ مہربانی تالیفش را
فائق بر ہمہ اولین قرار دادہ بتصریح و کنایہ تشنیع را از حد گذرانیدہ نوبت بالزام شرک و کفر اینہم تجویز
این عمل شریف رسانیدہ اند ہر چند از شیخ صاحب موصوف بنا بر غلو مذہب تشیع و تعصب بشر رفض
الزام ضلالت بامامت و اکابر اہلسنت غیر غریب اما کسی کہ خود را خواہ مخواہ سنی گوید افتخار بشہادت تشیع
والاتباع نہایت عجیب طرفہ آنکہ از رسالہ کشف الالتباس عما وسوس بہ الخناس حال شیخ ابو الفضل عباس
باید دید بنا بر ان حضرات اسماعیلیہ باید خندید و عبارۃ الکشف ہکذا اور جناب ابو الفضل کہ مصداق
پڑھی ہوئی انکی نام محمد فاضل ہیں اونکی کیا تعریف کیجئی کہ بیش ناظم ناثر و بیش ناثر ناظم و بیش ہر دو ہیچ و بیش
ہیچ ہر دو تحریر کا یہ حال ہی کہ علم صرف و نحو جسپر علم احادیث ائمہ ہدی ملتوی ہی اور وہ ایک مدلول فصیح
اور صحیح استعمال ہی اونکو علوم ناحق بیت معدود فرماتی ہیں اور قضیہ کو برعکس ٹہیراتی ہیں اور صحت عبارت کا
یہ حال ہی کہ ہر چند سالہا سال ہی بلکہ بدو تمیز سی آج تک مشق انشا نگاری اور نظامی و نثاری
بنا بر عار سی ہی اور اصحاب سند یافتہ و دیر سی اصلاح منظوم و منثور لیتی ہیں اب تک بلطفہ تعالی سفید
و سیاہ میں کچھ حاصل نہیں کہ وہ مرد انشا فارسی سی اغلاط و زلات سی بری لکہ سکیں سو جب فارسی فصیح کا
یہ حال ہی تو عربی فصیح کا کیا حال ہوگا اور ایسا ہو لا درہ جو ان مرد صاحب تمیز ہو اور نگاہ بصیرت سی
جزئیات اور عربی حروف اور مقاصد اور استعمال کلمات طیبات کتاب اللہ و سنت پیغمبر کو کیا سمجھی گا اور کیا
کیا اہتمام اوس مسائل کا تنقیح کیا جانی چاہئیں کا رسا والی انتہی ملخصا و بالاختصار انتہی آنکہ
لطف فرمودند جناب المحقق سید العالمین شیخ العالم المفتی محمد صدر الدین خان بہادر دہلوی کہ این عبارت
کہ مولوی سید صدیق حسن صاحب قنوجی فیض یافتہ علم و قوت حافظ الفاظ میر بیستہ تحریر یافتہ [illegible]
کہ آن سید الملتین شیخ العالمین ہمہ عالم مجوزین مولد اند و در مسئلہ فتوی نوشتہ اند کہ علیہ [illegible]
[illegible] مشہور است [illegible] بعض [illegible] مولد [illegible] تشنیع نمودہ اند از ذکر نام [illegible]

ماننعی لیجوز اثبات ما عمل الجری و دیگر نیست فقط

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

نام این رساله عین الیقین فی بحث مولد اکمل النبیین است

چون از تحریر جواب اصل رساله فارغ گردیدم تحریر جواب تعلیقات برادر بزرگ را اهم که ملحق باخر است
مناسب دیدم **قوله** بعض مردم این زمان **الی قوله** چون کفار پیشین زمان حرف جدل را از ترکش کشیده
و بغلط در حدیث ید الله علی الجماعة من شذ شذ فی النار و حدیث من فارق الجماعة تمسک جسته اند
الخ **اقول** عادت جهال است که امری را در اثبات دعاوی خود بجوش و خروش می آرند و آنرا دلیل
قوی و شریف می انگارند اما چون خصم همان را حجت گرداند و مطلوب خود بروشن ترین وجه
ازان باثبات رساند بمقتضای آنکه دروغگویان را حافظه نمی باشد همان قول را از پایهٔ احتجاج
ساقط می سازند و سنگ بر شیشهٔ آبروی خود می اندازند و خصم را بمقتضای سنت جاهلان دشنام
یاد می نمایند و زبان را به ناگفتنیها می آلایند مصداق این حال و شاهد این مقال ابطال احتجاج بسواد اعظم
درین مقام ازین احادیث شریفه حضرت سید الانام صلی الله علیه وسلم است مخفی مباد که مجددیهٔ فروغ
دهلی برای جواب تصحیح المسائل چه خاکها که بر سر خود نه بیختند و چه ورقها که نه ریختند آخر بدینجا که شبها
بر هم می بردند و دود چراغها از غایت طیش و غضب میخوردند پس از سالها بکر فکر شان پرده از رخ کشید
در رسالهٔ تفهیم در دهلی بطبع رسید در همان تفهیم در بیان عدم جواز استمداد از انبیا علیهم السلام و اولیاء
کرام با وجود اقرار اختلاف نوشته اند اتباع عامهٔ فقها و جماعت ایشان واجب است زیرا که امام احمد در مسند
خود از معاذ ابن جبل رض آورده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان ذئب الانسان
کذئب الغنم یاخذ الشاذة والقاصية والناحية وایاکم والشعاب وعلیکم بالجماعة والعامة ابن ماجه
در سنن خود از انس رض می آرد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتبعوا السواد الاعظم
فانه من شذ شذ فی النار و ابو داود در سنن خود از ابو ذر رض روایت میکند قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من فارق الجماعة شبرا فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه
شیخ عبد الحق دهلوی در ترجمهٔ مشکوة بذیل معنی حدیث اول می نویسد اشارت است آنکه متعین
اتباع اکثر و جمهور است چه اتفاق کل در همه احکام واقع بلکه ممکن نیست و در شرح حدیث ثانی
حسین بن عبد الله طیبی ناقلا عن المفردات می نویسد السواد یعبر به عن الجماعة الکثیرة

الی ان قال پس از این مذکور صاف واضح شد که اتباع کثیر و جماعت لازم نیست الی آخره مقام حیرت است
که بجدیکه بر تالیف تفهیم غلغلهٔ شادمانی از فرش تا عرش رسانیدند و در تشهیر آن قصوری نکرده اند
با اینهمه بکلامهٔ عرشی آنرا ندیدند و یا دیدند و نفهمیدند یا فهمیدند و نپسندیدند یا آنوقت پسندیدند
و اینوقت قایل منسوخیت آن گردیدند بهر صورت این ترانه خارج از آهنگ که شیدند نه
طرف کبرای خود چه جواب اندیشیدند اگر درین مقام تشنیعات شان قلب نمایم بجاست و اگر آیه کفی الله
المومنین القتال در جوابش خوانم سزاست و اگر این شعر بخوانم هم زیباست ؎ حیرتی دارم
ز دانشمند مجلس باز پرس ؎ توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند عملاست ساکنان قنوج و دهلی
که اعتراضات دوگانهٔ بکلامهٔ عرشی را متوجه استدلال احتجاج تفهیم المسائل گردانند و تخیاذ کرمجبورین
مولانا و قیام تام کبرای خویش بکرسی نشانند پس تا چه جواب از آنجانب بظهور آرند تصدیق آن احتجاج
هم لازم شمارند صاف و صریح گویند که احتجاج مولفین تفهیم مقبول و صحیح است و صواب یا فرود و قبیح
و خراب حالا متوجه بیان بکلامه باید گردید و جواب مفصل آن باید شنید **قوله** اول اینکه معنا بعد
تحقق الاجماع الخ **اقول** اگر از کلام بعض اعلام در شرح یک حدیث یک معنی فهمیده شوند مستلزم
آن نیست که معنی مختار دیگر شراح محققین که آنهم موید بدیگر دلائل و احادیث باشد باطل اعتقاد کرده آید
از نقل عبارت تفهیم که معنی حدیث ظاهر گردید برای زیادت توضیح مرام و تکمیل الزام سندی دیگر هم
باید شنید قطب اسمعیلیه در مظاهر حق در فایده حدیث اتبعوا السواد الاعظم فانه من شذ شذ
فی النار نوشته یعنی جو اعتقاد اور قول و فعل اکثر علماء کا ہوں اوسکے پیروی کرو الی آخره **قوله**
و صراحة معلوم میشود ازین حدیث دیگر که ابن ماجه مرفوعا از انس رضی روایت کرده ان امتی لن تجتمع
علی ضلالة فاذا رأیتم اختلافا فعلیکم بالسواد الاعظم چه تفریع لزوم سواد اعظم بر عدم
انعقاد اجماع امت بر ضلالت دلالت میکند برینکه مراد از سواد اعظم جماعت جمیع امت است الخ
اقول دعوی صراحت ازین حدیث ثابت نمودن چه لزوم سواد اعظم را مفرع بر عدم انعقاد اجماع
امت بر ضلالت قرار دادن موجب اثبات لزوم سواد اعظم در حدیث شریف مفرع است
بر روایت اختلاف صاحب رساله که آنرا مفرع بر عدم انعقاد اجماع امت بر ضلالت قرار داده معنی لفظ
فاذا رأیتم اختلافا بخیال نیاورده **قوله** این امور کسی است که در بعض مسائل با جماعت جمیع

صحابه طرف شد الی قوله این حدیث مذکوره قابل تمسک نماند چه در اصول حنفیه مقرر شده است که هرگاه
که صحابی راوی او مخالفت او کند از پایه اعتبار و احتجاج می افتد الخ **اقول** روافض و خوارج و سائر
اهل ضلال که تمسک بهمین روایات شاذه و اقوال نادره برخلاف جمهور و مخالف مذهب مشهور نموده اند
اهلسنت و جماعت برای دفع اوهام جهال که در مقابله آنها تمسک و احتجاج بحدیث مذکوره فرموده اند
بمخالفت شان پس و حق و حدیث شریف صحیح به ائمه امت را از پایه اعتبار انداختن کمال ضلالت است
در تحفه اثنا عشریه در جواب کید شصت و ششم فرموده اهلسنت در اصول خود قاعده قرار داده اند
که بسبب آن ازین غائله بفضل الهی امین اند بمقتضای اتبعوا السواد الاعظم و اتقی که مخالف
جمهور باشد ترک کنند الخ اما آنچه صاحب رساله جوالة الاصول از نافهمی خود نموده قطع نظر از مباحث
طو بله این مسئله ایشانهم بخیال نیاورده که این حکم علی الاطلاق کجاست از کتب مشهوره اصول بلی
اعتبار شروط و قیود چند در ان ظاهر است یکی آنکه مخالفت راوی یقینی و حقیقی باشد دوم آنکه
این مخالفت بعد از روایت نموده باشد سیوم آنکه در مروی احتمالی دیگر نباشد چه اگر در مروی
احتمالات چند باشد و راوی بر بنای یک احتمال عمل نماید مستلزم آن نیست که عمل با احتمال دیگر
حدیث و احتجاج بدان مطلقا باطل گردد و آن حدیث علی الاطلاق از پایه اعتبار ساقط گردد در منار
آورده والمروی عنه اذا انکر الروایة او عمل بخلافه مما هو خلاف بیقین سقط العمل به
وان کان قبل الروایة او لم یعرف تاریخه لم یکن جرحا و تعیین الراوی بعض محتملاته لا یمنع
العمل به للتاویل الاخر الی اخره و چون در حدیث شریف احتمالیست که مراد باین خطاب مقلدین باشد
نه مجتهدین پس اگر راوی این حدیث که از جمله مجتهدین بود باجتهاد شان در کدامی مسئله برخلاف
اکثر باشد نتوان گفت که این حدیث بسبب مخالفت عمل راوی قابل تمسک نیست و هیچ مخالفت موجب
مستلزم آن نیست که احتجاج بدان بر غیر مجتهدین هم برای ترجیح اتباع اکثر درست نباشد و همین مسئله
که قصص مخالفت حضرت ابوذر و حضرت ابن عباس بجمهور صحابه بتطویل تمام نقل نموده است حالا اگر کسی
قول جمهور صحابه را گذاشته تقلید قول حضرت ابوذر رض و حضرت ابن عباس رض برین اقوال نماید پس هرگز
او زار واو درست نیست و نیز می توان گفت که چون در حدیث شریف احتمال لزوم اتباع اجماع و
از مخالفت بعد انعقاد اجماع و هم احتمال اتباع اکثر موجود است پس اگر راوی این حدیث بسبب

اجتہاد خویش بر احتمال اول حمل نمودہ در بعض امور بطور ندرت مخالفت اکثر کردہ باشند لازم نیست
کہ حسب تحقیق دیگر محققین کہ بدلیل دیگر احادیث و دلائل مراد ازین حدیث اتباع اکثر دانستہ اند
عمل بر آن و احتجاج از آن باطل باشد **قولہ** ارشاد کردند کہ آن جماعہ صحابہ است الخ **اقول** کسیکہ روایات
متعددہ حدیث اتباع جماعت علیہ و حدیث اتباع سواد اعظم وارد است و وقوع اختلاف مطالعہ
نمودہ است و شروح محققین ہم دیدہ است نیک میداند کہ مراد او حصر و تخصیص صحابہ کرام نیست و قطع نظر از
برادر صاحب رسالہ اقرار نمودہ باینکہ مراد از سواد اعظم نیست مگر جماعت اصحاب یا جماعت علمای متبعین
کما مر سابقا و جواب بحث قیام سابقا گذشتہ و قدری از آن حقا ہم می آید **قولہ** حق تعالی فرمودہ الا الذین آمنوا
وعملوا الصالحات وقلیل ما ہم الی قولہ تعالی ازین آیات است حجت کلی تواند شد الخ **اقول** از نافہمی خود
مطلب آیات کریمہ و احادیث شریفہ نفہمیدن و از وہم خود قائل بمخالفت یکی مر دیگری را گردیدن و برین
بنا حدیث شریف را از پایہ حجیت ساقط ساختن و بر ائمہ دین کہ احتجاج بآن نمودہ اند سہام ملام انداختن
شعبہ ایست از تحریف و الحاد یعنی بلدا و عنادا صاحب تحفہ اثنا عشریہ در باب مکائد آوردہ کہ باز ہم
گویند مذہب اثنا عشریہ حق است و مذہب اہلسنت باطل زیرا کہ اثنا عشریہ در اکثر اوقات و اکثر بلدان
قلیل و ذلیل ماندہ اند و اہلسنت کثیر و عزیز و خدا تعالی در حق اہل حق فرماید وقلیل ما ہم و نیز فرماید وقلیل
من عبادی الشکور و درین تقریر تحریف کلام الہی است و تغلیط او اول آن زیرا کہ حق تعالی در حق اصحاب الیمین
این امت فرمودہ است ثلۃ من الاولین وثلۃ من الآخرین و جائیکہ بقلت وصف کردہ است
کما قال ولا تجد اکثرہم شاکرین و فی الواقع شکر کہ صرف العبد جمیع ما انعم اللہ علیہ الی ما خلق لاجلہ است
مرتبہ ایست عزیز الوجود و درینجا بیان حقیت و بطلان مذاہب نیست بیان قلت شاکرین و کثرت غیر
شاکرین است و ہمچنین در آیہ وقلیل ما ہم بیان آنکسیست کہ عامل بجمیع اعمال صالحہ کما یجب الا الذین آمنوا
وعملوا الصالحات وقلیل ما ہم درین آیت ہم ذکر عقاید حقہ و غیر حقہ نیست و اگر قلت و دولت موجب
حقیت شود باید کہ نواصب و خوارج و زیدیہ و افطحیہ و ناوسیہ احق و اولی باشند از اثنا عشریہ کہ
بسیار قلیل اند بلکہ حق تعالی در کتاب عزیز خود جابجا ظہور و غلبہ و تسلط مرشان اہل حق وعدہ میفرماید الی قولہ
و در احادیث جابجا باتباع سواد اعظم امت و موافقت جماعت تاکید فرمودہ اند الی آخرہ **قولہ** اول
کسانیکہ جماعت بر ایشان صادق است صحابہ اند رضی اللہ عنہم و ایشان این قیام ناجائز می دانستند الخ

اقول برای حکم لزوم ضلالت بر آنها امت و تحریم تکریم آنحضرت افترای عظیم بر صحابه کرام می نماید چه
نسبت ناجائز دانستن این قیام بسوی صحابه کرام کذبیست شنیع و اگر برای گلو خلاصی خود از جائز نبودن دانستن
قیام جائز نبودن دانستن قیام وقت آمدن حضرت در مجالس اصحاب مراد دارد پس اینهم افترائیست چه محدثین محققین
قیام اصحاب کرام وقت آمدن آنحضرت ثابت فرموده اند علامه خفاجی در شرح شفا فرموده اما القیام
للعلماء والصلحاء فمستحب وکان النبی صلی الله علیه وسلم اذا جاء قام له الصحابة الی آخره
و اگر ازین هم تنزل کنند و مراد جائز نبودن دانستن اصحاب قیام وقت رویت آنحضرت را مراد دارد و حدیث
حضرت انس بطور پیش آرد پس اولا میگوییم که ازان قضیه مرسله جائز نبودن دانستن چگونه ثابت گردید اگر بلفظ
کراهت آویزد پس از محققین گذشته که لیکن هذه الکراهة لله پس ازین هم ناجائز دانستن به ثبوت
نرسید و ثانیا آن عدم قیام وقت رویت بسبب کراهت چگونه مستلزم ضلالت مجوزین این قیام خواهد بود
که قید وقت رویت و نیز علت آن که کراهت آن بود درین مفقود بسا امور که در مواجهه شخص و وقت
مشاهده و حضور او مکروه است و در غیر آن غیر مکروه و ازانجمله است مدح کسی که در حضور آن مکروه است ندانی
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم علی الاطلاق سیدنا بر ذات مبارک که در مواجهه شریفه بود مکروه پیدا شد [illegible]
علما قائل استحباب آن هستند و در صحیح البخاری بذیل حدیث قیل انت سیدنا قریش فقال السید هو الله
کانه کره ان یحمد فی وجهه واحب التواضع و در کتب سیر مانند شفا فصلی [illegible] مبنی برای
بیان کراهت آنحضرت بجای مدح بیجا شخصیت و شفقت قوله ناعت جمیع تا الفت جماعت [illegible]
الی قوله ابن مسعود قرآن بودن معوذتین و دیگر مسائل اتفاقیه انکار کرده الخ اقول [illegible] نظر از انکه در کلا
کلامیست عریض و طویل انا احقر الطلبه انتهم قال و قیل خارج از بحث گذاشته و مناقشه فی المثال ایضا
در اصل بحث کلام میکنم و میگوییم که ماحصل استدلال مستدلین باین احادیث همین قدر است که اگر
بعض علماء امت را که جمهور مجتهدین و اکثر محققین خلاف واقع شود بحکم احادیث شریفه متبع اکثر باید
گردید و قول نادر را مهجور باید فهمید اتباع مذهب متفق سواد اعظم صواب و بجا است التزام اقوال
شاذه و روایات نادره خطا و ناروا است پس آنچه صاحب رساله درین وجه و امثال آن در دیگر کلام
بعض روایات نادره و اقوال شاذه که از بعض علماء کرام صادر شده اند پیش می آرد و آنها فهمی آن
نارد این تطویل لاطائل بر تقدیر صحت روایات آورده و کوشش ابطال آن می سازد و آن می [illegible]

دعوی میکرد که از کرامی مجتهدی هیچ قولی مخالف جمهور بظهور نرسید البته در رد آن این تطویل فائده می بخشید
و چونکه مقصود همین قدر است که اتباع اقوال شاذه و نادره که مخالف مذهب محقق اکثر از کسی بظهور آید
گو آن مجتهد در آن خطا بجهت سهو و عدم علم حقیقت یا دیگر وجوه معذور باشد اما اتباع آن قول مهجور
و ترک و طرد مذهب محقق جمهور نمی شاید و این مطلب از تحریر این جواب مرتفع نگردیده از صاحب رساله
می پرسیم که مثلا در همین قول از حضرت ابن مسعود رض مخالفت اتفاق در انکار قرآن بودن معوذتین برای الزام
نقل نموده می اگر بفرض محال صحت و صدق این روایت را از حضرت وی رضی الله تعالی عنه تسلیم نمائیم
آیا اتباع این قول شاذ و نادر درست و صحیح است یا خطا و قبیح اگر قبیح می پندارد همان قول بثبوت رسید که
متبع قول شاذ و نادر نباید گردید و مذهب سواد اعظم را درست و معتبر باید فهمید و اگر اتباع آن قول
شاذ و نادر را درست می پندارد و قولش کذب و زور است و در عقیده اش سراسر خطا و قصور در ینجا
براهمی روشن فکر سند ادر مستندین امثال صاحب رساله ضرور است شاه ولی الله دهلوی
در ازالة الخفا فرموده پس قرارت والذکر والانثی شاذ است در نماز نباید خواند حال آنکه در حدیث ابن مسعود
و ابی در روایت صحیح شده و در وقت انتساخ مصاحف عثمانیه از اصل شیخین رض و ابن عباس رض و صحابه دیگر
مباحثه فرموده اند و همچنین بعض آیات و وصی ربک بجای قضی ربک نوشتند و همان نسخ در آفاق شایع شد
و همین قاعده دانستیم که قول جماعت صحیح بود و همچنین ابن عباس رض من باب خطاء المعذور الی ان قال یا در روایت
غریبی و در کتابی نادر بطریق تعجب آورده باشند که فلان چنین گفت و فلان چنین نوشت و در وقت
اشکال یک جانب اصابت بوده و دیگر جانب خطاء المعذور چون پرده از روی کار برداشتند و حق
مثل فلق الصبح پدید شد مجال اختلاف نماند هر که الحال یمینا و شمالا افتد زندیق است او را هی باید
بقتل رسانید الی آخره مخفی مباد که امام اسماعیلیه هم در رساله ایضاح اقرار کرده است که اقتدا و صحابه
و تابعین در امور یکه از بعض ایشان بطریق ندرت صادر شده داخل بدعات حقیقیه است **قوله**
هیچکس بانکار نفس این مخالفت دم نزد و نگفت که مخالفت جماعت جائز نیست الخ **اقول** این مجرد
ادعا است و ثانیا بر تقدیر تسلیمش خارج از اصل بحث اگر مجتهدی بر مجتهد دیگر بسبب اجتهاد مثل انکار
سکوت کند مستلزم آن نیست که نزد این مجتهد آن اجتهاد صحیح باشد یا اتباع و اقتدا آن نزد این مجتهد صواب
و درست گردد بنا اوقات صحابه کرام امری را ممنوع میفرمودند و بران از احادیث آنحضرت صلی الله

علیه وسلم استدلال می نمودند عمدا براجتهاد مجتهد دیگر سکوت می ورزیدند اگرچه آنرا خطا می فهمیدند
در غنیة المستملی در بیان کراهت صلوٰة جنازه در مسجد جماعت بعد از آنکه این مطلب از حدیث
حضرت ابوہریرہ رض که در سنن ابوداؤد وابن ماجه ست اثبات کرده واز حدیث حضرت صدیقه رض
که در صحیح مسلم ست جواب داده می نویسد وماقیل لوکان عند ابی هريرة هذا الخبر لرواه
ولم يسكت مدفوع بان غاية ما في سكوته مع علمه كونه مسوغ الاجتهاد والانكار
الذي لا يجوز السكوت عليه هو ما يكون معصية وما ادى اليه رأى المجتهد لا يكون
معصية في حقه فلا يجب الانكار بسببه بالجمله کسیکه از راه خطاء اجتهادی براه خلاف رفته گو
معذور ست اما برد یگران اتباع مذهب محقق جمهور ائمه دین ضرور ست عمدیده دانسته اقوال شاذه
ونادره را اختیار ساختن و مذهب سواد اعظم را پس پشت انداختن البته بمخالفت احادیث نبویه
پرداختن ست **قوله** مراد از جماعت اکر اکثر اند پس آن دعوی یعنی جماعت را بمعنی اکثر گفتن
خلاف لغت وشرع وجماعت ست الخ **اقول** بطلان این دعاوی از ماسبق بتحقیق محققین وتصریح
اکابر این طائفه ظاهر گردید **قوله** اما شرع پس حدیث مرفوع ست اثنان فما فوقها جماعة الخ
اقول درین حدیث که اطلاق جماعت بر اثنین وما فوق آن آمده مستلزم آن نیست که هرجا که در شرع
لفظ جماعت آید مراد از ان همین باشد تا که برین بنا بر ائمه محققین که ازین لفظ درین احادیث اکثر
علماء دین وجمهور محققین مراد گرفته اند تهمت مخالفت شرع شریف نهاده آید
واگر نزد صاحب رساله معنی شرعی مراد از جماعت منحصر در همین ست پس برین تقدیر مسائلی چند
که محل بر اجماع جمیع امت نموده بود بطلان آن رو نمود که اثنان وما فوق آن معنی شرعی این لفظ
گردید حالا باید فهمید که مراد ازین حدیث شریف نزد بعض علماء کرام بیان حالت مسافرت ست
ونزد بعض مقصود حکم اقتدار در جماعت نماز ست ونزد بعض محمول بر مواریث ست نه آنکه بیان معنی
لفظ جماعت ومحاوره آن مراد ومقصود ازین حدیث باشد در توضیح فرموده والحديث
محمول على المواريث او على سنية تقدم الامام فانه اذا كان المقتدي واحدا يقوم عن يمين
الامام واذا كان اثنين فصاعدا يتقدم الامام او على اجتماع الرفقة بعد قوة الاسلام
فانه لما كان الاسلام ضعيفا نهى النبي صلى الله عليه وسلم عن ان يسافر واحد واثنان

لقوله علیه السلام الواحد شیطان والاثنان شیطانان والثلثة رکب فلما ظهر قوة الاسلام رخص فی سفر اثنین الخ **قوله** اما اول جماعت پس محی السنة در شرح السنة گفته الجماعة عند اهل العلم اهل الفقه الی آخره **اقول** این قول مخالف آن ائمه دین نیست چرا که مراد شان هم باتباع اکثر اتباع اکثر وجمهور اهل علم وفقه بوده است نه اکثر جهال وعوام پس ایراد این عبارات برای ابطال آن استدلال وهم باطل است وخیال خام **قوله** ثابت است که در آخر زمان اهل حق وارباب تقوی کمتر خواهند بود واهل باطل وارباب فسق اکثر الی قوله در صورت تعارض قابل حجت نخواهد ماند الخ **اقول** در احادیثیکه مثبت ترجیح اتباع سواد اعظم اند وعلمای دین بدان استدلال فرموده اند کجاست که در آخر زمان شیوع محرمات اعمال وعقاید باطله وظهور فسق وکفر نخواهد شد یا آنکه در ممنوعات منصوصه اتفاقیه وامور فسقیه وکفریه هم در هر وقت اتباع اکثر موجود بین آنوقت باید بود تا که حکم بمعارضه نموده گفته شود که احادیث مذکوره قابل حجت نیستند افسوس که صاحب رساله معانی احادیث نمی فهمد وبمعنی معارضه میداند ومرکب در میدان تجهیل وتضلیل ائمه دین میدواند **قوله** شما چه قسم جمیع علمای روی زمین را باوجود انتشار ایشان در انگشت آورده ومعلوم گردید که ایشان قیام اکثر اند ومنکران الخ **اقول** امریکه از صدها سال متوارث میان اهل اسلام محبین حضرت خیر الانام در اکثر بلاد اسلام است ودر اعصار متعدده جماعت علمای مشهورین معتمدین مشهوره مستنده استحسان وجواز آن تحقیق فرموده وعمل بدان نموده باشند ومخالفین باوجود جد وجهد تمام در زمره منکرین بجز چند نام وآنهم باستناد رسائل غیر معروفه پیش کردن نتوانستند کسانیکه کثرت علمای مشهورین مجوزین وقلت مبطلین ومنکرین وآنهم از مجهولین میبینند برایشان بموجب اقرار کبرای صاحب رساله از جامعین تفهیم وغیره البته اتباع علمای محققین که بیشتر منکرین مجوزین اکثر اند ضرورست ودر انگشت نیاوردن جمیع علمای روی زمین معذور ومجبور احتمال بر این امر که شاید منکرین اکثر باشند وقول ایشان ظاهر نگردیده باشد خللی نمی اندازد وثانیا می گوییم که چون از رساله برادر خورد این مرد ظاهر است که علما تا هزار سال قائل تقسیم بدعت ومقر استحسان بدعات حسنه بوده اند پس این اقرار شان ایشان را با مثبتین قیام یکجا کرده وثالثا درینجا که حاجت بشمار جمیع علمای نیست بر بنای استدلال این احادیث باطل می انگارد وطائفه اسماعیلیه که برای اثبات دعاوی خود باوعای اجماع واتفاق زبان خود را بکذب بحت آلوده اند آنرا یاد نمی آرد وصاحب رساله را واجب بود که اولا این استفسار از طائفه خود می نمودند ازانکه صاحب رساله جواب اثبات دعوی اتفاق

واجماع از طرف طائفه خود چه اندیشیده مگر آنکه صاحب رساله را در ان ابواب اتفاق واجماع جمیع علمای مشارق ومغارب از متقدمین ومتاخرین از روی کمال علم رمل متیقن ومعلوم گردیده که صاحب رساله درین باب برخلاف جمهور ائمه دین راه می پیموده حالا در ینمقام اقوالی چند از کبرای طائفه نشان میدهیم وشمار کنانیدن جمیع علمای مشارق ومغارب از ینها می خواهم پس منجمله آن اینکه مولفین تفهیم المسائل در مسئله انکار سماع اموات دعوی اجماع امت نموده اند ومنجمله آن اینکه نزیل ٹونک در وسوسة الخناس گفته توبه دور کن بالاتفاق ہین ایک ندامت فعل ماضی پر دوسرے عزم عہد ونکرنی پر استقبال ہین الخ ومنجمله آن اینکه در ہمان رساله در بیان داخل بودن وصف بعثت للتبلیغ ما اوحی الیه در معنی ہین گفته سب علمائے مفہوم امر تعریف ہین بنی کے داخل کیا ہی الخ ومنجمله آن اینکه مجسٹریٹ اسماعیلیه در مصباح الضحی گفته معانقه واسطے غیر قادم کی باجماع حنفیه بلکه شافعیه بہی مکروه ہی الخ واگر صاحب رساله واتباع او گویند که اینها مثال اینها که دعوی اتفاق واجماع نموده اند همه از جهال بوده اند پس باید دید که همین صاحب رساله سنت بودن اشاره بسبابه دعوی اتفاق احادیث وآثار متواتره واجماع ائمه اربعه وجمیع فقها ومحدثین نموده معلوم نیست که بوقت این تحریر در کدام عالم وآنوقت در کدام عالم بوده حالا مکاتیب شیخ محمد باید واز اتباع صاحب رساله آنچه پرسیدنیست باید پرسید **قوله** عمل بحدیث شما که مقلد محض اید بمذهب شما جائز نیست که میگوئید این امر خاص برای مجتهد واجبست وبرای مقلد حرام الی قوله اگر اکنون احادیث رفع الیدین فی غیر التحریمه امثال برشما عرض کنیم الخ **اقول** در هر قول زیاده تر نافهمی خود ظاهر میکند اینقدر نمی فهمد که آنچه مقلدین گفته اند همین قدر ست که مقلدان را ترک مذهب مصرح مجتهد خود صرف بنا بر شنیدن لفظ روایت کدامی حدیث مخالف قول امام نمی رسد چه تحقیق معانی حدیث وتدقیق وتطبیق احکام آن وتمیز ناسخ از منسوخ وقوی از ضعیف ودیگر ضروریات مجتهد را که آن حکم فرموده است از مقلدین بلکه بعض مجتهدین زیاده تر بوده وبر مقلد آنچه واجب بود بموجب فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ادا نموده واین امر را اگرچه اسماعیلیه وهابیه برای تکفیر امت محمدیه کفر وشرک قرار میدهند اما مستندین صاحب رساله تصریح آن نموده اند از انجمله شیخ محمد که برادر صاحب رساله حسب عمر خود تنها قول همین یک شیخ را بر تحقیقات جماعه کثیر از ائمه دین که تا هزار سال گذشته اند ترجیح میداد در مکاتیب خود وبعد نقل عبارات فتاوی غرائب وغیره میفرماید تا مقلدان را نمی رسد که بمقتضای احادیث عمل نمود جرئت در اشاره نمایم وبفتاوی

چندین علماء مجتهدین مرتکب امر محرم و مکروه و منهی گردیم الی آخره و کفی به حجة علی صاحب الرساله پس
ازین امر لازم نیست که نزد این علما فهم حکم امری که مخالف مجتهد نیست از ظاهر احادیث شریفه و عمل بدان و احتجاج
بآن احادیث حرام باشد و اگر کسی علی الاطلاق حکم بحرمت احتجاج باحادیث و عمل بدان عموما برای علمای مقلدین
تحریر نموده باشد تا از ان قول او جمیع علمای مجوزین قیام و مستدلین باحادیث شریفه الزام صاحب رساله تمام نیست
اما مثالیکه ذکر کرده پس منشاء آنهم همان نافهمی ست قیاس امری که از مجتهد منع آن ثابت نیست بر امری که خود
از مجتهدین عظام تحقیق نسخ آن و اثبات عدم آن باحادیث کثیره و جواب از احادیث مستدله دیگران
مروی باشد نمودن و بنابرآن علماء مقلدین را در فهم امریکه کراهت و حرمتش از مجتهد مروی نیست از ظواهر
احادیث که ائمه دین بدان احادیث استدلالات فرموده باشند بجهت الزام دادن ناشی ست از ندیدن کلام
اعلام و تفهیم مرام آن کرام **قوله** این حدیث مخالف ایشان ست الخ **اقول** ازین خبطی بخبط کرده از
کار بسته نمی گشاید و این تطویل لاطائل از پیشانی منکرین که دیده و دانسته قول مشهور جمهور را ترک نموده
برای تضلیل مسلمین اختیار اقوال شاذه بی دلیل محض میکنند داغ مخالفت جماعت و خروج از سواد اعظم
نمی رواید و حکم به بودن این احادیث شریفه مخالف ائمه اربعه محل کلام ست و از انچه صاحب رساله
تطویل نموده این مقصد ثابت نگردیده اولا که صاحب رساله در امثله تخلیط و افراط و تفریط نموده در بعض
امور اختلافیه که به یکی از ائمه الزام مخالفت جمهور داده صاحب رساله تبیه قسم جمیع علما را حسب [illegible]
در انگشت آورده و ثانیا از کجا ثابت ست که ائمه مجتهدین و جمهور در انگشت آوردن مخالفان و حمل بمخالفت
اکثر و جمهور و اطلاع بران اختیار آن اقوال نموده اند و ثالثا در بعض مسائل اگر این امر هم فرض و تسلیم
کرده شود تاهم مستدلین باین احادیث که در مسائل غیر منصوصه استدلال بآن نموده اند مضر نمی
رسانند مثلا ایجاب و ترک گو دیگر مجتهدین مشهورین قائل آن نباشند اما چونکه حضرت امام اعظم از صریح
تائید فعلی و تاکید قولی آنحضرت صلی الله علیه و سلم حسب اجتهاد خویش وجوب فهمیده اند البته هرگز
نمی توان گفت که مذهب امام اعظم مخالف این احادیث شریفه است مجتهد را بعد قائم گردیدن دلائل
واضحه حسب اجتهاد خود حکم و عمل می باید موافقت دیگران ضروری در هیچ صورت خاصه کجا واجب ست
صاحب مرقاة در جواب گفته قلت الموافقة لیست شرطا فی المسألة الاجتهادیة الی آخره **قوله**
در تنویر الانوار و غیره هست که اجماع باتفاق اکثر منعقد نمی شود و خلاف واحد مانع ست الخ **اقول**

البتہ اجماعیکہ مصطلح اہل اصول ست صرف باتفاق اکثر بر قول مشہور منعقد نمی شود اما بوجوب اجابت
شریفہ قول و حکم باتباع سواد اعظم و جمہور ائمہ دین چہ منافات از دعوی حنفیت دارد اینک محققین
حنفیہ حکم باتباع جمہور ائمہ و اکثر علما فرمودہ اند چنانچہ از مستندین صاحب رسالہ سابقا منقول گردید
قولہ باقی ماند تحقیق دلائل نفس مولد الخ **اقول** بر اقوال ائمہ دین و علما محققین شبہات فاسدہ
و اوہام کاسدہ از نافہمی پیش نہادن و آنرا بطور فخریہ تحقیق خود قرار دادن اگرچہ پیش عوام کالانعام
موجب افتخار ست اما فی الحقیقت موجب رسوائی پیش اہل عقل و اعتبار ست و یکی از شکایت کہ درینجا بکار
بردہ آنکہ تحقیقات ائمہ اعلام را کہ در کتب دینیہ معتمدہ مشہورہ موجود اند اول و آخر آن برای تغلیط حذف
ساختہ و بجہت پردہ داری نام آن کرام بر زبان نیاوردہ صرف بذکر منقول خود ولمش در رسالہ محقق حقائق
معقول و منقول کشاف دقائق فروع و اصول زبدۃ علماء الزمان قدوۃ اصفیاء دوران سیف اللہ
المسلول حضرت مولانا فضل الرسول الحنفی القادری البدایونی دامت برکاتہم پرداختہ تا رد و ابطال
تحقیقات ائمہ اسلام بتصریح اسماء کرام موجب وحشت احدی نگردد و پیش عوام کالانعام باعث افتخار شود
ہر چند دفع جملہ اوہام و رفع کل شبہات ناتمام از رد رسالہ کلان برادر خود این بزرگ واضح است و عیان
اما درینجا ہم چیدہ چیدہ چیزے بقلم رسیدہ ما بقی در آن باید دید **قولہ** این مصادرہ علی المطلوب است الی قولہ
بدعت رافع سنت ست الخ **اقول** بر اہل علم مخفی نخواہد بود کہ فقرہ ولم یکن فی ذلک الا ارغام الشیطان
الخ در سبیل الہدی و الرشاد و غیرہ کتب مشہورہ دینیہ موجود ست پس قطع نظر از ینکہ مسئلہ محققہ ائمہ اسلام
نزد صاحب رسالہ محل کلام و مختلف ست اما ہیچو طعن و ملام با وجود عدم لیاقت فہم مرام خلاف حیا و انصاف
بدعت بوجہیکہ رافع سنت ست برین عمل کہ ائمہ دین مستحسن آن فرمودہ اند محض بیجاست و ایراد احادیث
بی فہم معانی کمال نازیبا از آنجا کہ این احادیث در ماسبق طی گردیدہ اینجا بر یک سند از کبراء طائفہ اکتفا ورزیدہ شد
قطب اسماعیلیہ در مظاہر حق در شرح حدیث ما احدث قوم بدعۃ الا رفع مثلہا من السنۃ نوشتہ
نہیں نکالی کسی قوم نے بدعت یعنی جو کہ مزاحم سنت کے ہو الی آخرہ و در شرح حدیث ما ابتدع قوم نوشتہ
نہیں نکالی کسی قوم نے بدعت بیچ دین اپنے کی یعنی بدعت کہ مزاحم سنت کے ہو الخ و در شرح حدیث من
احدث فی امرنا ما لیس منہ نوشتہ اور لفظ ما لیس منہ اشارہ ہے اسکی طرف کہ نکالنا اوس چیز کا کہ
مخالف کتاب و سنت کے ہو برا نہیں ہے الی آخرہ **قولہ** این عجب قیاسی ست کہ سر و بن چہ منشا است بردہ

روز ولادت آنجناب را حاصل نشده الخ **اقول** این قول را صاحب سیرت شامی از امام عبدالرحمن کتانی بسند
آورده است و مقصود بیان شرف و عظمت یوم ولادت و کرامت آن یوم باسعادت است و امام مذکور در ضمن
تقلیل عذاب جهنم بر کسیکه فرح بولادت شریف نموده بود مذکور فرموده و بدین تقریب بلفظ مشابهت یوم جمعه نحو
گردید پس صاحب رساله که کلام امام مذکور فهمید هرچه در دلش آمد بی فهم بقلم رسانید اولا کلام او برامام وارد نیست
وثانیا مشتمل است بر لغویات بسیار از انجمله آنکه گفته مشابهت بروز جمعه روز ولادت را حاصل نشده الخ
حالانکه همچنانکه در هر روز جمعه تسعیر جهنم نمیشود همچنان در هر یوم الاثنین که یوم ولادت است تقلیل و تخفیف
عذاب بر کسیکه فرح ولادت نموده بود وارد است و از انجمله آنکه گفته این مردم هر روز ولادت آنجناب را
همان روز خاص گمان می برند الخ این افتراء است بر امام مذکور و دیگر اهل دین که آنحضرات هرگز نظیر یوم
ولادت را همان روز خاص ولادت بعینه گمان نمی برند البته بسبب ظهور آن نعمت در یوم واحد قائل شرف
و معتقد بقاء برکت در هر یوم مثل آن بوده اند و این مضمون از حدیث فضیلت یوم الاثنین ثابت
فرموده اند و استحباب اعاده شکر نعمت در مثل آن یوم از آن استخراج نموده اند اعتراض بر آن ائمه است بلکه
در حقیقت از نافهمی و اعتراض بر احادیث حضرت خاتم رسالت صلی الله تعالی علیه وسلم است کما سبق
تقریره فافهم ولا تعجل اما آنچه بعض سفهاء مضمون احادیث شریفه را که ائمه دین تصریح آن فرموده اند مخالف
عقل و از شعبه‌های وهم قرار داده اند دلالت بر بی‌عقلی ایشان دارد ورنه بسبب ظهور کدامی نعمتی در روزی
متبرک دانستن نظائر آن روز هرگز مخالف عقل صحیح نیست البته نظائر آن روز را آن روز خاص بعینه دانستن
مثلا در روزیکه شخصی پیدا شده باشد در آن روز معین نه هر سال روز ولادت آن گمان بردن که بعض علما
همین معنی را عید گرفتن اصطلاح نموده اند پس البته از وهمیات است کجا واحد دانستن نظائر متعدده
و کجا مجرد بقاء برکت و شرف در زمان لاحق بسبب ظهور نعمت در زمان سابق گو باین معنی هم بعض از
علماء دیگر اطلاق عید فرموده باشد که این بحث لفظی است و لا مشاحة فی الاصطلاح امام قسطلانی
در مواهب لدنیه فرموده فان قیل هل فی العقل وجه یدل علی ان یوم الجمعة افضل من السبت
والاحد و ذلك لان اهل الملل اتفقوا علی انه تعالی خلق العالم فی ستة ایام و بدء الخلق والتکوین
یوم الاحد وکان الفراغ یوم السبت فقال الیهود نحن نوافق ربنا فی ترك الاعمال فعینوا السبت لهذا المعنی
وقالت النصاری مبدأ الخلق والتکوین یوم الاحد فنجعل هذا عیدا لنا فهذان الیومان معقولان

انما الوجه فی جعل یوم الجمعة عیدا فالجواب ان یوم الجمعة هو یوم الکمال والتمام وحصول الکمال
والتمام یوجب الفرح الکامل والسرور العظیم فجعل یوم الجمعة یوم العید اولی من هذا الوجه الخ
از انجمله اینکه بعد از انکه بر ائمه دین بجهت متبرک دانستن نظایر ایام ولادت واثبات شرف وکرامت
واستحباب اعاده شکر نعمت طعن قبیح متضمن پیروی هنود وفارسیان ونصاری نموده نموده میگوید که
مشابهت اینها باتفاق ممنوع است چنانچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزه عاشورا بسبب مخالفت
ایشان منسوخ کرده الی آخره ازین مقام خوب ظاهر گردیده که تا حال معنی مخالفت ومشابهت هم
نفهمیده حالا بفهمد که چون در خصوص صوم عاشورا مشابهتی پیدا می شد وبرای رفع آن نسخ
خصوص انفراد صوم همان یوم وشرعیت صوم آن یوم مع ضم التاسع مقرر گردیده وازین قدر
تغییر مشابهت بزوال رسیده پس متبرک دانستن ایام ولادت جناب سرور عالم صلی الله علیه وسلم
وقبول شرف وکرامت آن واستحباب اعاده شکر آن نعمت را مشابه اعیاد هنود ونصاری ومجوس
قرار دادن وتهمت التزام تشبه ممنوع بر ائمه دین نهادن حماقت وسفاهت است بلکه میگویم که بموجب
حدیث شریف که برای اظهار مخالفت یهود ورفع مشابهت ایشان افراد صوم عاشورا منسوخ
شده شرعیت صوم همان عاشورا مع ضم التاسع مقرر گردیده وازینقدر تغییر توهم مشابهت بزوال رسیده
پس اگر فرضا کسی بنیت برکت نه بقصد ادای رسم نصرانیت در روز ولادت حضرت عیسی علیه السلام هم
اظهار شرف آن یوم ونعمت خاصه کند اما برخلاف نصاری روز دیگر یا قبل آن ضم کند پس اگرچه
آنچنانکه اصل شرعیت استحباب اعاده شکر نعمت ولادت جناب سرور ما علیه الصلوة والسلام
در شرع شریف موجود است که بدان جهت ائمه دین قائل استحسان این بوده اند وانچنین اصلی برای
شرعیت استحباب اعاده شکر ولادت حضرت عیسی علیه السلام در شرع شریف مفقود است ونیز ائمه دین
تصریح استحسان آن نفرموده اند وهذا هو الفرق القاطع اما مع هذا درین صورت هم بدان کس الزام
تشبه نتوان داد ولب باین کلمات نباید کشاد ورنه باوجود اینقدر تغییر که در صوم عاشورا بظهور
آمده است قرار داد آنچه قرار از ان مقصود بود رخ خواهد نمود قوله تذکری فرنگ کردن وایشان را
خداوند روز یکشنبه ولی نعمت وحضور اقدس غریب پرور وامثال آن نوشتن الی قوله باز دعوی
محبت خدا و رسول کردن چیزیست که از غیر ایشان نباید الخ اقول اولا در رد اقوال ائمه دین

این خرافات طعن و ملام پیش سالہ خفی خاک بر آفتاب انداختن ست کہ نزد ہیچ ذی عقل مضرتے
بمسئلہ محققہ آنحضرات نمی رساند بلکہ طعن کنندہ را رسوا این میگردانند و ثانیا کسیکہ احوال کبرائے
اسماعیلیہ مثل صاحب تبیین الکلام فی شرح التوراۃ والانجیل علی ملۃ الاسلام و صاحب ابطال اوہام المسلمین
و غیرہما دیدہ و شنیدہ است چہ گوییم و چہ نویسیم کہ در جواب تشنیعات صاحب رسالہ چہ بر زبان می آید
اما احقر ہیچو امور خارج از بحث را محض فضول می شمارد **قولہ** درین دلیل چند سخن ست یکی آنکہ دعوی
احسان الی الفقراء بود و نتیش مصادرہ علی المطلوب الی قولہ و بدعت سیئہ بود و نتش ثابت میکند بآنکہ
احسان ست الی آخرہ **اقول** این دلیل در کتاب سیرت شامیہ کہ نزد کبرائے صاحب رسالہ ہم مستند و مقبول ست
بدین عبارت منقول ست قال الامام الحافظ ابو محمد عبد الرحمان بن اسماعیل المعروف بابی شامۃ
فی کتابہ الباعث علی انکار البدع والحوادث قال الربیع قال الشافعی رح المحدثات من الامور
ضربان احدہما ما احدث مما یخالف کتابا او سنۃ او اثرا او اجماعا فہذہ البدعۃ ہی الضلالۃ والثانی
ما احدث من الخیر لا خلاف لاحد من ہذہ فہی محدثۃ غیر مذمومۃ قال عمر رض نعمت البدعۃ
ہذہ یعنی انہا محدثۃ واذا کانت فلیس فیہا رد لما مضی فالبدعۃ الحسنۃ متفق علی ندبہا
وجواز فعلہا والاستحباب بہا و رجاء الثواب لمن حسنت نیتہ فیہا وہی کل مبتدع موافق
لقواعد الشریعۃ غیر مخالف لشی منہا ولا یلزم فی فعلہ محذور شرعی فی ذلک نحو بناء المدارس
والربط والمناثر و غیر ذلک من انواع البر التی لم تعہد فی الصدر الاول فانہ موافق لما جاءت
الشریعۃ ومن احسن ما ابتدع فی زماننا من ہذا القبیل ما کان یفعل بمدینۃ اربل کل عام
فی الیوم الموافق لیوم مولد النبی صلی اللہ علیہ وسلم من الصدقات والمعروف واظہار السرور
فان ذلک مع ما فیہ من الاحسان الی الفقراء یشعر بمحبۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم وتعظیمہ
وجلالہ فی قلب فاعلہ وشکر اللہ علی ما من بہ من ایجاد رسولہ الذی ارسلہ رحمۃ للعالمین
صلی اللہ علیہ وسلم الی آخرہ پس کسیکہ ادنی فہم میدارد می داند کہ بدین بیان این امام کہ نزد صاحب
سیرت شامی و غیرہ از علمائے دین پسندیدہ و مرغوب ست ایراد مصادرہ علی المطلوب فاسد و
معیوب ست چرا کہ مذکور بدعت حسنہ بود و نتش بدعت سیئہ بود و نتش متفرع بر نقل معنی بدعت حسنہ
و اتفاق بر موجب ثواب بودن آن از خود ساختہ اند راے این عمل معنی بدعت حسنہ و عدم

صدق معنی بدعت سیئه بران ظاهر و عیان ست و ثانیا قطع نظر ازان اگر امام مذکور مراتب
اثبات حسن این عمل تصریح میفرمود که درین احسان الی الفقرا ست و هر چه دران احسان الی الفقرا
مستحسن ست و یا برای اثبات بدعت سیئه بودنش میگفت که درین احسان ست و انچه دران احسان ست بدعت سیئه می باشد
پس هر دو ضرب از ضروب شکل اول ست که بدیهی الانتاج ست مثلا آنکه برای بیان ثبوت حیوانیت
زید گفته شود زید انسان و کل انسان حیوان و برای اثبات فرس نبودن زید گفته آید زید انسان و لا شیء
من الانسان بفرس پس درینجا نتوان گفت که انسانیت زید موقوف ست بر ثبوت حیوانیت یا انسانیت
زید موقوف ست بر فرس نبودن آن پس اثبات فرس نبودنش بانسان بودن مصادره علی المطلوب ست
منشاء این اعتراض جهل ست آری گنجایش کلام در کلیت کبری ست و آن اعتراض دیگر ست [illegible]
برای لازم گردانیدن مصادره علی المطلوب گفته که اطعام بدعت سیئه کسی را خورانیدن بر وجه [illegible]
پس این قبح لغوش بر دو ست با آنکه خود بعد چند سطر در اعتراض دوم میگوید در عید غدیر مثلا اطعام طعام
کردن و العیاذ بالله بسبب عمر کردن الی قوله باشکال احسان ست بر فقرا انتهی سبحان الله این کس باین
پایه گو گویا خود را مرد میدان میداند و باین حوصله [illegible]
قوله دیگر آنکه دعوی بلا دلیل ست الخ **اقول** این قول هم بجهت نافهمی کلام امام سر زده که
لفظ من هذا القبیل در کلام امام حج بید و مشار الیه آن می فهمید اما دفع شبهه لزوم مشابهت و اطلاق
لفظ بدعت و عدم نقل خصوص این هیئت جمیع انواع عبادت ست بهمین تفصیل تام از ما سبق ظاهر ست
قوله گاهی مجلس عمل آنجناب نکرده اند الی قوله بالضرور از سلف تا خلف متوارث می آید الخ **اقول**
ظاهرا معنی ضرورت نمی دانند یا برای تغلیط جهال این لفظ بر زبان می آرد اولا که احاطه تامه بجمیع
احوال و جمیع افعال هر فرد از صحابه و تابعین و تبع تابعین هرگز ثابت نمی تواند شد و ثانیا اذکار
شرف مجلس میلاد و فضائل جامعه مجالس اذکار از احادیث صحیحه ثابت ست و نیز استحباب صوم هر دو شنبه
برای شکر ولادت با سعادت از نقل خصوص این عمل که بهیئت خصوصه اش از فرائض و واجبات و سنن
موکده نیست معنی می تواند گردید پس تجویز احتمال وجود قبل این عمل کدامی بهیئت خاصه منجمله هیئات
متعدده لتش از افراد صحابه و تابعین و تبع تابعین بعض اوقات ضروری نبودن نقل آن
بجای ضرورت متوارث بودن نقل آن از سلف تا خلف که العقل مسلم ست و ثانیا

وتابعین در اکثر اوقات و اغلب احوال در تمام سال مشغول باذکار آنحضرت هم در خلوت و هم در مجالس بوده اند
پس در عمل مولد چگونه اشعار بکامل عیار نبودن آنحضرت در مجلس می تواند بود آری اگر صاحب رساله
از جای ثابت میکرد که آنحضرات با وجودیکه در دیگر اوقات و شهور بذکر آنحضرت اهتمام می نمودند مقیدا
در ماه ولادت ترک میفرمودند پس البته ذکر این اشعار گو تا هم محل کلام می بود می توان نمود ورنه
این همه ساده سطور دو مرده واند اما دیگر عوارض قیود متعارفه حادیه پس هرگز هیچگونه با وجود تنقیح
عدم فعل آنحضرت هم دلالت و اشعار بر این امر نمی توان ساخت **قوله** لا نسلم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
روزه عاشورا بجهت آن گرفت که یهود گفته بودند و حاشا که پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم چون یهود
سهو پا جوید و این چنین وهم فاسد که کودکان بازی کوش را هم خنده آید به پسندد که ساده مردی
از بلهای جنت و ابه کند کلمه انا الحق بگوید منکران هرگز دلالت ندارد الی آخره **اقول** دلیل
صوم عاشورا در کتاب شیر شاهی از حافظ عسقلانی صاحب فتح الباری منقول ست و اعتراض
این قدم جهول بران بحث نامعقول ست اول باید فهمید که سوای حافظ عسقلانی دیگر ائمه دین هم تصریح
فرموده اند که بعد از انکه یهود تعظیم نمودن صوم عاشورا بجهت نجات حضرت موسی و صیام آنجناب
دران و نیت اعاده شکر آن نعمت که موسی علیه السلام جناب حق تعالی در مثل آن روز در زمان
سابق عطا فرموده بود ذکر کردند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجهت موافقت حضرت موسی
علیه السلام برای ادای شکر آن نعمت جلیلت خود بحضرت موسی علیه السلام از یهود ارشاد فرمودند
و مقصود از ان موافقت حضرت موسی علیه السلام و اعاده شکر آن نعمت سابقه در ازمنه لاحقه بود
پس این تحقیقات ائمه دین که صریح از مضامین احادیث صحیحه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
ثابت و مستبین اند این بحر بر و تهزا ساختن و آن ائمه دین را ابله و احمق قرار دادن بکمال حماقت ست
اما آنچه برای ابطال اینکه این روزه برای شکر آن نعمت باشد گفته این چنین وهم فاسد کودکان بازی
گوش را هم به خنده آید حقیقت این ست که بجز ملاحده بی دین کیست که با این چنین طعن سخیف تبرا
در شان ائمه شرع شریف زبان خود بیالاید علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده
وقال الامام الطحاوی بعد ان روی هذا الحدیث ففی هذا الحدیث ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم انما صامه شکرا لله عز وجل فی اظهار موسی علیه السلام علی فرعون فذلک علی

على الاخبار دون الفرض قلت وفيه بحث لان لقائل ان يقول لا نسلم ان ذلك على الاخبار
دون الفرض لانه عليه السلام امر بصومه والامر المجرد عن القرائن يدل على الوجوب وكونه
صامه شكرا لله عز وجل لا ينافي كونه للوجوب كما في بعض الفرائض فان اصلها الشكر مع انها
واجبة الخ امام قسطلانی در مواهب بذيل حديث حضرت ابن عباس رض آورده ويدل على ان الباعث
على صيامه موافقتهم على السبب وهو شكر الله تعالى على نجاة موسى عليه السلام الخ خلاصه آنكه
خود رسول خدا ويهم اقرار نموده است به بجا آوردن آنحضرت صلی الله عليه وسلم صوم عاشورا را بموافقت
يهود پس از نفس كلام شان اين قول باطل است ومردود قوله آنرا دو وجه ديگر است كه در دو حديث صحيح
وارد شده الی آخره اقول بودن دو وجه ديگر برای امری كه از دو حديث ديگر ظاهر باشد مستلزم
آن نيست كه وجهی ثالث برای آن امر كه از حديث صحيح ديگر باقرار ائمه دين ثابت وصريح باشد باطل
قرار داده آيد غاية الامر آنكه در وجوه ثلثه توفيق وتطبيق نموده شود پس در يك حديث كه در
يهود برای شكر نجات موسی عليه السلام وموافقت نمودن آنحضرت صلی الله عليه وسلم در بيان
نمودن احقيت خود با دای شكر نجات بجهت متابعت وموافقت حضرت موسی عليه السلام كه در مثل آن روز
شده بودند وارد گرديده ودر حديث ديگر قرار دادن يهود عاشورا را روز عيد ولهو ولعب نمودن شان
در آن روز وبرای قصد مخالفت ايشان مشروع گرديدن صوم كه مذكور است آن يهود غير اين يهود باشند
ودر تعيين صوم موافقت يك قوم ومخالفت يك قوم مقصود است پس استدلال صاحب رساله بمضمون يك
حديث برای ابطال مضمون صريح ديگر حديث صحيح باطل ومردود است در مجمع البحار آورده فان قيل
اتخاذهم عيدا ينافي صومه وايضا فصومها مشعر بان الصوم كان لمخالفتهم قلت لعل عيدهم
كان جائز الصوم وهؤلاء اليهود غير يهود المدينة فوافق المدنيين وخالف غيرهم الخ علامه
عينی در شرح صحيح بخاری شريف آورده قيل ما وجه التوفيق بين قوله عيدا وبين ما تقدم ان اليهود
تصوم عاشورا ويوم العيد يوم الافطار واجيب بانه لا يلزم من كونه عيد الافطار لاحتمال
ان صوم العيد جائزا عندهم وهؤلاء اليهود غير يهود المدينة فوافق المدنيين حيث عرف
انه الحق وخالف غيرهم لخلافه الخ معلوم نيست كه هرگاه نزد صاحب رساله صوم ... دو وجه در صوم
عاشورا معتبر اند پس چرا سابق بجا آوردن آنحضرت صلی الله عليه وسلم صوم عاشورا را بموافقت يهود

باستناد صاحب تحفه ذکر نموده و هرگاه که نوشتهٔ خودش یاد نمی ماند نوشته برادر خورد کجا یاد خواهد بود

قوله ثانیا صوم عاشورا منسوخ ست بالاتفاق الخ **اقول** دعوی اتفاق بر منسوخیت صوم عاشورا که متبادر ازین کلام درین مقام نسخ نفس این صوم ست که شامل ست منسوخیت فضیلت و استحباب و تطوعیت و مسنونیت را و متضمن ست اظهار ممنوعیت را باطل محض ست علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده اتفق العلماء علی ان صوم یوم عاشورا الیوم سنة ولیس بواجب واختلفوا فی حکمه اول الاسلام فقال ابو حنیفة رح کان واجبا واختلف قول الشافعی علی وجهین من اشهرهما انه لم یزل سنة من حین شرع ولم یکن واجبا قط فی هذه الامة ولکنه کان تاکد الاستحباب فلما نزل صوم رمضان صار مستحبا دون ذلک الاستحباب والثانی کان واجبا وقال عیاض کان بعض السلف یقول کان فرضا وهو باق علی فرضیته لم ینسخ قال وانقرض القائلون بهذا وحصل الاجماع علی انه لیس بفرض انما هو مستحب الی آخره بر حاشیه نسخه صحیح بخاری مطبوعه دهلی در کتاب الصوم بر صفحه ۲۶۸ آورده قال الکرمانی اتفقوا علی ان صوم عاشورا فی زماننا سنة الی آخره امام نووی در مسلم آورده والعلماء مجمعون علی استحبابه وتعیینه للاحادیث واما قول ابن مسعود کنا نصومه ثم ترک معناه انه لم یبق کما کان من الوجوب و تاکد الندب الی آخره و اگر مراد صرف نسخ وصف فرضیت ست نه منسوخیت صوم عاشورا پس هیچ ضرر بحال حافظ عسقلانی نمی رساند بلکه اگر بالفرض نسخ مسنونیت صوم عاشورا هم بالاتفاق علی الاطلاق بجهت صوم رمضان شریف تسلیم کرده آید تاهم هیچ خلل در استدلال امام مذکور نمی اندازد و شبهات واهیه منکرین را مردود می سازد از شارع که استحباب اعاده شکر نعمت سابقه در ازمنهٔ لاحقه فی وقت من الاوقات ثابت گردید گو در دیگر اوقات در فرد خاص آن بکدامی جهت تبدیل آن حکم بظهور رسید پس آن امر که در وقتی شارع استحباب آن نموده از قبیل بهیات فاسده که کودکان را هم حسب بیان مرزای صاحب رساله بران خنده آید کی می تواند بود درین مقام بچشم عبرت باید نگریست و بر گواهی فرقه اسماعیلیه باید گریست که چگونه با وجود ادعای علم و تقوی بر ائمه دین لب طعن و تبرا می گشایند و با وجود ادعای اتباع سنت بر مضامین صریحه احادیث صحیحه اعتراضات فاسده وارد نموده آبروی ایمان خود می ربایند **قوله** صوم عاشورا منسوخ ست بالاتفاق رواه الترمذی بسند صحیح عن عائشة رض الخ **اقول** این چه سخن سازی و افترا پردازی ست

دعوی اتفاق منسوخیت صوم نمودن و بر ترمذی حوالہ آن کردن کیدِ عظیم ست در صحیح ترمذی اول باب حث
و تاکید بر صوم عاشورا مقرر نموده بعد از ان در باب رخصت در ترک آن صوم این حدیث روایت فرموده
عن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت كان عاشوراء يوما تصومه قريش في الجاهلية وكان
رسول الله صلى الله عليه وسلم يصومه فلما قدم المدينة صامه وامر الناس بصيامه فلما
افترض رمضان كان رمضان هو الفريضة وترك عاشوراء فمن شاء صامه ومن شاء تركه و بعد ازان نوشته
قال ابو عيسى والعمل على هذا عند اهل العلم على حديث عائشة رض وهو حديث صحيح لا يرون صيام
عاشوراء واجبا الا من رغب في صيامه لما ذكر فيه من الفضل الی آخره پس امام ترمذی منسوخ بودن صوم
عاشورا بالاتفاق کی روایت فرموده ست صرف منسوخیت فرضیت و وجوب بسند آن حدیث آنهم بی ذکر
اتفاق ذکر نموده ست و فضیلت خود از بیان ترمذی عیان ست پس تهمت روایت منسوخیت صوم عاشورا
بالاتفاق بر امام ترمذی نهادن لب بکذب شنیع کشادن ست و تحبیر کرد درین حدیث ست بنا بر رفع
وجوب ست در فتح القدیر بذیل حدیث حضرت صدیقه رضی الله تعالی عنها آورده فقولها فلما افترض
رمضان قال من شاء الی آخره دلیل علی انه مستعمل ههنا في الصيغة الموجبة للقطع بان التخيير
ليس باعتبار الندب لانه مندوب الى الآن بل مسنون فكان باعتبار الوجوب الی آخره و اگر بغلط فهمی
مقتبادر گوید که مراد منسوخیت صوم عاشورا بوده است صرف منسوخیت وصف فرضیت و وجوب ست پس امام
عسقلانی کی دعوی فرموده بود که وجوب فرضیت آن باقی ست تا که در رد آن این تطویل می نماید **قوله**
وصرح به محمد في الموطأ الخ **اقول** برای اثبات دعوی منسوخیت صوم عاشورا بالاتفاق حواله
تصریح امام محمد در موطا نمودن آنهم کذب صریح ست در موطا صرف منسوخیت فرضیت آن از شهر رمضان
و بقاء تطوعیت و استحباب آن مذکور ست که این امر هیچگونه مضرت بحافظ عسقلانی نمی رساند بلکه مؤید
صاحب سالم رام و دیگر ملا علی قاری در شرح موطا فرموده قال محمد رح صيام عاشوراء
كان واجبا قبل ان يفترض رمضان ثم نسخه شهر رمضان ای فرضه ای افتراضه ای صیام عاشورا
تطوع ای مستحب من شاء صامه ومن شاء لم يصمه وهو قول ابي حنيفة والعامة الی آخره
قوله بلکه حدیث اذا كان في العام المقبل ان شاء الله تعالى صمنا اليوم التاسع ظاهر دلالت
بر منسوخیت او وارد الی آخره **اقول** دلالت این حدیث بر مخالفت صوم عاشورا ممنوع ست البته

محققین ائمه دین ازین حدیث بشهادت دیگر احادیث استحباب ومسنونیت صوم عاشورا بضم تاسع
ثابت فرموده اند امام نووی در شرح صحیح مسلم آورده قال الشافعی واصحابه واحمد واسحاق وآخرون
یستحب صوم التاسع والعاشر جمیعا لان النبی صلی الله علیه وسلم صام العاشر ونوی صیام التاسع
الی آخره ودر فتح القدیر گفته والمسنون عاشوراء مع التاسع الخ ودر مظاهر حق در ترجمه لئن بقیت
الی قابل لاصومن التاسع نوشته اگر زنده رہا مین سال آینده تک تو روزه رکھون گا نوین کو بھی الخ وقطع نظر
ازینهمه خود برادر خوردش قائل استحباب صوم عاشورا بضم تاسع ست ومعنی این حدیث همین قرار داده
پس هرگاه که صاحب رساله باوجودیکه حواله رساله برادر خورد می نماید اما از مطالب تحریرش خبری
نمی دارد باقوال ائمه دین چه خبر خواهد داشت واگر گویند مرادش ممنوعیت افراد عاشر محرم است
پس برآن هم کلام است عامه فقها فرموده اند که ثابت از احادیث اولویت وافضلیت ومسنونیت
ضم تاسع مع العاشر است اما ممنوعیت صرف عاشر صراحة ثابت نیست بدین جهت قائل عدم کراهت
آن شده اند گو دیگر بعض محققین بکراهت تنزیهی هم رفته اند امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده
وفی البدائع کره بعضهم افراده بالصوم ولم یکرهه عامتهم لانه من الایام الفاضلة الخ
صاحب تحفه در رساله فیض العام فرموده روزه دهم محرم که روز عاشوره است بسیار مسنون
وموجب کفاره یکساله است الخ **قوله** در دیباج شرح مسلم گوید قال القرطبی ظاهره انه کان علیه السلام
ان یصوم التاسع بدل العاشر وهذا هو الذی فهم ابن عباس الی آخره **اقول** آثار از حضرت
ابن عباس رض مضطرب اند از بعض آثار تصریح استحباب ومسنونیت صوم عاشر بضم تاسع ثابت است
واز بعض آثار اطلاق عاشورا بر صرف یوم تاسع ظاهر میگردد واما اکثر علماء دین این امر را بسبب مخالفت
جمهور صحابه وتابعین قابل عمل واتباع ندانسته اند شاه ولی الله دهلوی در مصفا شرح موطا بذیل امر
نمودن حضرت عمر رض بصوم عاشورا نوشته مترجم گوید مستحب است نزد اکثر علماء روزه داشتن نهم ودهم الخ
ومحققین از آثار قسم اخیر هم همان بیان استحباب صوم عاشر بضم تاسع مراد داشته اند علامه عینی در شرح
صحیح بخاری شریف فرموده فان قلت هذا الحدیث الصحیح ظاهره ان عاشوراء هو التاسع قلت
اراد ابن عباس من قوله فاذا اصبحت من تاسعه فاصبح صائما ای صم التاسع مع العاشر
واراد بقوله نعم ماروی من عزمه علیه السلام علی صوم التاسع من قوله لاصومن

قال القاضي لعل ذلك على طريق الجمع مع العاشر لئلا يتشبه باليهود كما ورد في رواية
اخرى فصوموا التاسع والعاشر وذكر رزين هذه الرواية عن عطاء عنه وقيل معنى قول
ابن عباس نعم اي نعم كان يصوم التاسع لو عاش في العام المقبل قال ابو عمر وهذا دليل على
انه عليه السلام كان يصوم العاشر الى ان مات ولم يزل يصومه وذلك محفوظ من
حديث ابن عباس والآثار في هذا الباب عن ابن عباس رضي الله عنه مضطربة الى آخره
در مواهب از ابن منير آورده قوله اذا اصبحت من تاسعه فاصبح يشعر بانه اراد العاشر
لانه لا يصبح صائما بعد ان اصبح صائما تاسعه الا اذا نوى الصوم من الليلة المقبلة العاشرة
انتهى وهم در مواهب آورده قال ابن القيم من تامل مجموع الروايات عن ابن عباس رض تبين له
زوال الاشكال وسعة علم ابن عباس رض فانه لم يجعل يوم عاشورا اليوم التاسع بل
قال للسائل صم اليوم التاسع واكتفى بمعرفة السائل ان يوم عاشورا هو اليوم العاشر
الذي يعده الناس يوم عاشورا فارشد السائل الى صيام التاسع معه واخبر ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصومه كذلك فاما ان يكون فعل ذلك واما ان يكون
حمل فعله على الامر به وعزمه عليه في المستقبل وهو الذي روى امرنا رسول الله صلى الله
عليه وسلم بصيام عاشورا يوم العاشر الى آخره قوله فضيلت او كه نزد بعض ثابت ست بحديث
درود فضيلت او موقوف ست بر اثبات آنكه بيان فضيلت او بعد از نسخ ست الخ اقول قطع نظر
از آنكه اطلاق لفظ بعض خالي از تغليط نيست هر چند اقوال علماء دين كه مبطل اين وهم اند سابقا
مرقوم اما در اينجا دو سند از كبراء طائفه حقه مي آرم در مظاهر حق گفته اور حكم كيا يعني صحابه كو اول ساتهه
واجب هونے اوسكے پهر بعد نسخ اوسكی كی ساتهه مستحب هونے كی الخ اينجا ثابت ست كه بعد نسخ فضيلت
صوم عاشورا هم حكم مستحب بودن آن فرموده اند و در ترجمه مشارق نوشته اول عاشوره كا روزه
فرض تها جب رمضان كا روزه فرض هوا تب عاشوره كا روزه نا پر مستحب هے حديث ميں آيا هے كه اوسكے روزے سے
ايك سال كی گناه معاف هوتی هيں الخ و چگونه فضيلت بعد نسخ ثابت نيست حالانكه حضرت شارع عليه السلام
را اهتمام اين تا سال آخر حيات شريف بود و ميان سال هجرت شد يكے روزه قبل آن فرض نشد مسلم بود حالانكه
نسخ وقت فرضيت رمضان شريف بود قوله و بعض گمان برده اند چون فرضيت منسوخ شد

فضیلت و استحباب باقی ماند و منسوخ نشد مگر نفس فرضیت و این خلاف قاعدهٔ اصول ست الخ
ملخصًا **اقول** اولا بباید که از علماء متبحرین و ائمهٔ دین جامعین معقول و منقول محققین فقه و اصول
تصریح بنسخ فرضیت و بقاء جواز و فضیلت فرموده اند پس برای اظهار تبحر خود حکم علی الاطلاق و جزم
بمخالفت اصول محض فضول است نسخ جواز و فضیلت بنسخ فرضیت گو مختار بعض محققین باشد قاعدهٔ متفقهٔ اهل اصول نیست
بلکه حنفیه اجماع ندارند تا که این اطلاق صاحب رساله درست آید در مسلم هم که کتابی ست معروف
و مشهور مذکور مسئله اذا نسخ الوجوب بقی الجواز خلافا للغزالی لان الوجوب یتضمن الجواز والناسخ
لا ینافیه فبقی علی ما کان الخ علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف بذیل حدیث حضرت ابن عباس رض
فرموده وظاهر حدیث ابن عباس رض یدل علی الوجوب لانه علیه السلام صامه و امر بصیامه
ولکن نسخ الوجوب و بقی الاستحباب الخ و بذیل حدیث حضرت ابن عمر رض که آثار کثیره متضمن نسخ
فرضیت صوم عاشورا و ثبوت تطوعیت آن نقل نموده بعد از نقل آن آثار فرموده ففی هذه الآثار
نسخ وجوب صوم عاشورا وان صومه قد رد الی التطوع بعد ان کان فرضا واختلف اهل
الاصول ان ما کان فرضا اذا نسخ هل یبقی الاباحة ام لا وهی مسألة مشهورة بینهم و سیاتی
حدیث عائشة رض و معاویة رض یدلان علی ما دلت علیه الاحادیث المذکورة الخ محدث
دهلوی شیخ عبد الحق حنفی در جذب القلوب در آداب زیارت قبر شریف آورده و از آنجمله است که پیش
تقدیم صدقه کند در صدر اسلام هرکه قصد مناجات حضرت سید انام میکرد بر وی واجب بود که چیزے
صدقه کند الی قوله و بعد از آنکه وجوب آن منسوخ شد استحباب که صفت لازمهٔ مطلق صدقه است
بحال خود باقی ماند و زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حکم ملازمت دارد در حالت حیات وی صلی الله
علیه وسلم الخ امام محمد علیه الرحمه در موطا فرموده قال محمد اما العقیقة فبلغنا انها کانت فی
الجاهلیة وقد فعلت ثم نسخ بالاضحی کل ذبح کان قبلها ونسخ صوم شهر رمضان کل صوم
کان قبله ونسخ غسل الجنابة کل غسل قبله ونسخت الزکوة کل صدقة قبلها کذلک
بلغنا انتهی ملا علی قاری در شرح قول قد فعلت فی اول الاسلام نوشته ای بطریق الوجوب
للتوافق الخ و بذیل کل صوم کان قبله نوشته ای کان واجبا کایام البیض و یوم عاشورا الخ
و بعد ختم روایت نوشته وفیه ان الفرضیة اذا نسخت تبقی الفضیلة التی تترتب علیها

المثوبة كصلوة التهجد وصوم عاشوراء وهي لا تنافي الاباحة التي لا ثواب فيها ولا عقاب وفي
البدائع ذكر محمد في الجامع الصغير ولا يعق عن الغلام ولا عن الجارية وانه اشارة الى الكراهة
لان العقيقة كان فضيلة ومتى نسخ الفضل لا يبقى الكراهة بخلاف الصوم والصدقة فانهما
كانتا من الفرائض فاذا نسخت الفرضية يجوز التنفل بهما قلت وفيه بحث لان الفضيلة اذا
نسخت تبقى الاباحة لان النسخ ما توجه الا الى زيادة الفضيلة فبقي اصل الاباحة وهذا
على تقدير انه كان فضيلة والا فالظاهر من ذكرها مع الصوم والصدقة انها على منوالهما
في كونها واجبة الى آخره وثانيا قائلين عدم بقاء جواز فضيلت بعد نسخ فرضيت هم تصريح فرموده اند
كه اين در صورتيست كه شارع بر مجرد نسخ فرضيت اكتفا فرمايد بى آنكه اشاره بجواز وعدم آن فرمايد
نص نسخ خود دلالت بر اباحت وجواز دارد پس درين هيچگونه كلام ونزاع نيست وصوم عاشورا
ازهمين قبيل است چنانچه قائلين قول خود تحقيق آن صراحة فرموده اند بحر العلوم در شرح مسلم فرموده
مسئلة نسخ الوجوب على انحاء الاول نسخه بنص دال على الاباحة والجواز كنسخ صوم عاشوراء
الثاني نسخه بالنهي عنه كالتوجه الى بيت المقدس فانه نهي عنه الثالث نسخه من غير دلالة
جواز وتحريم ففي الاول الجواز بالنص الناسخ ثابت البتة وفي الثاني لا جواز اصلا
بقي الكلام في الثالث وفيه خلاف فعندنا لا يبقى وعند الشافعية يبقى واختاره المصنف انتهى
وهمچنان به بقاء فضيلت صوم عاشورا بعد نسخ فرضيت در دائر الاصول ونور الانوار وغيره تصريح نموده اند
باوجوديكه قول عدم بقاء جواز بعد نسخ فرضيت اختيار نموده اند پس منشاء اعتراض فاسد بر كلام
حافظ عسقلانى وتبعين آن امام ربانى بجز جهالت وبيخبرى از مطالب كتب متداوله ديگر چيست قوله
بر تقدير تسليم روزه گرفتن بايد الخ اقول هرگاه از حديث شريف اعادهٔ شكر نعمت بعد مرور زمان
ثابت گرديده پس بعد تسليم آن اين اعتراض بيجاست كه ازهمين قدر وسوسهٔ منكرين مردود گرديده اما
استحباب مجالس اذكار پس اول چه حاجت بقياس وارد وثانيا همان حكم كه در مقيس عليه بود يعنى صوم
عاشورا از صحت اعادهٔ شكر نعمت درين هم موجود اما ديگر خصوصيات مثل عبادت صوم وتعيين
شكر نعمت نجات جناب موسى عليه السلام پس يافته شدن اين خصوصيات چه ضرورست قوله
جائى چون ياه و روز را اعتبار كنند الخ اقول كلاميست مختل اين قدر نفهميد اند كه چنانكه اعادهٔ

شکر نعمت نجات موسی علیه السلام بعد گذشتن زمانه بسیار تاریخ و ماه را اعتبار است و بواقع شدن
روز معلوم دران تاریخ خصوصیت نداشته و در هر سال آنقدر تعین را ملحوظ داشته اند این امر بعلمای
دین که در استحسان ادای شکر نعمت سابقه ولادت باکرامت تاریخ و ماه را اعتبار کرده اند گو روز
معین واقع نشود چه مضرت می رساند و چونکه اعتبار اینقدر تعین هم محض بلحاظ ادراک برکت وجود
مناسبت است پس این تعین منعقد ساختن مجلس یاد در هر سال چگونه منع میگرداند **قوله** این چه جنون است
الی قوله این مذهب قابل همین است که سندش تا ابولهب رسانیده شود بلکه تا ابلیس لعین الخ **اقول**
ای اهل اسلام انصاف فرمائید که اینچه بی دینی است که در شان ائمه دین و اکابر محدثین اهلسنت مثل
صاحب حصن حصین وغیره اینچنین کلمات گستاخی بر زبان می رانند و وخامت و وبال تبرا از اهل کمال
نمی دانند لا میگوییم که آن محدثین برای بیان شرف یوم ولادت شریف سند تخفیف فرمودن حق تعالی
در عذاب ابی لهب در آن یوم بطفیل و برکت آنحضرت و سرور و فرحت نعمت ولادت از قول جناب
کریمی عند الله و مکرم فی الناس حضرت سیدنا عباس رض گرفته اند که حضرت وی رض از رب کریم ذو الجلال
تا یکسال کشف حال ابولهب خواستند آخر حق تعالی باجابت دعای آنجناب پرداخته حالش بر آنحضرت
لاصول ان [illegible] مودند حجة الاسلام در احیاء علوم الدین در باب بیان منامات تکشف عن احوال الموتی
والاعمال النافعة فی الآخرة فرموده در روی عن العباس رض قال کنت مواخیا لابی لهب فلما مات
وحزنت علیه واهمنی امره فسالت الله حولا ان یرینی ایاه فی المنام قال فرایته یلتهب نارا
فسالته عن حاله فقال صرت الی النار فی العذاب لا یخفف عنی ولا یروح الا لیلة الاثنین
فی کل الایام واللیالی قلت کیف ذلک قال ولد فی تلک اللیلة محمد صلی الله علیه وسلم فجاءتنی
امیمة فبشرتنی بولادته ففرحت به واعتقت ولیدة لی فرحا به فاثابنی الله بذلک ان
رفع عنی العذاب فی کل لیلة الاثنین الی آخره پس ذکر این تخفیف عذاب نقل مکاشفه آنجناب رضوان
که اصلش در صحیح بخاری هم موجود است موجب تجویز تفوه کلمات سب و شتم در شان اکابر محدثین
وائمه دین ساختن و مذهب آن پیشوایان شرع شریف را بتهمت اتباع ابلیس لعین منسوب نمودن
شیطان رجیم مطعون ساختن و در نقل احادیث ایشان تضلیل نا قدران جاهلین بی دین متعین
پیدا شدن است و ثانیا می گوییم که اکابر محدثین تخفیف عذاب ابولهب بطفیل حضرت رسول کریم

بتفضل بسبب تعیین هر یوم الاثنین که نظیر یوم خاص اصلی ولادت با برکت و مناسب آن است از حدیث
شریف ثابت گردانیده اند پس گو نزد اسماعیلیه قول آنحضرات قابل اعتماد نباشد اما این شفاعت
در حق آن ائمه دین چگونه جائز فهمیده اند محدث دهلوی علیه الرحمه در مدارج النبوة که مستند صاحب
رساله است فرموده اول کسیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم را شیر داد ثویبه بود کنیز ابولهب و این
ثویبه آنست که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم متولد شد بشارت رسانید به ابولهب ابولهب اورا
بمژدگانی آزاد کرد و امر کرد که اورا شیر دهد حق تعالی باین شادی و سرور که ابولهب بولادت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم کرده در عذاب وی تخفیف کرد روز دوشنبه چنانکه در حدیث آمده است و دریجا
سند است مر اهل موالید را که در شب میلاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم سرور کنند و بذل اموال الخ
الی آخره و دیگر محدثین هم تصحیح آن فرموده اند صاحب سیرت شامی از حافظ دمشقی نقل فرموده
فقد صح ان ابا لهب یخفف عنه فی کل یوم الاثنین لاعتاقه ثویبة سرورا بمیلاد النبی
صلی الله علیه وسلم الی آخره دریجا باید دانست که بعض ازین طائفه و بعض سائلین شبه میکنند که
[illegible] تخفیف [illegible] در عذاب بعض کفار [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] تخفیف فرمودن [illegible]
بعض کفار در بعض اوقات بفضل کریم خود و بطفیل برکت محبوبان خویش [illegible] اجماع
امت است و نه مخالف کتاب و سنت بلکه ثابت است از مضامین کتاب و سنت تصحیح ائمه دین بنا
الزام این طائفه عبارت تفسیر عزیزی باید شنید در تفسیر سوره حاقه بذیل آیه کریمه ولا یحض علی
طعام المسکین الآیه نوشته حضرت امام شافعی رح باین آیت تمسک کرده اند که کفار نیز بفروع
شرع مکلف و مخاطب باشند چنانچه بایمان و معرفت مکلف اند ورنه در بیان [illegible] برترک خورانیدن گدایان
عذاب ملی شد و امام اعظم رح میگویند که عذاب این کافر بسبب ترک ایمان خواهد بود لیکن اگر گدایان
طعام میخورانید او را در عذاب فی الجمله تخفیف میشد و باین سلسله گرفتار نمی گشت پس این دلیل است
که کافر بسبب احسان که بخلق الله میکند در عذاب فی الجمله تخفیف خواهد شد نه آنکه عیاذا بالله بدیانت
بر ذمه او فرض و واجب اند الخ و در تفسیر سوره زلزال در جواب گفته نیکی کافر هر چند موجب خلاص

از عذاب ابدی نیست اما اثبات تخفیف عذاب ست پس همین قدر فائده دارد الی آخره علامه خفاجی
در شرح شفا بعد نقل روایت تخفیف عذاب ابی لهب گفته و تخفیف عذابه بسبب ما ذکر لا ینافی
قوله تعالی فی اعمال الکفرة فجعلناه هباء منثورا لانه بعد الحشر ولانه لما یجهم من النار
فکانه لم یصل لهم اصلا الی آخره **قوله** که این چنین را مانند دیگر کردار خود حسن در حقیقت
اهتمای وی جل جلاله کردن ست و ناموس صافی نهادان قدسی سرشت را پاک بردن وی جل جلاله
هر چونکه مخواهد انبیا و اولیا را بی آنکه با لغزشی بوجه آید گردن می زند و خون می ریزد و کفار فجار را با همه
سیه کاری پایه فراز می نهد الی آخره **اقول** اکابر محدثین که در فضیلت یوم ولادت باسعادت خفت
یافتن ابو لهب در عذاب در آن یوم بطفیل برکت فرحت ولادت و امید حصول برکت برای کسیکه حسب
مقدور خود از محبت صرف مال کند و ایام ولادت شریف را مشرف داند در کتب خود بیان فرموده اند
ازین بیان کجا ثابت شد که این حضرات دعوی همتای خدای جل جلاله کرده اند و کی بر آنحضرات
لازم گشت که خون انبیا و اولیا ریزند این خرافات بوقلمون بقلم آوردن شیعه را زیبد که از جنون پروردگار
که کفار فجار قاتلین انبیای کرام و اولیای اخیار را هستند را جا و تمکن داده دنیای چند روزه جلوه گاه
عطا می سازد آخر با این حرکات شنیعه ابد الآباد در چاه جهنم می اندازد کجا این امر و کجا تخفیف از کسی
به برکت امری که از آن افعال کفریه فسقیه نارضی پروردگار ظاهر و آشکار است و ازین پسندیدگی
این احسان که آخر بفضل خود و تفضلا از برکت آن کافر را هم محروم مطلق نداشته پیدا و هویدا است پس
صاحب رساله نه معنی لفظ اقتدا بافعال پروردگار توجه میسازد و نه بمقصد و مراد علمای اعلام و ائمه
اخیار نظر می اندازد و خواه مخواه از معاندات محبوبان الهی با آنحضرات می آویزد و آبروی فهم و دین و علم
خود می ریزد **قوله** روایت اماده عقیقه باطل ست اگرچه بیهقی روایت کرده زیرا که بیهقی هر قسم روایات
میکند الخ **اقول** اولا این چه خبط و کلام بی ربط است دعوی باطل بودن روایت کرده و در دلیل
روایت کردن بیهقی هر قسم روایت را آورده اینقدر نفهمید که از آوردن بیهقی هر قسم روایات از کجا لازم شد
که روایت بیهقی باطل می باشد و ثانیا خود از سفر السعادت آورده که در اسناد او ضعفی هست پس حکم بدین
ضعف در اسناد حدیثی دعوی باطل بودن آن باطل میگردد و بالفرض اگر در منهج یا کتابی دیگر این شیئا
صراحة باطل هم نوشته باشد مستلزم آن نیست که نزد مستدل بآن هم این حدیث موضوع باشد تا که

بنا بر موضوع و باطل گفتن دیگران این تعجیل و تفضیل صاحب رساله آن مستدل را کجا واقع باشد و همچنان که
اصول حنفیه برای رد مستدل این حدیث که حافظ سیوطی شافعی ست و همچنان کلام در اینکه آیا این عمل
طریقه شرعی ست یا نه الی غیر ذلک من التطویل همه بی موقع ست **قوله** لا نسلم که مقصود آنجناب از کلمه ذاک
یوم ولدت فیه بیان فضیلت یوم اثنین بود بلکه این ذکر اتفاقی ست به تقریب صوم مذکور الی آخره
اقول برای رد اقوال ائمه دین مستندین خود از طرف خود ارشاد آنحضرت را که بوجه صحیح ثابت ست در بیان
جواب سوال صوم آن یوم واقع ست ذکر اتفاقی قرار دادن و از حصول شرف آن یوم بوجه ولادت
انکار ساختن قطع نظر از آنکه مخالف مستندین اوست صریح منافی جواب ارشاد حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم و در اینجا سوای کلام ابن الحاج وغیره سند دیگر از کبرای طائفه باید ببینید در مظاهر حق
بذیل این حدیث شریف گفته احتمال ہی کہ پوچھا سبب حضرت کے روزہ رکھنے کا پیر کو یا سبب اس کی
روزہ کی مستحب ہونے کا بہر تقدیر سبب اوسکا یہ ہی کہ بڑی نعمت اوسی دن ملی کہ حضرت پیدا ہوئی اور این
او تو اوسکے شکرانہ میں کہتی ہیں الی آخرہ **قوله** چنانکه قاضی در شرح مسلم وغیره خیر یوم طلعت فیه
الشمس یوم الجمعة فیه خلق آدم گفته الخ **اقول** اولا که این قیاس درست نیست که در این حدیث شریف
ذکر خلقت آدم علیه السلام در جواب وجه فضیلت واقع نگردیده و نیز در این حدیث ذکر خروج آدم
علیه السلام از جنت و قیام قیامت هم ست که بقول قاضی ظاهرا از وجوه فضائل نیست آیا اگر قاضی
در دلیل تصریح میفرمود که ولادت حضرت آدم هم وجه فضیلت یوم نمی تواند شد در آن صورت اگر
حواله قاضی میداد گنجایش داشت افسوس که صاحب رساله دلیل قاضی ندیده و بعض تمام کلام
نرسیده و ثانیا دیگر محققین معتمدین در شرح حدیث جمعه هم تصریح فرموده و قول قاضی را بسبب
لزوم مخالفت ظاهر حدیث ترک نموده اند امام نووی در شرح صحیح مسلم بعد قول قاضی فرموده هذا
کلام القاضی و قال ابوبکر بن العربی فی کتابه الاحوذی الجمیع من الفضائل و خروج آدم
علیه السلام من الجنة هو سبب وجود الذریة و وجود الرسل و الانبیاء و الصلحاء و لم یخرج
من الجنة طردا بل لقضاء اوطار ثم یعود الیها و اما قیام الساعة فسبب لتعجیل جزاء الانبیاء
والصدیقین والاولیاء وغیرهم واظهار کرامتهم و شرفهم الی آخره و در شرح سفر السعادة بذیل
حدیث شریف ان من افضل ایامکم یوم الجمعة فیه خلق آدم و فیه قبض الحدیث نوشته که

آنرا شراح گویند که مقصود از ذکر اینها بیان چیزی ست که واقع میشود دران روز از امور عظام و این نیز
نوعی از فضیلت ست والا در اهل قبض آدم و قیام ساعت چه فضیلت باشد جوابش آنکه فضیلت قبض
آدم علیه السلام بتقریب اوست بجوار قدس و رحمت و در قیام ساعت قرب زمان دخول جنت و لهذا
ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام اماتت و احیا را از نعم الهی شمرده الخ و قطع نظر ازین همه
باید دید که در مظاهر حق هم گفته روز جمعه مین جو حضرت آدم علیه السلام پیدا هوی اس سی فضیلت
اوسکی معلوم هوے یه بات تو ظاهر هی او بهشت سی جو نکلی اوسمین فضیلت جمعه کی اسلیی هوی که نکلنا اونکا
سبب پیدایش انبیا و اولیا کا اور باعث هوئے حسنات بیشمار کا اونسے هوا اور ایسی هی موت حضرت آدم
علیه السلام کی سبب پهنچنی اونکی کا درگاه رب العزت مین هوئی الی آخره **قوله** محتمل ست که مراد ازو این باشد
که آن یوم الاثنین که تو آنرا مبارک میدانی روزی ست که من درو متولد شده ام نه هر یوم الاثنین که این
محال ست الخ **اقول** سبحان الله معنی اثبات و نفی هم میداند بروی روشن ست که ایجاد این احتمال درین کلام
و حل سوال و جواب برین مدار محض خیال خام ست و از برکت و شرف یوم الاثنین بجهت بودش ظرف [illegible] ولادت
انکار نمودن و آنرا محال قرار دادن بیهوده ایست ناتمام ملا علی قاری در مرقاة بذیل حدیث شریف [illegible] رد
فیه ان الزمان یتشرف بما یقع فیه و کذا المکان الی آخره و اگر در حدیث دیگر وجهی دیگر هم [illegible]
وارد ست کی منافی این ست که آنچه [illegible] ثابت فرموده باشند
در حق وی گفته که وجه هم فاسد ست این شیخ برکت آن روزی کا [illegible] **قوله** و اینکه گفته که آنحضرت بجهت
مهربانی و شفقت که بر حال امت داشت درین باب چیزی زیاده نکرد محض لایعنی ست الخ **اقول** بسا
که این طایفه بجد و جهد تمام موافق خود ظاهری سازند و بموافقت ایشان می نازند و در شمار محققین
و اکابر آئمه دین میشمرند و [illegible] مخالفت هوای خود را بتحقیق ایشان بالایعنی و جهالت بی معنی قرار
میدهند این شیخ این اتباع و سلم نمودن آبروی فهم و دین خود بردن ست [illegible] که آنچه ابن الحاج گفته
این طایفه درین باب در قول مذکور گفته از شهادات صحابه کرام هم ثابت ست از انجمله جناب حضرت
صدیقه کبری رضی الله تعالی عنها فرموده ان کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لیدع العمل و هو یحب
ان یعمل خشیة ان یعمل به الناس فیفرض علیهم الی آخره **قوله** این جواب موافق مثل مشهور سوال از آسمان جواب
از ریسمان ست چه بدیهی ست که [illegible] نفس [illegible] نه در اظهار حزن الی آخره **اقول** خرافت و رکاکت

بیان پریشانش از اینجا بخوبی عیان ہست اما قطع نظر از آنہمہ میگوییم کہ از اول دین محمدی تا حال بود کہ با وجودیکہ حضرت
شارع در وجوہ فضائل جمعہ ہم ولادت شریف حضرت آدم علیہ السلام و ہم وفات شریف آنجناب معدود
فرمودند اما بخیال وقوع واقعہ غم حزن بیان در آن روز مشروع نفرمودند و ہمچنان یوم الاثنین کہ ہم یوم ولادت مبارک
و ہم یوم وفات شریف ہست معہذا از شرع شریف برای استحباب اعادہ ادای شکر صوم دران یوم بثبوت
رسید و حزن وفات شریف با وجودیکہ وقوعش ہمان روز شارع بیان فرمودہ بودند مانع اظہار آن شکر و
سرور و اعادہ آن نگردید و ہرگاہ صاحب رسالہ در دفع ہر اظہار تسلیم نمود کہ نفس حزن ممنوع نیست پس
مقصد حافظ سیوطی باحسن وجہ بثبوت رسید و شبہہ علامہ فاکہانی مندفع گردید کہ تحقق حزن بسبب مصیبت
محرومی خود از شرف حضور و زیارت بجہت تشریف فرمائی آنحضرت بریاض جنت با وجود ثبوت حیات
حقیقی و بقاء توجہ بحال امت نہ مانع از اعتقاد شرف و فضیلت آن ایام با کرامت ست و نہ مستلزم تحریم
ادای شکر وجود سراپا رحمت ست کہ حیات آنحضرت بمقتضای حیاتی خیر لکم و مماتی خیر لکم ہم
مصروف بہمہ شفقت بر حال امت ست و نیز حسب تصریح علماء دین تشریف بردن آنحضرت آنجناب را
باعث سرور وصال رب العزت ست پس نماند مگر نفس مصیبت محرومی ما از زیارت و نفس این
حزن دائمی محرومی چہ مخالفت دارد با اعتقاد شرف و برکت آن ایام با سعادت آری اگر اظہار و ہیئات
حزن و اعلان مصیبت مشروع می بود و استحباب اعادہ ادای شکر در یوم الاثنین کہ ہم یوم ولادت مبارکہ و ہم یوم
وفات شریفہ ست در شرع شریف ثابت نمی بود البتہ مخالفت شکر نعمت دران یوم می بود این ست کہ بقدر ضرورت
در ابطال او بنام برادر بزرگ درینجا نگاشتم و اطالت کلام بابطال باقی گفتار پریشانش کہ حالش از رد
رسالہ برادر خورد ظاہر ست اعادہ قلیل الافادہ انگاشتم والسلام علی من اتبع الہدی ۱۲

فائدہ

رد رسالہ برادر خورد کہ بود در جواب مولوی سعد اللہ صاحب بود

واضح باد کہ بعد تحریر کلمة الحق برادر خورد را کہ جوابیہ در رسالہ مولوی سعد اللہ صاحب بہ سر افتاد
و نامش تنقید الجواب نہاد ہرچند کہ در بعض جا با اعادہ ہمان بیان پریشان پرداختہ و بسیار جا با
حوالہ آن ساختہ و جواب تفصیلی آن در ما سبق تحریر یافتہ اما تعرض بہ یکدو قول بہ تجدید بار مناسب
معلوم گردید قولہ این شیخ مجہول الحال ست ہیچکس از مشائخ و صوفیہ علماء کرام ادای شکرانہ

وسندش در کتاب خود نیاورده الخ **اقول** این افترائیست بحت اینکه در کتاب سیر شامی که مستند این طایفه است
صلاحیت و شهرت شیخ علیه الرحمه مذکور و استناد وی مسطور بارهی اگر صاحب رساله را از حال آنجناب خبری نیست
قصور علمی ویست حضرت شیخ را چه قصور مقام تعجب آنکه معلوم را از جهت مخالفت مدعایش مجهول میگوید برای
اثبات دعاوی باطله خود بی تکلف استناد مجهول بلکه مجهول می نماید چه کند که تائید باطل غیر از باطل ممکن
نباشد و حق هرگز موید باطل شدنی نتواند **قوله** پس این عمل از اعمال ملوک و سلاطین باشد نه از سیرت
و سنن سلف صالحین الخ قطع نظر از آنکه سلطان عادل اسلام اشاعت و اهتمام این فعل باقتدار صالح
مشهود امت خیر الانام علیه السلام نموده و علماء و صلحای عصر حاضر شدند و انکار نکردند و مقتدایان
دین و اهل شرع از محققین در کتب دینیه باعث برکت و موجب ثواب و نیش تحقیق فرموده اند چنانچه صاحب سیر
شامی بسط و تفصیل آن فرموده و در دیگر کتب هم مسطور پس اینهمه ائمه کبار و علماء اخیار و صلحاء و یاوران
و پیشوایان شرع حضرت سید ابرار را در دین و دنیا طلب گفتن و تبرا نمودن سفاهت است خصوصا که
آنحضرات واصل سلسله دین عامه محدثین و محققین بلکه شیوخ جماعه مبتدعین هم باشند و طرفه اینکه خود صاحب
رساله نیز بآنحضرات استناد میکند **قوله** اگر پادشاه مذکور باینقدر اموال خطیر تفقد مساکین و ابناء السبیل
و یتامی و دیگر وجوه خیرات و مبرات که شرع بدان ناطق است میکرد چه مقدار ثواب و اجر نیک برای خود
فراهم می نمود و لکن الشیطان زین لهم الخ **اقول** هرچند این بیان پریشان تزئین شیطان است اما
چون صاحب رساله که بی حاجت ملجیه و ضرورت داعیه سب و شتم سلاطین اسلام که در جهاد اعداء دین
عمر بسر برده اند شیوه خود گردانیده لاجرم چیزی مختصر از مستندین این طائفه نقل نمودن مناسب معلوم گردید
قاضی القضاة ابن خلکان در تاریخ خود که حالش مجهول نوشته ملتقطش آنکه شهد مظفر الدین مع صلاح الدین مواقف
كثيرة وابان فيها عن نجدة وقوة وثبت فى مواضع لم يثبت فيها غيره وشهرة ذلك تغنى عن
الاطالة ولو لم يكن الا وقعة حطين لكفته فانه وقف هو وتقى الدين وانكسر العسكر باسره ثم لما سمعوا بوقوفهما
تراجعوا حتى كانت النصرة للمسلمين واما سيرته فقد كان له فى فعل الخير غرائب لم يسمع ان احدا فعل فى
ذلك ما فعله لم يكن شئ فى الدنيا احب اليه من الصدقة كان له كل يوم قناطير مقنطرة من الخبز
يفرقها على المحاويج فى عدة مواضع من البلد وكان قد بنى اربع خانقاهات للزمنى والعميان
وقرر لهم ما يحتاجون اليه كل يوم وكان ياتيهم بنفسه فى كل اثنين وخميس ويسأل عن حالهم ويباسطهم

ویجیء فلو بنی دار اللصغار الایتام ویدخل الیهم کل وقت ویتفقد احوالهم وکان یدخل الی البیمارستان
وکان له دار مضیف یدخل الیها کل قادم علی البلد من فقیه او فقیر او غیرهما وبنی مدرسة
فیها فقهاء الفریقین من الشافعیة والحنفیة ویعمل السماع ولم یکن له لذة سوی السماع فانه کان
لا یتعاطی المنکر وکان یسیر کل سنة دفعتین جماعة الی بلاد الساحل ومعهم جملة کثیرة من المال
یفتک بها اساری المسلمین من ایدی الکفار وکان یقیم کل سنة سبیلا للحاج ویسیر معه خمسة
آلاف دینار ینفقها بالحرمین وله بمکة حرسها الله تعالی آثار جمیلة وبعضها باق الی الآن وهو اول
من اجری الماء الی جبل عرفات لیلة الوقوف الی آخره ملخصا ودر آخر گفته ولو استقصیت فی تعداد
محاسنه لطال الکتاب وفی شهرة معروفه غنیة عن الاطالة الخ پس بیرات ومبرات را انقالمودن
ولکن الشیطان زین لهم ودین مقام خواندن از تعصب وغلو باطل ست سه چشم بد اندیش که برکنده باد
عیب نماید هنرش در نظر باقیماند اینکه بخدمات بجدمت علماء اعلام وصوفیه کرام صرف اموال بروات
وجنود اسلام رامور وصلات ساختن داخل تبذیر واسراف ست پس این ادعا محض اعتساف ست
غایت اینچه امثال صاحب رساله بنابر جزم تفسیق قطعی شاه مذکور بران نهاده اند آنکه جواز احتفال
سماع وغنا ویمی مشاهده لهو ولعب جنود بالات طبول وغیره ملاهی بر تاریخ ابن خلکان
وغیره داده اند جواب این اینکه غنا لشکر وافواج مجاهدین و لهو ولعب اهل لشکر از احادیث هم ثابت
می توان شد واین در حقیقت لهو ولعب نیست اظهار قوت وشوکت وجمعیت لشکر اسلام ست وحال غنا
اینکه ملا علی قاری در مرقاة نوشته قال النووی اجازت الصحابة غناء العرب الذی فیه انشاد
وترنم والحداء وفعلوه بحضرته صلی الله علیه وسلم ومثله لیس بحرام حتی عند القائلین
بحرمة الغنا الخ وحال رقص هم در احیاء العلوم وغیره باید دید وقطع نظر از ینهمه مقلد مذهبی را عمل
امری که در مذهبش ممانعت آن ثابت باشد جائز نیست نه آنکه در مسائل فرعیه علی الاطلاق جزم تفسیق
وتضلیل دیگران نموده آید قوله الحق را در منع این عمل باید گر هیچ اختلاف نیست الخ اقول قطع نظر
ازانکه جماعت محققین از ائمه الحق استحسان این عمل فرموده اند حال این ادعا اینکه قول صاحب
مائة المسائل هم خود این قول را مردود میگرداند مگر آنکه صاحب رساله از فرط تعصب اکابر ائمه دین
وفقها ومحدثین را که استحسان وتجویز فرموده اند اگرچه مستثنی این سلسله وبنیه این طائفه هم باشند

ضلال تری فهم و جهال قرار داده بدین جمع البشر چنین قدر بس است که لعنة الله علی الکاذبین **قوله** شیعیان که
ماتم حسین علیه السلام در ایام شهادت شان بجا می آرند چه جای اعتراض و ملامت است غایت آنکه از منکرات حضرات
نماینه الخ **اقول** ایشان از جهالت خود امثال متجدده را عین می دانند پس چنان طور اگر کسی همه ماه ربیع الاول را
و هر روز دوشنبه را عین روز خاص ولادت گمان کند و نفس احکام خاصه آنوقت بجا آرد البته کمال نقص فهم
و فرط بیش کاسد است اما علما و دین مجوزین [illegible] عین پیدا نشده و نه احکام نفس آن روز بجا آرند
صرف قایل بقای شرف برکت ایام ولادت و مجوز استحسان ادای شکر نعمت بانواع عبادات اند پس حضرات
کی مستحق اعتراض و ملامت اند و اگر کسی گمان فاسد شیعیان را در خیال نداده بروز عاشورا صرف تصور و تذکر ایام
شهادت جناب امام و احوال تکالیف و صبر شریف آنحضرت نموده بهتر جای مشروع کند و ثواب رساند
و کدام امر محرم ممنوع بعمل نیارد و از اظهار تکلف ندبه و نیاحت پرهیز دارد چگونه با وجود عدم تحریم
شارع ماخوذ خواهد بود حالانکه مستندین صاحب رساله آنچه فرموده اند چیزی نیست که ابن حجر
در صواعق محرقه فرموده اعلموا ان ما اصیب به الحسین فی یوم عاشورا کما سیاتی بسط قصته انما
هو الشهادة الدالة علی مزید حظوته و رفعة درجته عند ربه فمن ذکر ذلک الیوم مصابه
لم ینبغ ان یشتغل الا بالاسترجاع امتثالا للامر و احرازا لما رتبه تعالی علیه بقوله اولئک علیهم
صلوات من ربهم و اولئک هم المهتدون و لا یشتغل فی ذلک الیوم الا بذلک و نحوه من عظائم
الطاعات کالصوم و ایاه ثم ایاه ان یشتغل ببدع الرافضة و نحوهم من الندب و النیاحة
قوله می باید که در آن روز اظهار حزن و ملال را بغایت قصوی رسانند **اقول** جواب این سوء در رد تعلیقات
[illegible] بر کسانی گذشته باید دید مقام حیرت است که آن بزرگ با وجود یکه در آنجا بدعت بودنش اقرار فرموده این بدعت در اینجا همه خود
نموده خلاصة الکلام آنکه حزن بر وفات شریف جناب سرور کائنات که فی الحقیقت صرف اندوه محرومی از نعمت
زیارت است و نه حزن آنجناب موجب دوری وصال رب العزت و در حق است همه موجب ارشاد مبارک محبوب
ضرور است [illegible] این هم حزن انتفا فضیلت و برکت و شرف آن ایام با سعادت و استحباب ادای شکر
اصل نعمت [illegible] با وجود یکه از این مفارقت هیچگونه خللی در برکت آن نعمت نیفتاده و هیچگونه نقص
بلکه [illegible] دینی و دنیوی و بالخصوص وقت ادای شکر حصول آن نعمت این حزن را الی
[illegible] آن محبوب ذو الجلال [illegible] و این حزن [illegible] که فی الحقیقت

آنهم موجب خیریت ست مانع ادای شکر نعم الهیه و منافی سرور بامور خیریه دینیه و دنیاویه نیست آری حزن که
منافی و مانع استحباب شکر آن نعمت و سرور ایام بابرکت بلکه مانع اظهار شکر و سرور بهر نعمت می شود
می تواند بود مشروعیت تکلف و اظهار حزن و نیاحت و ملال را بخیال آن مفارقت بغایت قصوی
رسانیدن ست اگر مشروع می بود حالانکه این خلاف مقاصد شرع شریف ست ندانی که بموجب حکم و ارشاد
شارع یوم الاثنین هم یوم نعمت ولادت و هم یوم مصیبت مفارقت ست معهذا استحباب شکر ادا
دران یوم باداء عبادت مشروع فرموده اند و باظهار حزن برای آن مصیبت دران اشاره هم نفرموده اند
فافهم و لا تغفل قوله جوابش کافی که درخور قبول باشد بهیچ حال لا اجمالا و لا تفصیلا نبوده اقول
امام حلبی در انسان العیون فی سیرة الامین المامون و محدث حافظ سیوطی و علامه ابن حجر قول فاکهانی را
تحریر فرموده و در سیرت شامیه هم تفصیل آن نقل نموده قوله اگر بدلایل و روایات کاسده فاسده
آورده و عقل اعمی چه پست قلع و قمع بنا نکرده باید که ده اند الخ اقول این دعوی آنوقت قابل گردید که
ابن حجر و امام سیوطی و ملا علی قاری و غیرهم از کسانی که در علم و دیانت و صلاحیت و اعتماد و شهرت چنان
بدان کرام می داشتند نقل صحیح مشهوری نمود ورنه هیچ حرف جاهل بر اهل حق مقابله آئمه مشهورین زبان طعن
آورد قوله جواب عمر بقدر فهم بوده می بود الخ اقول اگر قول آن بود که مخالف شرع و عقل و
بر وهم فاسد و خیال کاسد بود جناب فاروق رضی الله تعالی عنه چرا با آن غلبه و قوت و شوکت اسلام
تنبیه و تادیب و ابطال آن وهم فاسد نمی فرمود پس قول شراح مشهورین مثل امام نووی و صاحب خیر
جاری و غیرهما از سوء فهم خود مردود گردانیدن و مقتضی تعظیم عظمت جناب فاروقی رسانیدن
سفاهت ست و بس قوله نظر بر ورود صفتش در مصحف مجید نفرموده الخ اقول اولاً ورود
صفت شجره در مصحف مجید غیر مسلم ست که لفظی چیزی دیگر و ورود صفت چیزی دیگر و ثانیاً آن شجره
شهادت صحابه کرام غائب شده بود و ثالثاً اگر بحث قرب زمان اسلام و عدم تدوین احکام
غلطی اعراب عوام که عادت بعبادت هیچ شیء داشتند این امر درست نمود پس از مستحسنات بر ده
حرام نمی تواند شد که در هر دو امر فارق موجود ست قوله گرفتیم که بدعت منقسم ست بحسنه و سیئه
لیکن این بدعت حسنه نیست بلکه مذمومه ست لانه مخالف للکتاب و السنة و الآثار و الاجماع
اقول منشاء این خرافات نفهمیدن معنی لفظ مخالفت ست اگر مراد از مخالفت همان ست که

عدم ذکر و ثبوت بوجه مخصوص ست چنانکه کبرای طائفه گفته اند پس او را برین تقدیر لازم ست که
احکامی که از کتاب الله ثابت نیستند و کتاب الله از ان ساکت ست اما از سنت ثابت اند همه را معاذ الله
مخالف کتاب الله گفته آید و همچنان اموریکه نه از کتاب ثابت اند و نه از سنت و آن هر دو از ان ساکت
اما از اجماع ثابت انها را مخالف کتاب و سنت گفته آید و همچنان اموریکه نه از کتاب الله ثابت و نه از سنت
و نه از اجماع و ایشان از ان ساکت اما از آثار ثابت باشد آنرا هم مخالف کتاب و هم مخالف سنت و هم مخالف
اجماع گفته آید و ثانیا برین تقدیر جمله بدعات حسنه مذموم گردیده چرا که کتاب و سنت از ان ساکت
بین مخالف کتاب و سنت شده اند حالانکه این بیان بعد فرض و تسلیم انقسام بدعت بسوی حسنه و سیئه
بیان نموده است که اصل این وسوسه هم از روافض ست که طعن بر حضرت صدیق اکبر رض می نمایند که تنصیص
و استخلاف برای جناب فاروق رض نموده اند با وجودیکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم ترک این امر فرموده
بودند پس مخالفت رسول الله برایشان لازم گردیده و با وجودیکه اهل سنت قول ایشان را مردود
ساخته اند طائفه اسماعیلیه همان وسوسه پیش کرده طعن مخالفت کتاب و سنت بر ائمه امت می کنند در شرح
مقاصد مطاعن روافض بر جناب امیر المؤمنین صدیق اکبر رض نقل کرده و منها انه خالف رسول الله صلی الله
علیه و سلم فی الاستخلاف حیث جعل عمر رض خلیفة له والرسول صلی الله علیه و سلم مع انه اعلم
بالمصالح والمفاسد و اوفر شفقة علی الامة لم یستخلف احدا الی قوله فاستخلافه مخالفة
للرسول علیه السلام و ترک لاتباعه و در جواب آن نوشته ولا نسلم ان مجرد فعل ما لم یفعله النبی علیه السلام
مخالفة له و ترک لاتباعه انما یکون ذلک اذا فعل ما نهی عنه او ترک ما امر به انتهی و در تحفه اثنا عشریه
گفته سوم آنکه نکردن استخلاف چیزی دیگر ست و منع فرمودن از ان چیزی دیگر مخالفت وقتی باشد که منع از
استخلاف پیغمبر می نمود و ابوبکر رض استخلاف میکرد نه آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم استخلاف نکرد و ابوبکر رضی الله
تعالی عنه کرد الخ قوله چیزی را بدعت گفتن بجای آن تفوه کردن امری ست بس عجب که خبر از حسن فهم
خود و ادراک تفوه سید می دهد الخ اقول خود را عالم دینی قرار داده بجز تشنیع در حق صحابه کرام
و ائمه عظام تفوه کردن چیزی نیست پس شیعی را خبر از قلت علم و فساد مذهب متفوه سید ما
عرض حوصله تالیف و تصنیف یک دو کتاب مع این همه پیش کسی نموده اند تا همچو کلمات تضلیل و تجهیل
اکابر دین بر زبان می آرند مذهب صحابه کرام و دیگر ائمه اعلام با وجود اطلاق بدعت حکم خوبی

وحسن در بسیاری از امور در کتب دینیه مذکور و معروف و مشهور ست که قدری از آن سابقاً مسطور
بالجمله مدار ذم بر معنی ست نه بر مجرد تلفظ این لفظ آری چیزی را بدعت بآن معنی مصطلح
مذموم نباشد گفتن باز قائل حسن آن گردیدن درست نیست لیکن درینجا فائده دیگر هم شنیدنی
و آن اینکه امام سبکی در رد خرافات ابن تیمیه فرموده قوله واذا سافر لاعتقاده انه طاعة
كان ذلك محرما بالاجماع الخ هذا فاسد لانا لو سلمنا ان السفر ليس بطاعة وسافر شخص
معتقدا انه طاعة كيف يكون سفره محرما بالاجماع فان من فعل مباحا باعتقاد
لا يوصف ذلك بكونه محرما بل ان كان اعتقاده ذلك لظن دليل وبذل وسعه في
مقتضى ظنه والا كان جهلا لا اثم عليه ولا اجر في فعله موصوفا بالاباحة نعم ان
اعتقد المباح عبادة داخلة في الدين مع اعتقاده انه ليس منه فيأثم به لانه افترى
الى الله تعالى ما ليس قربة لا في الواقع ولا في ظنه وهذا حكم سائر البدع فمن اعتقد في
الدين ما ليس منه فعليه اثم ابتداعه اما من قلده فان كان ذلك من الفروع التي يسوغ
فيها التقليد واختلاف العلماء وفعله معتقدا انه من الامور المستحبة فلا اثم عليه الخ
مما لا يسوغ فيه التقليد كالاصول المعلومة من الدين فعليه الاثم ايضا انتهى قوله
تشریع عقیقه برای اظهار شکر و تفریح مولود مسلم نیست الی قوله و عجب ست و بسیار عجیب از زبان حافظ سیوطی
که با آن همه طول در حفظ حدیث از احادیث نبویه تشریع عقیقه غفلت ورزیده الی آخره اقول
سوای حافظ سیوطی دیگر ائمه محققین هم مانند تورپشتی و غیره این عقیقه برای شکر سرور و تصریح
فرموده اند و احادیث را بران حمل فرموده اند پس اینجا عجب ست که صاحب رساله با این همه ادعا
تبحر و همه دانی از کتب دینیه متداوله هم غفلت ورزیده مبتلی بطعن و تشنیع حافظ سیوطی گردیده
قوله سخن در مطلق سرور ولادت بی انضمام قیود معلومه نیست الی قوله درینجا عجب طرفه تر
بکار برده که در اختتام سخن هنگام اثبات مجلس سرور ولادت از قیود مجالس و لوازم آن گریز کرده حکم
مستحب بودن بر سرور ولادت نافذ فرموده فریقین را بزعم خود راضی نموده الخ اقول آری لا درینجا
فرمودن حکم مستحب بودن سرور ولادت مطلقا گریز ازینجا قصد تحبیب در کتاب ... کرده
ایام ولادت باسعادت و بودن صوم یوم اثنین برای شکر آن نعمت و استحسان مجلس مبارک

[illegible] بر بیان حالات و تجویزات و اطعام طعام و دیگر خیرات و مبرات و خالی از ممنوعات و منهیات
تعبیر به بدعت حسنه و سیئه از ائمه معتمدین مشهورین و علمای اعلام محققین و بین متقین نقل
و دلیلی و دیگر براهین آورده حاصلش اینکه در استحباب سرور ولادت سرور عالم صلی الله علیه
وسلم [illegible] یک فرد آن با وجود عدم تحریم شارع حکم بدعت و ضلالت نمودن
این آثار [illegible] و تضلیل و تفسیق نمودن تشریع جدید و نسخ احکام شارع و تحریم بهواء
نفس [illegible] صاحب رساله رضامندی فریق خود باستحباب مطلق سرور ولادت درین مقام
[illegible] چیزیکه حضرت شارع آنرا مطلق از بین قیود گذاشته مشروط بوجود یا عدم
[illegible] و برای آن هیئت مخصوصه و صورت توقیفیه معین نیست پس بموجب اقرار صاحب
رساله مولوی خرم علی و غیره از مستندین طائفه برای استحباب کدامی فرد خاص حاجت دلیلی
[illegible] نیست ثانیا صاحب رساله که حسب اقرار اینجا سخن در مطلق سرور ولادت ندارد مخالفت
[illegible] ثالثا صاحب رساله درین مقام طرفه مکیدتی برای تغلیط عوام پیش نموده
اینکه از شروع کلام برای تجهیل و تضلیل و تحمیق و تفسیق محققین مشهورین از اکابر مشهورین
[illegible] انواع [illegible] سرور ولادت سرور عالم صلی الله علیه وسلم که بر تقدیر [illegible]
[illegible] سرور ولادت از قبیل ضلالت و جهالت باشد بیان نموده گاهی اولویت اظهار حزن
و گاهی بدعت بودن فرحت ولادت و گاهی سفاهت بودن خوشی کردن بتصور روز ولادت
بعد انقضاء صدها سال الی غیر ذلک من انواع الکلام و المقال تحریر ساخته چون نوبت ختم کلام
رسید برای پرده داری بیهوده بودن سخن در مطلق سرور ولادت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم تصریح نموده سخن و بحث را با چند قیود معلومه مخصوصه نموده و یاد نداشته که فریق او
چه نوشته اند و غرض او چه بوده نگاشته قوله آنچه در خفتن دیده شود خواب و خیال است
الی قوله چه غلام آفتابم همه از آفتاب گویم نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم الی آخره
اقول برای تائید امر که [illegible] آن مندرج عمومات مندوبات شارع است و ائمه دین
[illegible] آن [illegible] نموده اند [illegible] از اولیاء و مشاهیر علماء و اتقیای امت محمدیه در رد و یا [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان [illegible] شده اند ذکر نمودن چه مستلزم [illegible]

لہ بمجرد ذکر آن بر فاعلش تہمت شب پرستی نمودہ آید بلکہ در کتب دینیہ صدہا جا تواں یافت
کہ ائمہ عظام ذکر الہام و منام صلحاء کرام برای استیناس فرمودہ اند پس بموجب قول صاحب
رسالہ ہمہ شب پرست باشند بنا برین رسالہ کہ بر اختصار است و نیز اسکات صاحب رسالہ
درکار بدین جہت بر یک عبارت اکتفا می رود در سرور المحزون در بیان وفات شریف گفتہ
و اختلاف کردند اصحاب در آنکہ در حال غسل جامہا از تن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر کنند
یا با جامہا غسل دہند پس خدا تعالی بریشان خواب را مسلط کرد و گویند کہ از ہیچ کس ندانستند
کہ کیست گفت غسل دہید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را در جامہا آنحضرت صلی اللہ علیہ
پس بیدار شدند و ہمچنان کردند الخ و تفصیل این در جواب رسالہ کلمۃ الحق گذشتہ
ما قیل ؎ نہ آفتاب پرست و نہ شب پرست بگو * صدیث حق رای الحق ز حق پرست
از ہمی امر یکہ مزاحمت و مخالفت امور محمودہ و شرع دارد و در تائید عمل بدان ذکر خواب
نمودن بیجا است اما آنچہ آئمہ دین را از علماء کاملین و اولیاء صالحین بجہت مستحب و مندوب
شمردن این عمل شریف مبغوض ترین مردم نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قرار دادہ پس
منشاء این سفاہت ضلالت و جہالت است و لیکن آنحضرت صلی اللہ علیہ
و اجازت فرمودہ اند من سن سنۃ حسنۃ فلہ اجرہا و اجر من عمل بہا و شرح این حدیث
از ائمہ دین سابقاً رقم گردیدہ واللہ الموفق والمعین و صلی اللہ تعالی وسلم علی سید المرسلین و شفیع
المذنبین سیدنا و مولانا محمد حبیب رب العالمین و علی آلہ و اصحابہ و احبابہ اجمعین

تمت

خاتمۃ الطبع

الحمد للہ علی احسانہ والشکر علی نعمائہ کہ درین زمان سعادت توامان رسالہ عجیبہ عجالہ
غریبہ مسمی بہ حق الیقین فی مولد اعلی النبیین از تصانیف عالم عمر
افضل اوحد مولوی سید عبد الصمد صاحب سہسوانی من تلامذہ
جامع الفضل والمفاخر مولانا محمد عبد القادر صاحب البدایونی مسکناً والحنفی
مذہباً والقادری مشرباً ادام اللہ فیوضہم و دام برکاتہم حسب فرمائش رئیس پاک نہاد

باہتمام صاحب المروۃ والامتنان منبع الفضل والاحسان جناب معلی القاب
ت مولوی محمد واحد علی خان صاحب بہادر خلف الصدق والاحفاد
اب غفران مآب حکیم محمد سعادت علی خان صاحب بہادر مبرور
رئیس اعظم آنولہ مطبع بریلی معرفت جناب مولوی سید محمد
عزیز الدین حسن صاحب و مولوی محمد انعام حسن
صاحب سہسوانی عفی عنہما بہم تصحیح تمام و صحت مالاکلام
مطابق نسخہ مکتوبہ مصنف ممدوح الشان النقل
کالاصل بتاریخ ۲۵ دسمبر [illegible]ع
در مطبع علوی محمد
علی بخش خان صاحب
از طبع محلی گردید
[illegible]
فقط

مطابق سند اصل ہے کہ کتاب چھپی ہوئی مطبع علوی کی ہے
مطبع ثبت کی گئی



CALL No. { ٢٩٤٥٢ ح ١٢ع ACC. NO. ١٣٦٥٢

AUTHOR عبدالصمد

TITLE حق الیقین

Acc. No. ١٣٦٥٢

Class No. ٢٩٤٥٢ Book No. ح ١٢ع

Author عبدالصمد

Title حق الیقین

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Da

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over-due.